اظهارات و خاطرات

نویسنده: علی ابوالحسنی (منذر)

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# اشاره

 خطیب، سیاستمدار، دین‌شناس، تاریخ‌دان، نسابه و ادیب معاصر، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنكرانی مشهور به «مرد دین و سیاست» [1] (تولد: حدود شعبان 1310 ق - وفات: خرداد 1368 ش) از روحانیون مبارز و پرتكاپوی عصر ماست كه در جمیع مراحل مبارزه‌ی مستمر ملت ایران با استبداد و استعمار، از دوران جنگ جهانی اول تا جنبش 15 خرداد و 22 بهمن حضوری فعال داشت و مطالعه حیات سیاسی و فرهنگی وی، درسها و تجارب بسیار ارزشمندی را برای كوشندگان راه استقلال و آزادی كشورمان به همراه دارد. وی در محله‌ی سنگلج تهران (محدوده‌ی پارك شهر كنونی) متولد شد و در كودكی، همراه پدر بزرگوارش، آیت‌الله حاج شیخ علی لنكرانی، از نزدیك شاهد تحولات جنبش مشروطه و مجاهدات مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری گردید. در مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله و نیز كودتای رضاخانی و پیامدهای سوء آن، همراه بزرگانی چون شهید مدرس، حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی [2] و شیخ محمدعلی شاه‌آبادی و شركت فعال جست و به همین علت بارها حبس و شكنجه و تبعید و ترور را تجربه كرد. پس از شهریور 1320 در سنگر نمایندگی مجلس چهاردهم به ایراد نطق كوبنده علیه دكت میلسپو (مستشار مشهور امریكایی و رئیس كل دارایی ایران) پرداخت و همچنین در خنثی‌سازی غائله پیشه‌وری (توطئه تجزیه‌ی آذربایجان از كشورمان) نقشی مؤثر ایفا كرد. با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی نیز مرحوم لنكرانی خاموش ننشست و خاصه در مبادی آن، سهمی وافر داشت و از همین روی در قیام 15 خرداد 42 . دستگیر و به زندان افتاد... و بالاخره پس از بیش از سه ربع قرن مبارزه‌ی مستمر با استبداد و استعمار و صهیونیسم، و دفاع پی‌گیر از حریم مقدس اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین در قبال حملات بهایی‌گری، قادیانی‌گری، وهابی‌گری و كسروی‌گری، در سحرگاه جمعه 19 خرداد 68 پس از اقامه‌ی فریضه صبح بدرود حیات گفت و پس از تشییعی با عظمت، در حرم حضرت عبدالعظیم عليه‌السلام روی در نقاب خاك كشید. [3] . لنكرانی، هم‌پای مبارزات سیاسی و اجتماعی با استبداد و استعمار، از توجه و تعرض به ایادی و عوامل فرهنگی آنان غافل نبود؛ همانان كه در قالب نحله‌ها و مسلكهای انحرافی عرض وجود می‌كردند. او در این راه، اطلاعات و تجارب ناب و در خور ملاحظه‌ای داشت. در این مقاله، نگاهی داریم به اظهارات و خاطرات آیت‌الله لنكرانی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، و نیز اقدامات فرهنگی و سیاسی ایشان بر ضد آنها از اوایل دوران كودتای 1299 تا دهه‌های 40 و 50 شمسی. ضمنا در خلال مباحث، به برخی اسناد منتشر نشده‌ی تاریخی اشاره شده است.

# مهدویت، باور «امید بخش» و اصل «كلیدی» در اسلام و تشیع

آیت‌الله لنكرانی، اصل «امید» را، شرط «بقا و حیات» فرد و اجتماع می‌شمرد و (به گفته نصرت‌الله فتحی، نویسنده و مورخ معاصر) تنها دارویی كه به وی قوت قلب می‌داد «امید به آینده» بود. همواره می‌گفت: «یأس در نهاد من وجود ندارد»، و با وجود سختیها و مرارتهای بسیاری كه در زندگی كشیده و می‌كشید، تكیه كلامش این بود: «اگر همه چیزم را از دست داده‌ام، خوش وقتم كه امید را از دست نداده‌ام.» [4] . عمر طولانی لنكرانی، سراسر به جنگ با مستبدان و مستكبران گذشت، و در این راه، بویژه در زمان رضاخان، بارها طعم تلخ حبس و شكنجه و تبعید و دربه‌دری را چشیده بود و به قول خود: در طول زندگی، كمتر شبی بود كه سر راحت به بالین نهاده و فارغ از هراس و دغدغه، زیسته باشد. اما با وجود این، عمری حدود صد سال را تجربه كرد و باید گفت كه چراغ عمر طولانی‌اش (كه تنها یكی از حوادث «تلخ و سهمگین» آن می‌توانست انسانی را «دق مرگ» كند) در توفان بلایا، از روغن همین «امید مداوم به آینده»، سوخت می‌گرفت و تن به خاموشی نمی‌داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، كه «بیش از سه ربع قرن» از آغاز مبارزات پی‌گیر اجتماعی و سیاسی‌اش می‌گذشت، بارها خدا را شكر می‌گزارد كه او را، به رغم همه‌ی خطرات و مخاطرات، زنده نگه داشته است تا اطلاعات و تجربیات كهن و ارزشمند خویش را - به رایگان - تقدیم نسل جوان انقلاب كند؛ نسل جوان و پرشوری كه (با توطئه و ترفند رژیم پهلوی، و حامیان و آمران خارجی‌اش) رابطه‌اش با پیشینه‌ی پربار تاریخ خویش ناخواسته ضعیف شده است. لنكرانی، درست یك هفته پس از مرگ امام خمینی برای همیشه از پای درافتاد و در آن چند روز، پیوسته گفته بود: «امام خمینی رفت، من هم رفتنی‌ام و... خواهم رفت.» در واقع، برخلاف سنت معمول در زندگی دراز از دامن خویش، اینك مرگ را پذیرفته و نهال امید را به دست خود از بن جان كنده بود؛ لاجرم مرگ، كه از دیرباز انتظارش را می‌كشید، به سراغش آمد و جانش را ستاند. لنكرانی اصولا برای «ثبات قدم» و «استواری» افراد در زندگی (بویژه مبارزات اجتماعی و سیاسی) بهایی بسیار قایل بود و هرگاه می‌خواست و در حق خود یا دیگران، دعایی كند (یا از شخصیتی، تعریف و تمجیدی نماید) بر ثبات قدم وی در زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی انگشت می‌نهاد. این دعای مشهور را، هم خود كرارا می‌خواند و هم به دیگران پیوسته سفارش می‌كرد كه صمیمانه و از ته دل بخوانند: «یا الله یا رحمن یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینك.» نیز آیه‌ی شریفه (رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ )(بار پروردگارا، باران صبرت را بر ما فرو ریز و گامهایمان را استوار دار و ما را بر گروه كافران پیروز گردان / بقره: 250) را فراوان تلاوت می‌كرد و تأكید می‌كرد: از این آیه برمی‌آید كه صبر و ثبات قدم، مقدمه و شرط پیروزی بر كافران است و بدون این دو، نمی‌توان بر دشمن پیروز گشت. آن‌گاه، بر بنیاد این اصل اصیل قرآنی (صبر به اضافه ثبات قدم مساوی با پیروزی بر دشمن) می‌افزود: «صبر» و «ثبات قدم» در مبارزه، بدون «امید» به آینده‌ی روشن و پیروزی حتمی بر مشكلات و موانع، معنایی ندارد و بدون آن، چگونه می‌توان شكیبایی ورزید و به رغم سختیها و شكستها، پایداری نشان داد و از ادامه‌ی تلاش و مقاومت خسته نشد؟! از نظر لنكرانی؛ ابدیت و جاودانگی اسلام و قرآن (كه از آن به «خاتمیت» تعبیر می‌شود) و وعده‌ی صریح و حتمی الهی در این كتاب شریف مبنی بر پیروزی اسلام در پایان تاریخ بر تمامی مكاتب و ادیان، آتش امیدی را در دل پیروان اسلام نبوی و علوی عليه‌السلام روشن می‌سازد كه سبب می‌شود پیكار با مظاهر ظلم و كفر را تا صبحدم تحقق این وعده‌ی تخلف ‌ناپذیر به دست مهدی آل‌محمد عليه‌السلام ، بی‌وقفه ادامه دهند. در تعلیقاتی كه بر كتاب خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در كشورهای اسلامی زده است می‌نویسد: برادر!... توجه كن كه چون اسلام ابدی است و قرآن هم ابدی بوده و وعده‌های قرآن هم ابدی و غیرقابل تردید است، قرآن فرموده است: ( لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ) (توبه‌ی 33)، .بنابراین اسلام باید بر تمامی ادیان غالب شود. ای شیعه! بیشتر توجه كن تا قرآن و عترت را، و اینكه تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند، بهتر بفهمی. این كار را پیامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شروع فرموده و حضرت امیر عليه‌السلام اجرای آن را پی‌ریزی كرده و ائمه اطهار عليه‌السلام ارتباط تاریخی آن را حفظ كرده و نواب عام آنان هر كدام در حد خودشان در این راه از هیچ‌گونه كوشش و فداكاری مضایقه نكرده و نمی‌كنند، تا زمینه‌ی ظهور حضرت مهدی عليه‌السلام [فراهم] شود و حضرتش این وعده‌ی الهی را كاملا تحقق دهند كه: (إِنَّ اللَّـهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ) (رعد: 31). [5] . لنكرانی، ارج گوهر «امید» را در التیام زخمها، جبران شكستها، و تجدید نو به نوی حیات بشری، نیك می‌شناخت و از همین‌رو، برای اصل «مهدویت» در اسلام و تشیع، نقشی كلیدی قایل بود. وی اعتقاد به مهدی منجی را مایه‌ی «دلگرمی و امید» شیعیان (در مبارزات خود) به «بقا و استمرار موجودیت» خویش تا زمان «پیروزی كامل و نهایی بر حریفان تیز چنگ» می‌شمرد و راز ستیز استعمار با این اصل بنیادین را نیز در همین نكته جستجو می‌كرد: استعمار همواره در مبانی حیات و بقای ما اخلال می‌كند. اساس شیعه بر مهدویت است؛ اگر مهدویت نباشد شیعه رفته و اگر شیعه برود اسلام رفته است... مهدویت، اساس تشیع، و ضامن بقای ما است. [6] . از نظر وی: «یأس، دروازه‌ی مرگ است و مسلمان نمی‌تواند، هم مسلمان باشد و هم مأیوس!» [7] و آنچه كه شیعه را در حركت تاریخی «كلان» خویش، به رغم دریافت ضربات و لطمات بسیار از سوی دشمنان خویش، از یأس و نومیدی می‌رهاند و توان تحمل آنان را بالا می‌برد، اعتقا د به فرج كلی در آخرالزمان است. به باور او، اعتقاد به امامت و ظهور فردی شاخص از خاندان پیامبر، با هویت و مشخصات كاملا روشن و معلوم، عامل وحدت دینی و اجتماعی شیعه امامیه است و راه را بر تفرقه و انشعاب آنان توسط فرقه‌سازان و تفرقه‌افكنان تاریخ می‌بندد. در حاشیه بر یكی از كتب مرحوم فیض كاشانی نوشته‌اند: موضوع خاتمیت و مهدویت، سد راه عجیبی در مقابل دین‌سازی و دكان سازی مستقل اینهاست. به همین جهت است كه به عناوین مختلف می‌خواهند به جهت هر عنوانی باشد مستقیم و غیرمستقیم به این دو سد سدید رخنه نمایند، ولكن آمده‌اند و رفته‌اند و موفق به كوچك‌ترین رخنه‌ی اساسی مؤثر در آنها نشده‌اند. فقط توانسته‌اند القای شبهه و ایجاد اضطراب فكری و نشر فساد نمایند و لله الحمد كه «باد و بادت سنه اللئماء.» .

# اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است

لنكرانی اخلال در اعتقاد به مهدویت را، تلاش در راه نابودی هویت جمعی و تاریخی شیعه، و تخریب بنیان حیات و موجودیت آن، می‌انگاشت و این نكته را در مورد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی نیز (كه تشیع اثناعشری، حكم «ملاط» وحدت ملی آن را دارد) جاری می‌دانست و به جد معتقد بود كه سق استقلال و تمامیت ارضی این كشور بزرگ را - در طول تاریخ، بویژه قرون پس از صفویه - با تشیع برداشته‌اند و، بنابراین هرگونه خدشه به مبانی این مذهب، و باورها و سنتهای امیدزا و حركت‌بخش آن، خصوصا سنت عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی عليه‌السلام و انتظار ظهور مهدی آل محمد عليه‌السلام ، رخنه افكندن در اساس استقلال و یكپارچگی این كشور خواهد بود. از این رو، جریانها، فرقه‌ها و مسلكهای مجعولی را كه به اشكال گوناگون این باور حیات‌بخش را هدف حمله‌ی خویش قرار داده و می‌دهند، به زیان ملك و ملت ارزیابی می‌كرد و آنها را برای جامعه و تاریخ ایران، خطرساز و زیان‌بخش می‌شمرد و می‌كوشید (همچون هر موج فكری یا سیاسی متضاد با مبانی هویت ملی این دیار) ریشه‌ها و سرچشمه‌های «بیرونی و استعماری» را در پیدایش و گسترش آن جریانها و مسلكها ردیابی كند. در اوایل دوران استقرار جمهوری اسلامی ایران، گفته بود: سنم و مبدأ تحركم در زندگی، طولانی است و تمام آنات عمرم بحمد لله به خدمت و تحرك در راه پیشرفتهای مدنی صالح كشورم، ایران اسلامی شیعه، گذشته است، برای اینكه ملت ایران بتواند با خیال راحت ‌تر موفق به ذخایرش برای یوم‌المعاد بشود كه: «الدنیا مزرعه الآخر» و «لا معاد لمن لا معاش له»، كه بهترین طریق آن خدمت به بندگان خدا است، چنان كه پیغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدمت به عباد الله را از افضل عبادات شناخته است... حكومت اسلامی هم، كه بحمدالله به شكل جمهوری اسلامی ایران نصیب ملت ما شده، آرزوی دیرینه من و هر مسلمان بیدار متوجه مخصوصا شیعه‌ی دائم الانتظار بوده است، و ایران را چون ظرف مذهب و ملیتم و نیز زادگاهم می‌باشد، دوست دارم و خیلی هم دوست دارم و عاشق آن هستم و بدین جهت با كوچك ‌ترین خدشه و اخلال در آنچه كه جزء شرایط مستمر بقاء ما در سایه‌ی تشیع است دشمنم و با آن جنگیده و خواهم جنگید... استعمار غرب و شرق، و شرق و غرب، همیشه كمر به جنگ با شیعه بسته بوده و بسته است و خواهد بست و خدای واحد و احد را شاهد می‌گیرم كه اگر استقلال كامل ایران شیعه برود، ایران می‌رود و اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است، برای اینكه تجربه نشان داده كه شیعه، به طور روزانه، بهانه‌های تحرك دارد و همیشه در حال امید و انتظار است و به هیچ چیز هم غیر از اصلاح كامل جهانی اكتفا نمی‌كند، و این هم راز بقای او است. این است راه من و این است روش من، و از خدا می‌خواهم كه از بزرگ‌ترین مواهبش كه صبر و ثبات است نصیبم فرماید و محرومم نفرماید كه (بر این زادم و هم بر این - ان شاء الله - بگذرم)...

# بهاییت، ستون پنجم استعمار

 لنكرانی، به دلیل عمر بلند خویش با رجال و جریانها و جنبشها و نحله‌های گوناگون ایران معاصر، آشنایی بسیار و بعضا منحصر به فرد داشت و چون می‌كوشید همه چیز را از «بنیاد» و «سرچشمه» آن بررسی كند، از فرقه‌سازیها و مسلك‌تراشیها دو قرن اخیر در كشورمان، و تطوراتی كه در طول زمان یافته بود، آگاهیهای ریشه‌ای و بنیادین داشت. بر پایه این ریشه‌كاویها، لنكرانی، «بابیت» و دو شاخه‌ی اصلی منشعب از آن: «ازلیت» و «بهاییت»، را، از بنیاد، فرقه‌هایی دست ساخت استعمار می‌شمرد كه در طول زمان بین كانونهای استكباری جهان: ابتدا روس تزاری و بعد انگلیس و امریكا، دست به دست شده و در نهایت به صورت «ستون پنجم ویژه امریكا و صهیونیسم» در جهان و ایران درآمده است، بی‌آنكه پیوند و همكاری خویش را با دیگر كانونهای استكباری جهان بگسلد. ... به نیرنگ انگلستان، با دست روسیه‌ی تزاری، بابیه و بهاییه و ازلیه به شكل یك كانون جاسوسی و ستون پنجم ایجاد شد كه علی محمد باب، پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با كفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی‌خان امیركبیر اعدام شد و دو وارث پیش ساخته شده‌ی او (روی سابقه‌ی خدمتگزاری‌شان) بین روس و انگلیس تقسیم شدند كه حسینعلی موجد بهاییت به نام بهاء الله در سهم روسیه تزاری، و برادر او یحیی موجد ازلیت به عنوان صبح ازل در سهم انگلستان قرار گرفتند [8] كه هر كدام سهم الارث خود را متصرف شده و در خدمت مستقیم خود درآوردند... ولی چندی بعد از تغییر رژیم روسیه به رژیم بالشویكی، بهاییت سهم روس هم نصیب انگلستان شد و در اثر جنگ دوم جهانی و تفوق میراث ‌خوار استعمار، بهاییت هم ضمیمه‌ی دستگاه جاسوسی امریكا گردد و مانند وهابیسم و صهیونیسم (مخلوق انگلستان) شش دانگ به خدمتگزاری عمو سام و در كنف حمایت بی‌دریغ «ینگی دنیا» درآمد. و اما ازلیها، به بهانه‌ی اینكه دین سابق، نسخ شده است و چون مرگ یحیی صبح ازل هم قبل از تشریع جدید بوده و تكلیفی در بین نیست و دوران فترت است و حكمی هم در دوران فترت نیست (!) خود را از حلقه‌ی دین خارج ساخته و كاملا به طرف اباحه‌ی مطلق رفته‌اند و ظاهرا تشكیلات خاصی هم ندارند و در روابط با دیگران و غیر خودشان هم بی‌تفاوت و لا بشرط هستند، ولی نسبت به انگلستان خودشان (با [وجود] ضعف شدید و نكس او) وفادار مانده‌اند. [9] . این نكته كه بابیان (پس از مرگ باب) میان روس و انگلیس دست به دست شده‌اند، از سوی مورخان معاصر نیز تأیید می‌شود. اسماعیل رائین تصریح می‌كند كه بهاییها، سهم روس شدند و ازلیها، بویژه پس از سلطه‌ی انگلیسیها بر قبرس (و بیرون رفتن آن از چنگ عثمانی) از پشتیبانی لندن برخوردار شدند. [10] . كسروی می‌نویسد: آنچه دانستیم [حسینعلی] بهاء در تهران با كاركنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش كوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از كنسول خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشكار هواداری از بهاء و دسته‌ی او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد. از آن سو انگلیسیان به نام هم چشمی كه در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل كه از بهاء جدا گردیده دسته دیگری به نام ازلیان داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آنكه جزیره‌ی قبرس، كه نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده كه دلبستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده. چاب كتاب نقطة الكاف كه پروفسور براون به آن برخاسته و آن «مقدمه» دلسوزانه‌ای كه نوشته اگر چه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشكار شدن آمیغهای تاریخ است، ولی انگیزه‌ی نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و بابیان می‌بوده. سالها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یكی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یكی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هنایش [11] نمی‌بوده، تا هنگامی كه جنگ جهانگیر گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجه‌ی آن جنگ، از یك سو دولت امپراتوری روس با سیاستهای خود برافتاد و از میان رفت و از یك سو دولت انگلیس به فلسطین، كه عكا كانون بهایی‌گری در آنجاست [12] ، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گم‌نام گردیده بودند. این پیش‌آمدها آن حال پیش را از میان برده است. [13] . دكتر فریدون آدمیت نیز در كتاب امیركبیر و ایران (چاپ نخست)، ضمن اشاره به نزاع و كشمكش میان هواداران باب، و انشعاب آنان به بهاییان (اتباع حسینعلی بهاء) و ازلیان (پیروان یحیی صبح ازل)، سخنان درخور توجهی دارد: در اوایل سال 1285 [قمری] بهاء الله و اتباعش را به عكا، و صبح ازل و اصحابش را به جزیره‌ی قبرس كه در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود فرستادند. میرزا حسینعلی كاغذی از ادرنه به ناصرالدین می‌نویسد و در آن، شاه را «ظل الله فی الارضین» خطاب می‌كند و خود را «عبد ذلیل» می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌كند كه اجازه داده شود به ایران بازگردد. [14] كرزن نیز از صبح ازل یاد كرده می‌نویسد: «فعلا در جزیزه قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یك مقرری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.» چنان كه ملاحظه می‌گردد ازلیان (بابیان) به حمایت انگلیس پشت گرم، و روسها نیز میرزا حسینعلی و بالنتیجه بهاییان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است كه ادوارد براون به طبع نقطة الكاف [15] كه جانشینی صبح ازل را ثابت كرده و مقام میرزا حسینعلی را غصبی می‌نماید، دست یازیده و یك مقدمه‌ی پر آب و تابی بر آن نوشته كه اگر درست در آن دقت شود از یك دست بابیها را حمایت نموده غم آنان را می‌خورد و از دست دیگر بهاییان را تحقیر كرده پرده از روی مقام غصبی آنان برمی‌دارد. انسان وقتی كه كتاب یك سال در میان ایرانیان (A year amongst the Persias) تألیف ادوارد براون را مطالعه می‌كند می‌بیند این مرد دانشمند انگلیسی چگونه با عبا و ردا و تسبیح و سجاده در ایران مسافرت كرده و در یزد و كرمان به تریاك كشیدن نیز مشغول شده و بیشتر مصاحبت خود را با مردم عوام می‌كند و محور صحبت او در همه جا و همه وقت از بابی‌گری می‌باشد، آن وقت می‌فهمد این افسر آزموده انگلیسی چقدر در نشر عقاید بابی‌گری كوشیده و چه در خدمت بزرگی به دولت خود كرده است. به همین جهت «والنتین چیرول»، مخبر معروف روزنامه تایمز، كه از جمله كسانی بود كه در مورد پیمان نحس 1907 وزارت [امور] خارجه انگلیس با وی مشورت كرد، در كتاب معروف خود مسئله شرق وسطی یا چند مسئله‌ی سیاسی راجع به دفاع هندوستان، بهاییان را جاسوس روسها معرفی می‌كند. وی كاپیتان تومانسكی [16] (Toumansky Captain) را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت قلمداد می‌نماید، و حتی اشاعه‌ی بابی‌گری را نتیجه‌ی علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. این مورخ معتبر اضافه می‌كند كه تومانسكی در این راه به دولت متبوع خود خدمت كرد. ما هم با همین سنخ استدلال، ادوارد براون انگلیسی را از كسانی می‌دانیم كه مأموریتهای رسمی در اشاعه‌ی این مذهب سیاسی داشته است و با انتشار آثار بابیها و نوشتن مقالات متعدد درباره‌ی آنها مساعی زیادی به خرج داده. جنگ بین‌المللی گذشته در سرنوشت بابیها مؤثر گردید و سقوط حكومت تزار به عمر حمایت آنان از بهاییان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیسها افتاد و بهاییان را به سوی خود كشیدند و لرد آل لنبی حاكم نظامی حیفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (Sir) به «عبدالبهاء» داد و عكس مخصوص در آن مجلس برداشته شده كه در «كتاب صبحی» دیده می‌شود. از این پس بهاییان نیز در كادر سیاسی انگلیسها وارد گردیدند و «این نهر هم به رود تایمز ریخت.» خلاصه آنكه، همان كاری را كه كاپیتان تومانسكی انجام داده ادوارد براون نیز برعهده داشته است. [17] . آدمیت در چاپ پنجم امیركبیر و ایران [18] گفتار فوق را تلخیص كرده با اشاره به ماجرای اعطای لقب سر و نشان نایت هود (شوالیه) از سوی لرد آل لنبی (حاكم انگلیسی حیفا) به عباس افندی، می‌افزاید: «از آن پس عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یكی از عوامل پیشرفت سیاسی انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینكه از جهودان نیز كسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریكاییان نیز رسیده است.» اعطای لقب «سر» و نشان «نایت هود» توسط ژنرال آل لنبی (فرمانده قشون بریتانیا در اشغال سرزمین فلسطین) در پایان جنگ جهانی اول به عباس افندی (پیشوای بهاییان)، كه به پاس خوش خدمتیهای وی به قشون اشغالگر صورت گرفت [19] از واقعیات مسلم و مشهور تاریخ معاصر است و تصویر آن در كتب متعدد، از جمله: خاطرات صبحی و كشف الحیل آیتی به چاپ رسیده است. این امر، همراه با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاه انگلیس، دم خروس بستگی به رهبر بهاییت به انگلستان (از اوایل قرن بیستم به بعد) را كاملا فاش ساخته و ما را از هرگونه بحث و استدلال در این باره بی‌نیاز می‌سازد. افزون بر آنچه گفتیم، بهاییانی چون حبیب الله عین الملك هویدا (پدر امیر عباس هویدا) در كشف رضاخان و معرفی و تحویل او (توسط سر اردشیر ریپورتر) به بریتانیا برای انجام كودتای انگلیسی سوم اسفند 1299 مؤثر بودند [20] و رضاخان در قول و قرارهایش با لندن، وعده‌هایی نیز درباره‌ی آزادی فعالیت سیاسی و تبلیغاتی آنها در كشور، به بیگانگان داده بود (كه بخشی مهمی از آنها در زمان پسرش، با میدان دادن به امثال دكتر ایادی، اجرا شد). درباره‌ی وابستگی بهاییت به آمریكا، در اعصار اخیر، نیز شواهدی كاملا روشن وجود دارد كه بعضی از آنها هم اینك قابل حس و لمس است، و شواهد تاریخی، قدمت وابستگی این فرقه به عمو سام را به حدود یك قرن پیش می‌رساند. برای نمونه، زمانی كه مستر شوستر، مستشار مشهور امریكایی، در اوایل مشروطه دوم به . عنوان رئیس كل دارایی ایران به كشورمان آمد، جمعی از بهاییان تهران طبق دستورالعمل محفل بهایی در هنگام ورودش به تهران، استقبال وی شتافتند [21] و اساسا در انتخاب شوستر برای این امر، كاردار (قلابی) سفارت ایران در امریكا، علیقلی خان نبیل الدوله (عضو فراماسونری امریكا و مرید عباس افندی) [22] نقش اساسی داشت. دكتر میلسپو - دیگر مستشار امریكایی - هم كه پس از شوستر به ایران آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، كه مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس چهاردهم (نظیر لنكرانی) و مطبوعات وقت واقع شد. لنكرانی، به جد معتقد بود كه ابرقدرتها، به رغم اختلافات و تضادهایی كه بر سر منافع با هم دارند، در ستیز با اسلام تشیع، اشتراك نظر و وحدت عمل دارند. او می‌گوید: «همیشه گفته‌ام كه جنگها و قراردادهای موضعی قابل تغییر نیست. برای اینكه [استعمارگران در این‌گونه موارد] نفع مشترك و ضرر مشترك داشته و با هم همكاری دارند. آن، قراردادهای عمومی است كه قابل تغییر است و ممكن است ناگهان عوض شود... الآن بین جبهه شرق و غرب، علیه ایران و تشیع، همكاری و اتحاد موضعی است. به دیگران كار ندارند؛ به ایران شیعه كار دارند.» [23] در همین زمینه، در مقدمه بر خاطرات همفر (صص 124 - 126) می‌نویسد: «ایرانیان، متوجه باشید! انگلیس، امریكا، فرانسه، روسیه، چین، و هر مملكت اسلامی به معنی الاعم و اقمار مسلم و غیر مسلم آنها، همه با اسلام، بالاخص شیعه (بلی مخصوصا شیعه) مخالفت می‌كنند. وقتی كه می‌گفتیم و [می]نوشتیم: بابیت، بهاییت، وهابیت، مادیت به معنی الاعم، همه علیه ما در مخالفت با ما هماهنگ‌اند، ببینید چه خوب فهمیده بودیم؟» نیز در نوشته‌ای به خط ایشان، مربوط به اواخر دهه‌ی 1350 ش، می‌خوانیم: خوب توجه می‌شود كه فرهنگ تحمیلی استعمار، اول رابطه نسل معاصر را - از طریق برنامه‌های استعماری - با تاریخش، حتی با تاریخ معاصر و بلكه تاریخ روز، قطع كرد تا عوامل منحرف معلم [24] آنها بتوانند با توطئه‌های مخصوصی و مقدماتی كه از منبع خارجی برای وسیله شكار در اختیار آنها گذارده شده جلب توجه و ایجاد اعجاب در جوانهای علاقه‌مند به دین و ملیت هم بنمایند. ای عجب! انگلیس استعمارگر هندوستان رفت ولی مذهب قادیانی مخلوق همان استعمار در بین استعمارزدگان استعباد شده، چیزی از آن باقی گذاشت... عجب، روسیه‌ی تزاری خالق بابیت و بهاییت و ازلیت رفت ولی مذاهب مجعول [یاد شده] باقی مانده است!» لنكرانی در اوایل دهه‌ی 1360 ش، با استناد به اطلاعات مندرج در اسناد لانه‌ی جاسوسی امریكا راجع به بهاییت (منتشر شده توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) و دیگر منابع، هشدار می‌داد كه: امریكا و صهیونیسم در پنج قاره میدان را برای دستگاه جاسوسی بهاییت باز كرده، حتی زمینه‌ی خرید خبرگزاری یونایتد پرس را برای بهاییها فراهم ساخته‌اند. او می‌دید كه سران بهاییت از ایران گریخته، در آغوش امریكا جای گرفته‌اند، تا جایی كه رئیس جمهور امریكا، رونالد ریگان، رسما دستگیری و محاكمه‌ی جمعی از جاسوسهای این فرقه از سوی جمهوری اسلامی ایران را محكوم می‌كند (و پرخاش شدید امام راحل را برمی‌انگیزد) و از سوی دیگر تئوریسینهای وقت حزب توده (همچون احسان طبری) در آثار پیش و پس از انقلاب خود [25] از آشوب بابیان به عنوان یك جنبش خلقی و انقلابی! یاد می‌كنند و از سران و سردمداران فتنه‌ی بابیت به عنوان قهرمانان خلق! تجلیل می‌نمایند. از نظر او، اشتراك و همكاری دو بلوك (ظاهرا متضاد) شرق و غرب در حمایت از این فرقه‌ی مجعول و استعماری، امری بسیار «بودار» و «عبرت‌انگیز» بوده، نشان از وحدت ‌نظر و عمل آنان بر ضد تشیع داشت. در سخن‌رانی 13 مرداد 1363 اظهار داشت: «الآن روس، امریكا، انگلیس و فرانسه [در حمیت از بهاییت] با هم همكاری دارند. همه دارند حمایت می‌كنند.... و حساسیت و پی‌گیری مشترك ماركسیسم و كاپیتالیسم راجع به حمایت از جاسوسان بین‌المللی بهاییت، گویی خیلی بیشتر از مشتركات دیگر آنان است!» او، هم‌پای حمایت صریح امریكا از بهاییت، بهاییت را نیز در ضدیت با كیان نظام مقدس جمهوری اسلامی با امریكا هم سو می‌دید و این خبر از میان اخبار گوناگون مربوط به سالهای نخست پیروزی انقلاب برایش بسیار بااهمیت بود كه اشعار می‌داشت: بودجه‌ی كودتای خطرناك نوژه علیه رژیم اسلامی در بیت الخیانه‌ی بهاییها كشف شده است؟!

# من نوكر سیدالشهدایم

جهان تشیع، در دهه‌های نخستین قرن 13 هجری (برابر با اوایل عصر قاجار)، تحت عنوان «شیخی و متشرعی» با اختلاف جدیدی روبه‌رو شد كه نخست جنبه‌ی علمی و اعتقادی داشت اما بزودی آفاق وسیع اجتماعی و حتی سیاسی یافت. «شیخیه» به پیروان شیخ احمد احسایی اطلاق می‌شد كه با طرح برخی افكار و عقاید شاذ خویش (همچون خدشه در «معاد جسمانی») در صف متحد شیعیان امامی شكاف افكنده بود و «متشرعه» نیز به كسانی بازمی‌گشت كه همچنان بر تبعیت از فقهای اصولی پای می‌فشردند و شذ و ذات شیخیه را برنمی‌تافتند. این اختلافات فكری - اجتماعی، كه كمابیش به همه اقطار جهان تشیع (بویژه ایران و عتبات)سرایت كرده بود، در برخی از شهرهای كشورمان همچون تبریز، كشمكش و نزاع شدیدی را بین مردم پیش آورده، امنیت و آرامش را از آنان سلب كرده بود. تا آنكه به همت و تدبیر یكی از فقیهان بزرگ تبریز، آن كشمكش به مقدار زیادی فرونشست. لنكرانی در شیخ ماجرا می‌گفت: در دوران قاجار، زمانی، در تبریز، دعوای اختلاف فرقه‌ای بین شیعیان (با عنوان «شیخی» و «متشرعی») سخت بالا گرفته و زندگی را بر همه تلخ ساخته بود. فردی كه از دروازه‌ی شهر وارد می‌شد در اولین كوچه و خیابان به گروهی برمی‌خورد كه با چوب و چماق به سراغش می‌آمدند و با نگاهی آكنده از غیظ و غضب، می‌پرسیدند: «شیخی هستی یا متشرعی؟ یالا موضعت را مشخص كن!» او (فی المثل) می‌گفت: من مخالف شیخیه، و هوادار متشرعه‌ام. و آن گروه، چه بسا شیخی از آب درمی‌آمدند و وی را به باد اهانت و كتك می‌گرفتند كه چرا به مكتب شیخیان پای‌بند نیستی و از متشرعانی؟! خیابان پایین‌تر، باز مواجه با گروه دیگری می‌شد كه (مسلح به همان سلاحها) با خشونت همان سئوال را از وی می‌كردند كه شیخی هستی یا متشرعی؟ و او، كه آسیب وارده از ناحیه گروه پیشین هنوز آزارش می‌داد، از ترس تكرار آن مصیبت، می‌گفت: شیخی‌ام، و اتفاقا این بار معلوم می‌شد كه مهاجمین، مخالف شیخیان، و از گروه متشرعه‌اند، و در نتیجه باز هم هتك و شتم و ضرب می‌شد. و همین گونه، خیابانها یا كوچه‌های دیگر و گروههای دیگر و سئوالات دیگر و طعن و ضربهای دیگر. یك روز، همین ماجرا برای یكی از فقیهان اصولی بزرگ شهر پیش آمد: همین كه وی پای خود را از دروازه‌ی شهر به درون نهاد، جمعی به سویش دویدند و - چنان كه معمول بود و او نیز می‌دانست - با غیظ پرسیدند: چه اعتقادی داری و از كدامین گروهی؟ شیخی هستی یا متشرعی؟ عالم بزرگ مزبور، سینه‌ای صاف كرد و فرمود: «من نوكر سیدالشهدایم!» جماعت - چنان كه گویی آنان را «برق» گرفته باشد - از این پاسخ (كه سخت غیرمنتظره می‌نمود) جا خوردند و لحظاتی چند ساكت شدند و فكورانه به یكدیگر نگریستند. آخر، مگر می‌شد كه نوكر سیدالشهدا نباشند و كسی را به جرم این نوكری، فروكوبند - و اساسا مگر كسی در آن شهر بود كه، با افتخار، مهر نوكری سالار شهیدان را بر پیشانی خویش نزده باشد؟! این بود كه با احترام عقب رفتند و كوچه دادند و آن فقیه بزرگ راه ادامه داد. خیابان پایین‌تر باز، در پاسخ گروه، همین را گفت و آنان نیز شوك زده شدند و پس از لختی فكر، احترامش، كردند و راهش دادند كه برود، و خیابان و خیابانهای دیگر... عالم بزرگوار، كه از این شكاف و تفرقه در صفوف دوستان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به غایت رنج می‌برد، پس از این رویداد، توسط یاران خویش در شهر ندا در داد كه سخنی مهم دارم و همگان شب در مسجد گرد آیند. آن شب، پس از نماز، عالم بزرگ در مسجد خویش منبر رفت و برای جمع انبوهی كه - در پی دعوت وی - گرد آمده بودند، ماجرای صبح را بازگفت و سپس تا تشر از جمعیت پرسید: بگویید، كدامتان از نوكری سیدالشهداء گریزانید و با نوكران و شیفتگان این امام بزرگوار سر جنگ دارید؟! جماعت یك صدا فریاد برآورد كه افتخار ما همه، آن است كه نوكر سالار شهیدانیم و دست نوكرانش را می‌بوسیم. آن‌گاه عالم یاد شده با نطقی آتشین، شدیدا از مردم شهر انتقاد كرد كه این چه بازیی است كه گروهی از شما در سر هر كوی و بر زن به راه افكنده‌اند و خلق خدا را به سین جیم می‌كشانند و چنان كه فرد یا افرادی، بسته‌ی گروه و دسته‌ای دیگر، غیر از گروه و دسته‌ی آنان‌اند، آنها را به باد حمله می‌گیرند و زندگی را بر خود و دیگران تنگ كرده‌اند؟! گفتار آن فقیه بزرگ - كه از دل برخاسته بود - بر دلها نشست و آن رسم نامیمون، به همت وی، از سطح شهر برچیده شد... لنكرانی، این داستان را، ضمنا شاهدی بر اهمیت نقش «باورهای بنیادین شیعی» در اتحاد مردم این سرزمین، و جلوگیری از اختلافات سیاسی و اجتماعی و فكری آنان، می‌شمرد و بر لزوم حفظ این باورها تأكید می‌كرد.

# علی محمد باب و چند نكته

رقیب باب در معجزه‌ی تندنویسی میرزا علی محمد باب، بنیادگذار فرقه‌ی بابیه، در موارد متعدد، از جمله: در هنگام مناظره‌ی علمای تبریز با او، معجزه‌ی خویش را تند نویسی! و نگارش هزار بیت در یك روز اعلام كرده است. [26] . اعتضادالسلطنه، شاه‌زاده‌ی فاضل قاجار و وزیر علوم ناصرالدین شاه، در كتاب المتنبئین (پیامبران ساختگی) كه با عنوان «فتنه‌ی باب» توسط دكتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسیده، می‌نویسد: مردم از علی‌محمد باب خواستند كه همچون انبیا و اولیای الهی پیشین، به نشانه صدق ادعای خویش، معجزه‌ای رو كند و او «جواب داد: براهین من، دعوی من، مقالات من است و. زیرا روزی هزار بیت می‌گویم و می‌نویسم.» [27] به نوشته‌ی همو: باب در مجلس مناظره با علمای تبریز نیز گفت: «من به یك روز دو هزار بیت كتابت می‌كنم. كه می‌تواند چنین كند؟» و البته ملا محمود نظام العلماء (مربی ولیعهد) به طنز و تعریض به او تذكر كرد: «من در زمان توقف در عتبات عالیات، كاتبی داشتم كه به روزی دو هزار بیت كتابت می‌كرد و آخر الامر كور شد. البته شما هم این عمل را ترك نمایید و الا كور خواهید شد.» [28] در لوح مفصلی هم كه باب از زندان ماكو به محمد شاه قاجار نوشته، می‌گوید:

«.... از قلم من در شش ساعت، هزار بیت مناجات جاری گردد كه احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی آن نیستند [!] و احدی فرقه با ادعیه‌ی اهل بیت عصمت ننماید...» [29] .

مرحوم لنكرانی، در تندنگاری، رقیبی در همان عصر قاجار برای باب می‌شناخت كه اگر تندنگاری، می‌توانست دلیل پیامبری باشد، او باید ادعای خدایی می‌كرد. این رقیب، مصباح الشریعه نائینی، ادیب، فقیه و خوش‌ نویس عصر قاجار و مشروطیت، بود. شادروان میرزا غلامعلی «مصباح‌الشریعه‌ی» نائینی (جد آقایان دكتر محمود و دكتر غلامحسین مصاحب) از اصحاب و محرران دانشمند محكمه‌ی آیت‌الله حاج شیخ علی لنكرانی (پدر حاج شیخ حسین لنكرانی) بود كه حاج شیخ حسین نیز در نوجوانی نزد وی ادبیات خوانده بود مرحوم لنكرانی اظهار می‌داشت:

حاجی میرزا غلامعلی مصباح‌الشریعه‌ی نائینی اصفهانی، ادیبی اریب، و تقریبا متمایل به مشرب اخباری بود. وی، كه از اصحاب و محررین محضر مرحوم پدرم بود، صاحب الفیه [30] بود كه در آن، به استقبال یا جنگ ابن‌مالك (صاحب الفیه‌ی معروف در نحو، كه كتاب «سیوطی» در شرح آن نوشته شده) رفته و امتیازات و خصوصیاتی داشت. در بیتی از الفیه‌ی وی، با اشاره به الفیه‌ی ابن‌مالك، چنین آمده بود:

و هو بسبق و بتقدیم الزمن حاز فنون العلم بالوجه الحسن

ایشان پدر مرحوم دكتر علی محمد خان و جد پدری آقایان و خانمهای مصاحب فعلی است. من صرف و نحو را نزد ایشان شروع كردم و اگر می‌بینید كه در این زمینه كمی واردم، از جمله، نتیجه‌ی استفاده از محضر ایشان است. او دو قرآن كوچك با بهترین خط نسخ نوشته بود كه یكی را برای شهید مبارزه با استعمار مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری تصنیف كرده بود و ایشان در عمامه می‌گذاشتند و دیگری را برای میرزا علی‌اصغر خان اتابك صدراعظم

نیز بر روی تخم خربزه و كدو، سوره‌ها و آیاتی می‌نوشت كه حیرت‌انگیز بود و اگر خود نمی‌دیدم باور نمی‌كردم و عجب در این است كه در خط نستعلیق هم سریع القلم بود و ادعای علی محمد باب را كه نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و كرامت خود شمرده بود، با نوشتن یك مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده و می‌گفت: پس من هم باید خدای این پسرك باشم!» [31]

# فرازگاه باب در آستانه اعدام

 می‌دانیم كه امیركبیر، پس از سركوب شورش بابیان در نقاط مختلف كشور، برای آنكه نهال فتنه را از بیخ بركند، به فكر اعدام پیشوای بابیان افتاد و با اقدامی قاطع، میرزا علی محمد باب را همراه یكی از مریدانش (میرزا محمدعلی زنوزی مقلب به «انیس») در تبریز و در برابر چشم انبوه مردم به جوخه‌ی آتش سپرد. هنگام اعدام باب، در مرحله نخست شلیك سربازان به او، به قتل نرسید، زیرا وی را به ریسمانی بسته، در هوا آویخته بودند، و هنگام شلیك سربازان، گلوله‌ای ریسمان او را پاره كرد و باب پیش از آنكه هدف تیر قرار گیرد به زمین افتاد. از این رو زمانی كه دود تیرها فرونشست باب را از صحنه غایب دیدند و چه بسا برای برخی از تماشاچیان، به جد این شبه پیش‌آمد كه گلوله بر تن باب كارگر نبوده و او در حصن و حفاظ الهی قرار دارد، بنابراین ادعای او درست، و او فریدی مؤید من عندالله است. اما زمانی كه به جستجوی او برآمدند و متوجه شدند كه از ترس جان معركه را ترك گفته، در گوشه‌ای به حجره‌ی یكی از سربازان گریخته (به گفته برخی از مورخان) در آنجا پنهان شده است، همگان دریافتند كه او فرد مفلوكی بیش نیست و ادعیه‌ی بابیت و قائمیت (بلكه نبوت و ربوبیت) همگی دروغ و بر باد است. این بود كه مجددا او را به گلوله بستند و جسد سوراخ سوراخش را به خندق كنار شهر برده نزد درندگان افكندند. مرحوم لنكرانی راجع به فرار باب پس از شلیك اول سربازان، نكته جالبی را نقل می‌كرد كه از زبان یكی از شاهدان ماجرا شنیده بود. ایشان می‌گفت: به یاد دارم یكی از نظامیان عصر قاجار كه در دوران جوانی از نزدیك شاهد ماجرای اعدام باب در تبریز بود، روزی برای پدرم، حاج شیخ علی، چنین تعریف كرد: من در جریان اعدام باب حضور داشتم. پس از پایان تیراندازی (اول) به باب، زمانی كه دود و غبار ناشی از تیراندازی برطرف شد و صحنه‌ی اعدام قابل رؤیت گردید، دیدیم كه ریسمان‌دار گسیخته و اثری از میرزا علی محمد باب نیست. برای لحظاتی چند، بهت و حیرت همه را فراگرفت و خصوصا فرمانده فوج، سخت در اندیشه فرورفته بود كه چرا مثلا به سوی سیدی كه با امام عصر عليه‌السلام در پیوند بوده و گلوله بر تن او كارگر نیست دستور آتش داده است؟! دقایقی بعد، خبر دادند كه باب را یافته‌اند. فرد مزبور می‌گفت: اگر باب به جای معمول و معقولی پناه برده بود، با وضعی كه پیش آمده بود امكان داشت تعداد زیادی از حضار به وی ایمان آورند و حتی بر آمران و عاملان تیراندازی به سوی او شورش كنند. اما نكته این است كه باب، از ترس جان، به مستراح گریخته بود! (می‌دانیم كه مستراحهای سابق، گودالی بزرگ در زیر خود داشت كه می‌توانست كثافات وارده را به مدت چند ماه بلكه بیشتر در خود جذب كند.) ظاهرا جناب باب! در آن وانفسا، جایی بهتر از مخزن كثافات نیافته بود! فرمانده فوج كه در آستانه‌ی ایمانی ژرف به علی محمد باب قرار داشت، زمانی كه بر سر چاه توالت آمد و مدعی قلابی را با آن حال زار، در چاه مستراح دید، یك باره تا ته مطلب را خواند و دق دلی‌اش را با ضربات شدید كه هنگام بیرون آوردن باب از چاه، بر سر و روی وی وارد می‌آورد و فحشهای شدیدتری كه می‌داد یك جا و یك باره بیرون ریخت! [32] .

# نهج‌البلاغه كجا، ترهات باب كجا؟

میرزا یحیی دولت‌آبادی (متوفی 4 آبان 1318 ش) [33] از سران مشروطه‌ی سكولار، و از عوامل مؤثر در سیاست كشورمان در فاصله مشروطه اول تا تأسیس رژیم پهلوی است. پدر وی، میرزا هادی دولت‌آبادی، قائم مقام «میرزا یحیی صبح ازل» بود. بی‌جهت نیست كه میرزا هادی، نام فرزندانش را نیز یحیی و علی محمد گذاشته بود. به علت همین سوابق و نیز شهرت ریاست میرزا یحیی دولت‌آبادی (پس از پدر) برازلیان، میرزا یحیی نزد عالمان بزرگ اصفهان و تهران (آقا نجفی اصفهانی، میرزا محمدحسن آشتیانی، و حتی سید محمد طباطبایی) متهم و مطعون به بابیت بود و آوازه‌ی انحراف پدرش میرزا هادی - به اعتراف خود میرزا یحیی - حتی تا سامرای میرزای شیرازی نیز رفته بود. چنان كه شهید مدرس نیز در مجلس شورای ملی پنجم با اعتبارنامه‌ی میرزا یحیی مخالفت كرد. آیت الله لنكرانی نیز داستانی را در باب میرزا یحیی دولت‌آبادی نقل می‌كرد كه حاكی از تنبه (و شاید هم بی‌اعتقادی همیشگی) میرزا یحیی نسبت به علی محمد مباب، و از بیزاری وی از مرام خرافی و استعماری بابیت است. لنكرانی می‌گفت: در اوایل دوران رضاخان، روزی بر میرزا یحیی دولت‌آبادی وارد شدم. كتاب شریف نهج‌البلاغه را در برابر خود گشوده بود و دو زانو روی آن خم شده و مطالعه می‌كرد. من كه رسیدم سر برداشت و زمانی كه به من نگریست، دیدم چشمانش، از گریه، سرخ و اشكبار است. با حالت تأثری گفت: - نجاست [34] من بر میرزا علی محمد باب شرف دارد. اگر دین و معارف آن، همین است كه این كتاب می‌گوید، پس او چه می‌گوید؟! این سخنان بلند نهج‌البلاغه كجا و لا طائلات باب كجا؟! در تأیید روایت لنكرانی، نكات درخور توجه است: 1. فروغ دولت‌آبادی (دختر میرزا یحیی) می‌نویسد: پدرم «در روزهای آخر عمر به . نگارش زندگی علی بن ابی‌طالب .عليه‌السلام .پرداخت و با آنكه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارشش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت.» [35] . 2. به رغم شهرت میرزا یحیی دولت‌آبادی به بابیت (شاخه‌ی ازلی‌گری)، برخی از دوستان و مرتبطین با وی نظیر احتشام السلطنه، اتهام مزبور را بی‌پایه می‌شمردند. [36] خود یحیی نیز انتسابش به فرقه‌ی ازلی را انكار می‌كرد. [37] و حتی ظاهرا طی مقاله‌ای در روزنامه فارسی زبان چهره‌نما (چاپ مصر) از آیین باب تبری جسته است. عباس افندی (پیشوای بهاییان) در یكی از الواح خود و نیز مقاله‌ای كه برای چهره‌نما فرستاده، می‌نویسد: «در این ایام در روزنامه چهره‌نما به كلی از گرایش باب انكار و استكبار نمود و خود را عاری و بری از میرزا علی محمد باب شمرد.» [38] . 3. فضل الله صبحی مهتدی (منشی و كاتب مشهور عباس افندی در عكا، و داستان سرای معروف رادیو ایران) از كسانی است كه پس از مرگ عباس افندی، از بابیت و بهاییت به دامان اسلام بازگشت و حتی با نوشتن دو كتاب خاطرات صبحی و پیام پدر بر ضد بهاییان، مخالفت شدید آنان بر ضد خویش را برانگیخت. میرزا یحیی دولت‌آبادی، در كوران مبارزه‌ی بهاییان با صبحی، او را پناه داد و به آموزگاری در مدرسه‌ی خویش، مدرسه‌ی سادات، برگماشت. [39] . 4. تبری از باب و بابیت، در خانواده میرزا یحیی، سابقه دارد، كه به مواردی از آن اشاره می‌كنیم: میرزا هادی دولت‌آبادی (پدر یحیی) در زمان ناصرالدین شاه، زیر فشار علما، بالای منبر رفت و صراحتا از باب تبرا جست و به قول فاضل مازندرانی، مبلغ و مورخ مشهور بهایی: «به كرات و مرات در اصفهان بر سر منبر تبری از حضرت اعلی [علی محمد باب] نمود و سب و لعن كرد.» [40] روی همین جهت، سران بهاییت نظیر حسینعلی بهاء و عباس افندی (كه كاملا دور از دسترس علما و ملت و دولت ایران زیسته و محذورات میرزا هادی را نداشتند) در الواح خویش او را به شدت سركوفت می‌زدند. [41] . سید علی محمد دولت‌آبادی (برادر یحیی) نیز در سرگذشت خود نوشت خویش با اشاره به بابیه می‌نویسد: «وجود این طایفه‌ی ظاله‌ی ملعونه كه منشأ هزار گونه فتنه و فساد شد و باید خاك ایران از وجود آنها پاك شود.» [42] . 5. ابوالقاسم افنان، از مورخان معاصر بهایی و خویشاوندان باب، از سید محمدعلی جمال‌زاده در ژنو شنیده كه گفته است: «هنگامی كه میرزا یحیی ازل در قبرس وفات نمود حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در ژنو بود. به او پیشنهاد كردند كه جانشینی ازل و زعامت ازلیها را قبول كند و به قبرس برود ولی او نپذیرفت و قبول نكرد و به طهران مراجعت نمود.» [43] . . شرح كامل ماجرا را می‌توان در روایت مرحوم سید حسین مكی (مورخ و سیاستمدار مشهور) بازجست. مكی، با اشاره به پیشوای ازلیان (یحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزا یحیی معروف به صبح ازل، تا زنده بود ازلیها فعالیت و پیروانی داشتند، ولی پس از درگذشت میرزا یحیی، با آنكه شنیده می‌شد كه حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلیه است، مع هذا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این خود، معمایی به وجود آورده بود كه چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شود. و اگر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیركبیر [سركوبگر جنبش بابیه و اعدام كننده باب] در پاریس سخن‌رانی جامع نموده آن را به چاپ رسانیده است؟ زیرا در این جزوه به طور فهرست مانند تمام خدمات و اقدامات امیركبیر را ذكر نموده و او را ستوده است و حال آنكه به علت شدت عملی كه میرزا تقی خان امیركبیر نسبت به پیروان باب به خرج داده بود عموما این فرق با نظر بغض و كینه به او نگریسته و به زشتی یاد می‌كردند. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی كه مردی دانشمند و محقق و چند دوره سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته چرا ازلی گشته و اگر ازلی بوده چرا باید میرزا تقی خان امیركبیر را ستایش كند؟ تا اینكه آقای غلامرضا آگاه كه از بازرگانان معروف و صدیق می‌باشند این معما را حل نموده، علل از بین رفتن ازلیها را برای نگارنده ذكر نمودند و چون این مسئله از لحاظ تاریخ اهمیت دارد از ایشان خواستم كه آنچه برای نگارنده گفتند بنویسد و شرح ذیل را ضمن نامه‌ای مرقوم داشتند: بعد العنوان چون فرموده بودید راجع به مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی آنچه فهمیده و دانسته بنویسم، عندالله عرض می‌كنم كه در تابستان 1314 از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نماینده به نمایشگاه بین‌المللی بروكسل به بلژیك رفتم. آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی از سرپرستی محصلین در اروپا استعفا نموده و بی‌كار بود و با خانم و یك صبیه‌اش در بروكسل و در یك اتاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب می‌دانست و [در] هر فرصتی مقاله‌ای راجع به دین مقدس اسلام به فرانسه و عربی و فارسی می‌نوشت و در هر محفلی مقتضی می‌شد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ می‌نمود. چون قبلا شنیده بودم كه آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ازلی مذهب و جانشین صبح ازل است، در فكر فرورفته بودم كه اعمال این شخص خدمت به اسلام است و من در عمرم از كسان دیگر كمتر دیده‌ام، پس چرا می‌گویند، ازلی است. باری، پس از مراجعت به ایران، به كرمان رفتم با مرحوم حاج علی‌اكبر صنعتی (پدر صنعتی‌زاده‌ی كرمانی) دوست شدم. صنعتی هم بین مردم مشهور به ازلی بود. در یكی از . ملاقاتها، صنعتی گفت: من ازلی مذهب بودم. صبح ازل هر نامه به هر كس می‌نوشت دو رونوشت آن [را] هم می‌فرستاد در تهران و ولایات پیش دو نفر از مریدها. نامه‌ی آخری به آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نوشت كه من می‌میرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران فرستاده، نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت كرد. [44] سران ازلی تهران جمع شدیم رفتیم پیش آقای حاجی میرزا یحیی كه، شما به موجب رونوشت نامه آقا، جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهلم، همه را دعوت كرد منزلش در اتاقی روی فرش نشستیم. كلیه‌ی 43 نفر سران ازلی ایران بودیم. گفت آقایان، دست از من بردارید. گفتیم به موجب دستخط صبح ازل، شما جانشین ایشان هستید. گفت اصل نامه هم پیش من است. گفتیم شما باید دستور بدهید. گفت: من می‌ترسم دستوراتی كه می‌دهم عمل نكنید. گفتیم عمل می‌كنیم. گفت قسم بخورید. هر 43 نفر قسم خوردیم كه هر چه شما دستور بدهید جانا و مالا و ناموسا عمل می‌كنیم. گفت بیایید بیعت كنید. یكی یكی رفتیم دست به دست ایشان دادیم و بیعت كردیم و نشستیم. گفت این سماور را می‌بینید در بالای رف اتاق گذارده شده است؛ همه گفتیم بلی، می‌بینیم. گفت از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر كار، شیعه مذهب انجام می‌دهند از غسل جنابت و نماز صبح دو ركعت و تقلید فلان مجتهد می‌كنند باید از این ساعت همه عمل كنید تا دستور ثانوی، كه مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت، و حالا 42 سال است كه پیرو مذهب شیعه هستیم؛ هنوز دستور دیگری نداده است. بعد از یك سال هم آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به ایران آمد. یك سال هم در ایران بود، و در آبان ماه 1318 خورشیدی فوت كرده و مرحوم صنعتی هم مجلس ترحیم مرحوم دولت‌آبادی را در مسجد جامع كرمان برگزار نمود (باید متذكر شد كه این فرق، مجالس ترحیم و تذكر را در مساجد منعقد نمی‌كنند بلكه در منازل برگزار می‌كنند). آن وقت فهمیدم كه مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی كه در بروكسل شب و روز برای اسلام تبلیغ می‌كرد مسلمان به تمام معنی بود و اگر اول عمر ازلی شده و صبح ازل او را جانشین خود كرد بعدا فهمیده كه اشتباه كرده است، فرقه‌ی ازلی را به طور آرام و بدون سر و صدا با نیت پاك و سالم برداشته و مذهب شیعه را انتخاب نموده است و قسمی رفتار و عمل كرده كه یك نفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند... با تقدیم احترامات، غلامرضا آگاه [45] .

# بابیان جانفشان اولیه، بابی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند

لنكرانی معتقد بود: بابیان فداكار و جان‌فشان اولیه، كه در قیامهای خونین زمان باب شركت داشتند و خود را بر آب و آتش می‌زدند، «بابی» و «بهایی» (به معنایی كه امروزه از این كلمات مراد می‌كنیم) نبودند؛ بلكه شیعیانی ساده‌لوح و ره گم كرده بودند كه در تشخیص «مصداق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب الزمان» و «قائم موعود هزار ساله‌ی شیعیان»، اسیر مشتی بازیگران سیاسی شده بودند. به گفته وی، سران بابیه، كه نوعا می‌فهمیدند چه می‌خواهند و چه می‌كنند، تكلیفشان معلوم است. برای نمونه، ملا محمدعلی زنجانی (موسوم به «حجت») كه غائله‌ی بابیان را در زنجان به راه افكند و توسط امیركبیر سركوب شد، صرفا در پی دست‌یابی به قدرت و جاه و جلال بود، زیرا وی فردی درس خوانده بود و مسلما سواد و اطلاعات دینی‌اش از علی محمد باب به مراتب بیشتر بود و قاعدتا نیك می‌دانست كه دعاوی باب هیچ‌گونه اصالتی ندارد. به همین نمط، كسانی چون قرةالعین و ملا محمدعلی «قدوس» و میرزا حسینعلی «بهاء» كه افتضاح «بدشت» [46] را به راه افكندند، اباحیینی بودند بودند كه می‌خواستند هرگونه مانع را از سر راه هوسبازی خویش بردارند. اما توده‌ی هواداران اولیه باب (كه جان‌فشانیها را هم نوعا همانها می‌كردند) غالبا از كنه ماجرا بی‌خبر بودند و هر چند با تشخیص خطا، ولی با همان امید و اعتقاد و آرزویی زیر بیرق باب جمع شده بودند كه، ما شیعیان در طول تاریخ داشته و هنوز هم داریم. مرحوم لنكرانی شواهد و قرائنی هم برای این امر نقل می‌كرد كه در خور ملاحظه بود: لازم است به این نكته مهم تاریخی توجه بیشتری شود كه افراد اولیه‌ای كه به سراغ صیت و آوازه‌ی باب رفته‌اند، مؤمنین ساده‌لوحی بوده‌اند كه (به زعم خود) سراغ كسی رفته‌اند كه صرفا داعیه‌ی ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن عليه‌السلام داشته و ادعای دیگری (اعم از مهدویت و نبوت و...) نداشته است. می‌دانیم كه در طول تاریخ اسلام، در غالب ازمنه، اشخاص صالح ممتازی در بین فرقه حقه شیعه اثنی عشری یافت می‌شده‌اند كه با آن حضرت عليه‌السلام ارتباطاتی (البته یك طرفه) یافته و از افاضات ایشان به اشكال گوناگون بهره‌مند می‌گردیده‌اند. صاحب این صیت و صوت هم، خود را «باب» و درب ورود به معارف آن حضرت معرفی كرده بود و در نتیجه، جمعی از مردم (كه از مسائل پشت پرده بی‌خبر بودند و اساسا قدرت تشخیص سره از ناسره را نداشتند) روی آرزوهای مقدس و ممتد تاریخی خویش، و شوق دست‌ یابی به نجات از مظالم وقت، داعیه‌ی علی محمد «باب» را به (خطا) درست و واقعی پنداشته و به . سراغ او رفته‌اند. به تعبیری روشن‌تر از افرادی كه به باب و دیگر سران وقت این فرقه پیوستند، غالبا خارج از طرز تفكر یاد شده راجع به باب، تصور دیگری نداشته و از نیات شوم و سرائر پلیدی كه در طول تاریخ از طرف باب و دیگر سران بابیه تدریجا كشف گردید بی‌اطلاع بوده‌اند. بنابراین، آن هیاهوی اولیه، نتیجه‌ی همان نیت خالص و صفای قلبی بوده كه توده‌ی مردم داشته و لذا به مجرد اینكه میرزا علی محمد شخصا ادعای مهدویت می‌كند به كلی از اطراف او پراكنده شده و به خانه‌های خود رفته‌اند. ضمنا باید توجه داشت كه در آغاز امر، هیچ نوع از این دعاوی و دین‌سازیها (كه بعدا كشف و آشكار شد) مطرح نبوده و به تدریج ظاهر شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته و نهایتا توسط عناصر آگاه مسلمان، و احیانا عناصر تندرو و بی‌پروای بابی، افشا شده است. آقای لنكرانی با تأكید بر این مطلب كه «در مورد توده‌ی اولیه هوادار باب، كه اقلیت كمی از ایشان در گوشه و كنار باقی مانده‌اند، به جاست تحقیقات بیشتری صورت گیرد»، افزودند: «باید بگویم خودم با آنچه ادعا و استدلال كرد عملا مواجه بوده و سر و كار داشته‌ام. در این اواخر، من به چند خانواده در شهر زنجان برخوردم كه به شعائر اسلامی و شیعی تماما پای‌بند بودند و ضمنا میرزا علی محمد شیرازی را هم، فقط به عنوان یك سید عاری و بری از همه‌ی ادعاهای باطل، شناخته و قبول داشتند و در شب مرگ او روضه‌خوان آورده و به یاد حضرت سیدالشهداء عليه‌السلام عزاداری می‌كردند! برخی از این كسان، بعدا به وسیله خود من، با زحمات زیاد و انتظار مدت طولانی و تحمل مشكلات، موفق به گرفتن پاسپورت جهت زیارت عتبات شدند و پس از زیارت اماكن مقدسه‌ی ائمه اطهار عليهم‌السلام ، حساب اموال خود را با مرجع وقت مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف تصفیه كردند و پس از مراجعت به ایران، وسیله‌ی سفر حج خود را با مال تصفیه شده فراهم و به زیارت بیت ‌الله نائل گردیدند. باید بگویم كه سرمایه‌ی اولیه‌ی غائله‌ی بابیه نیز همین سنخ مردم متقی و متنسك، اما ساده‌لوح و بی‌خبر، بوده‌اند.» مرحوم لنكرانی می‌گفت: «درباره‌ی ملاحسین بشرویه‌ای باید تحقیق عمیقی صورت بگیرد كه آیا او در جرگه‌ی بازیگران سیاسی و عناصر اباحی مذهب و ماجراجو و دنیاطلب (نظیر حسینعلی نوری و...) قرار داشته، یا از همین سنخ مردم مؤمن اما ساده‌لوح و احساساتی بوده است؟ زیرا اظهار تأسف بشرویه‌ای از قضیه‌ی بدشت، و اعلام این مطلب از جانب وی كه اگر در بدشت بوده قرة العین و اصحاب بدشت را تماما حد شرعی می‌زدم، این احتمال را پیش می‌آورد كه كوششها و مبارزات وی در دفاع (نافرجام) از باب، جنبه‌ی بازیگری و اباحی‌گری نداشته و در واقع سوءتفاهمی پیش نبوده است. و الله اعلم بحقائق الامور.» . در این باره مؤیدات زیادی در تواریخ خود بابیه و بهاییه وجود دارد. میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ و مورخ مشهور بهایی) در تاریخ خود تصریح می‌كند: «... وقتی باب قیام فرمود، اهل اسلام عموما، و شیعه‌ی امامیه خصوصا، به جان طالب ظهور مهدی موعود بودند و او [یعنی باب] را مروج شریعت اسلامیه گمان می‌كردند. و لهذا كبار علمای ایران در حوزه‌ی اتباع باب داخل شدند...» [47] . مسیو نیكلای فرانسوی، عضو سفارت فرانسه در ایران عهد ناصری نیز در اثر جانبدارانه‌اش پیرامون علی محمد باب می‌نویسد: «نباید فراموش كرد كه بابیهای اولیه - یعنی عامه - به هیچ وجه آگاهی تامی از مذهب جدید نداشتند و به طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌كردند كه باید با شمشیر در یك دست و قرآن در دست دیگر پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم كند. اینها نیز مانند مسلمانان اما در عكس جهت عقیده داشتند كه باب باید اعمالی را كه از پیش راجع به امام مهدی خبر داده شده انجام دهد (عقاید آنها چنین بود تا موقع اجتماع بدشت كه چشمهای آنها باز شد و دوباره بسته شد و بابیان تاكنون نیز این عقیده را حفظ كرده‌اند به استثنای اشخاص با معلومات و روشنفكر كه اصل مقصود [مساوی نسخ اسلام و تأسیس آیین جدید] را دریافته‌اند)...» [48] همو می‌افزاید: توده‌ی بابیان «باب را به منزله‌ی یك مفسری فرض می‌كردند كه... باید باطن قرآن را تفسیر كند، یعنی باید كلمات و روح آنها را تفسیر نماید... و از متوقع بودند كه پیشگوییهای احادیث و اخبار را محقق نماید...» [49] . گزارش معاصر واقعه نیز مؤید اظهارات فوق است. كلنل شیل، سفیر انگلیس در ایران در زمان باب، در گزارش خود با پالمرستون (وزیر امور خارجه‌ی لندن)، مورخ نوامبر 1850، با اشاره به درگیری سخت بابیان زنجان (به رهبری ملا محمدعلی «حجت») با قشون دولتی اعزامی از سوی امیركبیر و ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «گفته می‌شود مدافعین زنجان اصلا بابی نیستند. چون آنچه سربازها از بالای دیوار شنیده‌اند ندای لا اله الا الله محمد رسول الله بوده و آنها به علت جور و ستم سربازان نسبت به آنان می‌جنگیدند.» [50] . افزون بر این، تاریخ نشان می‌دهد كه پاره‌ای از بزرگان بابیه زمانی كه از ادعاهای جدید باب (قائمیت و...) مطلع شدند، از وی روی برگرداندند و از كار خویش اظهار ندامت كردند. ملا عبدالخالق یزدی و ملا محمدتقی هراتی، دو تن از این گونه كسان‌اند. [51] . چرا راه دور برویم؟ تأمل در همان ماجرای بدشت، كه نخستین بار، پرده از ماهیت واقعی و اباحی گرانه‌ی مسلك بابیت كنار رفت، مواد تاریخی خوبی را در تأیید نظریه لنكرانی به دست می‌دهد. به تصریح مورخان بابی و بهایی، زمانی كه قرةالعین در دشت بدشت، سخن . از تغییر شریعت اسلام، و نسخ احكام آن، به میان افكند «همهمه در میان اصحاب افتاد، بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند» و به رغم تدابیری كه اندیشیده شد «همهمه و دمدمه فروننشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بربستند و چنان رفتند كه دیگر برنگشتند.» [52] . پخش خبر رویداد بدشت در بین بابیان دیگر مناطق نیز، با مخالفت و استیحاش آنان روبه‌رو شد. حتی ملا حسین بشرویه‌ای با شنیدن این خبر گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر كیفر می‌نمودم.» [53] . اصولا باید توجه داشت كه حركت باب، با عنوان «بابیت»، یعنی با این ادعا آغاز شد كه من «باب» علم امام زمانم، و شهرت وی در تاریخ به میرزا علی محمد «باب»، و شهرت آیینش به «بابیت» نیز دقیقا گویای همین امر، و نشانگر نوعی شناختی است كه مردم - اعم از موافقان و مخالفان وی - از او و مسلكش داشته‌اند. ضمنا او پس از طرح این ادعا، مدت كوتاهی (شش سال) بیشتر زنده نبود و در این مدت نیز همواره در حصر و حبس قرار داشت و وی از نزدیك در دسترس توده مردم نبود و بیشتر به نوایی از دور خودش بودند. در واقع، این باور تحرك بخش اسلامی و شیعی «مهدویت» بود كه (البته با «خطای در تشخیص مصداق»، و صحنه گردانی بازیگران سیاسی) غوغای بابیت را در ایران اسلامی شیعه برانگیخت و جمعی از شیعیان (ساده دل) را حول پرچم كسی گرد آورد كه مدعی باب امام عصر (یا العیاذ بالله، خود او) بود و با ندای «یا صاحب الزمان» به جلادتها و تهورهای بعضا كم‌نظیر و شگفت‌انگیز (در برابر قوای حكومت) واداشت. جالب اینكه سران بهاییت، همه آن تحركها و جان‌فشانیها را به حساب خود واریز كرده، برای «مظلوم نمایی» و اثبات حقانیت خویش از آن خاطره تكان دهنده تاریخی بهره می‌جویند. در حالی كه می‌دانیم، حسینعلی بهاء (پیشوای بهاییان) پس از تبعید از ایران به قلمرو عثمانی، و گشودن دكان ریاست و نهایتا اعلام نسخ بابیت و ابداع مسلك جدید، سیاست تازه‌ای را اعلام و ترویج كرد كه (چنان كه خود در لوح به ناصرالدین شاه تأكید می‌كند) بر تندی و سرسختی و شورشگری بابیان بر ضد حكومت، مهر پایان می‌زد و پیروان باب را به اظهار اطاعت و بندگی در برابر سلطان فرامی‌خواند. در واقع، آن تحركها و فداكاریهای عصر ظهور باب، آتش سوختنش از باورها و عقاید شوربخش و تحرك‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود عليه‌السلام ، و عقاید شوربخش و تحرك‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود عليه‌السلام ، نشأت می‌گرفت و اگر تحركات یاد شده را امتیاز و افتخاری به شمار آوریم - كه نیست - نمره‌ی آن را باید به آیین تشیع داد كه با آموزه‌های حركت آفرین و شوربخش خویش، همواره . توان تحریض و برانگیختن انبوه پیروان خویش را بر ضد ظلم و استكبار دارد.

# خاطرات كینیاز دالگوروكی را چه كسی در ایران منتشر كرد؟

.در اوایل قرن جاری شمسی، كتابی به عنوان ترجمه‌ی یادداشتها (یا خاطرات و اعترافات) كینیاز دالگوروكی، جاسوس روسیه تزاری در ایران، در كشورمان نشر یافت كه نویسنده‌ی آن، اشعار می‌دارد: در ژانویه 1834 برابر شعبان 1249 (حدودا دو ماه پس از وفات عباس میرزا)، به عنوان مترجم و نایب دوم سفارت روسیه وارد تهران شد و با حسینعلی نوری بهاء و برادران وی در تهران پیوند یافت و از آنها برای جاسوسی و نیز نابودی برخی از رجال وطن‌خواه و ضد روسی پایتخت بهره گرفت. چندی بعد به روسیه بازگشت و از آنجا با مأموریتی جدید (تفرقه‌ی مذهبی بین شیعیان) به كربلا رفت و در درس سید كاظم رشتی، با علی محمد باب شیرازی آشنا و دوست شد و به تدریج او را به ادعای بابیت و مهدویت تشویق و تحریك كرد. سپس بار دیگر، و این بار به عنوان وزیر مختار روسیه در ایران (یعنی همان پرنس دالگوروكی، سفیر مشهور روسیه در ایران زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار) به ایران بازگشت و هم خویش را مصروف نشر و ترویج مسلك باب و بهاء ساخت. ناشران خاطرات، در مقدمه‌ی كتاب، اظهار می‌دارند كه یادداشتهای مزبور در سالهای 1924 و 1925 م، با عنوان یك نفر سیاسی و روحانی، در مجله شرق (ارگان كمیسر خارجی شوروی) به چاپ رسیده است. این كتاب، كه تاكنون بارها و بارها توسط ناشران گوناگون ایرانی چاپ و منتشر شده است و بسیاری از علاقه‌مندان به پژوهش درباره‌ی بابیت و بهاییت، با آن آشنایی دارند، به شدت مورد مخالفت بهاییان قرار دارد و آنان به عللی كه كاملا قابل درك است [54] ، اصرار دارند كه خاطرات مزبور را یكسره مجعول قلمداد كنند. [55] این گروه، رساله‌ای نیز در 82 صفحه در رد این كتاب نوشته‌اند كه از طرف محفل ملی روحانی بهاییان در سالهای پس از شهریور 1320 منتشر شده است. افزون بر بهاییان، برخی از نویسندگان غیر بهایی نیز، همچون مجتبی مینوی، احمد كسروی، عباس اقبال آشتیانی و فریدون آدمیت، اصالت كتاب خاطرات را زیر سئوال برده‌اند. [56] . متقابلا، جمعی از پژوهشگران و محققان ایرانی و غیر ایرانی، قرائنی در تأیید مندرجات این خاطرات ذكر كرده، نفی و انكار مطلق آن را بی‌وجه دانسته‌اند. آقایان مرتضی احمد. در كتاب پرنس دالگوروكی و ضیاءالدین روحانی در مزدوران استعمار در لباس مذهب، طی بحثی مستدل و متكی به شواهد و قرائن متعدد موجود در كتب معتبر بابی و بهایی (دال بر حمایت اعضای سفارت روسیه در ایران - از جمله: پرنس دالگوروكی - از باب و بهاء)، نشان داده‌اند كه خاطرات منسوب به كینیاز دالگوروكی مؤیدات قابل ملاحظه‌ای در تاریخ داشته، بنابراین واجد صحت و اصالت است. [57] افزون بر این دو تن، آقایان محمدعلی خادمی (شیرازی) در بهاییان دیگر چه می‌گویند؟...، علی‌اكبر هاشمی رفسنجانی در امیركبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، و عباس كاظم مراد در البابیه و البهائیه و مصادر دراستهما، یادداشتهای كینیاز دالگوروكی را مورد بحث قرار داده، قرائن و شواهدی از تاریخ در تأیید مندرجات این یادداشتها ارائه كرده‌اند. [58] نیز باید از استناد آقای نورالدین چهاردهی (پژوهشگر و مورخ مطلع و آشنا با تاریخچه باب و بهاء) در كتاب خویش، به خاطرات كینیاز دالگوروكی یاد كرد. [59] با این حال پژوهنده تاریخ، در نقد بهاییت، و اثبات پیوند آن با دولتهای استعماری، نیازی به این كتاب و امثال آن ندارد و در خود آثار این فرقه، به قدری اسناد و شواهد تاریخی دال بر روابط سران این فرقه با كانونهای استكباری (از روس و انگلیسی گرفته تا امریكا و صهیونیسم) یافت می‌شود كه ما را از استناد به كتبی نظیر خاطرات مستغنی می‌سازد. اما كتاب خاطرات دالگوروكی، نخست بار از چه طریقی و منبعی در اختیار جامعه ما قرار گرفته، توسط چه كسانی در ایران ترجمه و نشر یافته است؟ عبدالله مستوفی، دولتمرد و مورخ عصر مشروطه پهلوی، ترجمه‌ی خاطرات دالگوروكی به فارسی را پس از استقرار دولت كمونیستی در روسیه می‌داند. وی در كتاب مشهورش شرح زندگانی من می‌نویسد: «... كتاب یادداشت پرنس دالگوروكی، سفیر روسیه در تهران،.... بعد از كمونیست شدن روسیه به فارسی ترجمه شده است.» [60] دكتر میمندی‌نژاد نیز، تلویحا انتشار خاطرات مزبور را به روسهای بلشویك نسبت داده، انگیزه آن را انتقام از انگلیسیها می‌داند كه دسترنج سیاسی روسهای تزاری را ربوده، بهاییان را به طور انحصاری در اختیار گرفته بودند. وی با اشاره به حسینعلی بهاء، و با تعریض به فرزند وی (عباس میرزا) كه از ژنرال انگلیسی مدال و نشان گرفت، می‌نویسد: جانشینان وی [مساوی بهاء] در حالی كه خود را مظهر الوهیت می‌دانند از بندگان خدا كه انگلیسی هستند مدال و نشان می‌گیرند - البته در ازای خدماتی كه انجام داده و می‌دهند - این آقایان بزرگوار تحت حمایت انگلیسها در نزدیكی خاك ایران مسكن دارند و به فعالیت مشغول‌اند... نه تنها انگلیسها بلكه روسها هم در فكر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده كنند و آنها هم سعی نموده‌اند مهدی موعود را برسانند و چون انگلیسها زرنگ‌تر بودند لذا حنای مهدی موعود را كه روسها آورده بودند رنگ نداد. روسها هم كتبی انتشار دادند و این فتنه‌ی سیاسی را علنی كردند. [61] . لنكرانی، توضیحات دقیق‌تر و شفاف‌تری می‌داد. وی می‌فرمود: متن این خاطرات را، اولین بار، نخستین سفیر دولت كمونیست روسیه پس از سرنگونی رژیم تزاری و پیروزی انقلاب اكتبر، در ایران ترجمه و نشر داد. پارك اتابك كه فعلا جایگاه سفارت روس در تهران است روزهای اولی كه جهت ایجاد سفارت‌خانه به بلشویكها واگذار شده بود، حالت پارك عمومی را داشت كه خانواده‌های تهرانی به داخل آن رفته، به تفریج و تفرج می‌پرداختند. خاطرات دالگوروكی را، در همین زمان، سفیر روس كمونیست در ایران (روتشتاین) به دست عبدالحسین هژیر (نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور عصر محمدرضا پهلوی) ترجمه و منتشر كرد كه آن روزها مترجم و منشی سفارت شوروی در ایران بود. مرحوم لنكرانی از اینكه در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده (و یگر ایادی رسمی و غیررسمی روس كمونیست در ایران) ناجوانمردانه از آزادی به دست آمده توسط ملت مسلمان و مبارز ایران، سوءاستفاده كرده به جای هماهنگی و كمك به حل مشكلات تاریخی ملت، به صورتهای گوناگون، در عقاید و باورهای ملی و اسلامی این دیار اخلال می‌نمود و از جمله، جهت خدشه در اصل مسلم «مهدویت»، به حمایت از جریان استعماری بابیت می‌پرداخت، سخت ناراحت و غمگین بود. به همین علت، در همان ایام و چندی پیش از دستگیری و فروپاشی حزب توده در ایران، گفته بود: 1. اجمالا مسلم است كه بابیت و بهاییت، از همان اوان پیدایش خود، پیوندهایی با استعمار روس تزاری داشته و از سوی سفیر آنان عصر ناصرالدین شاه (پرنس دالگوروكی مشهور) كمكها و حمایتهایی دریافت می‌كرده است، و در آثار خود بابیان و بهاییان، موارد متعددی دال بر این واقعیت وجود دارد. 2. بعد از انفصال قفقاز شیعه از ایران، قسمتهایی از خراسان قدیم هم (مثل مرو و سرخس و بخارا) به اشغال روسهای تزاری درآمد، و از آنجا كه مهم‌ترین وسیله‌ی اخلال در معتقدات شیعه، زمینه‌سازی در اخلال اصل مسلم «مهدویت» است، به همین جهت روسها در مقام حمایت آشكار از فتنه‌ی بابیت برآمدند و بدین منظور، تحت حمایت آنها، اولین مركز تبلیغاتی مهم بهاییت در عشق‌آباد، مركز تركمنستان فعلی آنها [62] ساخته شد. علت انتخاب عشق‌آباد برای تأسیس این مركز هم (كه اولین كانون دستگاه جاسوسی بابیت در جهان است) آن بود كه اولا اكثریت جمعیت این منطقه از برادران اهل سنت تشكیل شده است كه می‌دانیم (در قیاس با شیعیان) نسبت به مبحث مهدویت، چندان انس و تعصبی ندارند، بنابراین از دسترس شیعیان، كه نوعا در مقام ضدیت با این گونه تشكیلات برآمده و مانع كار و فعالیت آن می‌شوند، دور بود. در ثانی، نزدیك خاك ایران قرار داشت و می‌شد در آنجا به مرور عناصری را پرورش داده و در پوششهای مختلف، به داخل این كشور (كه مهد تشیع) است نفوذ داد. ضمنا دامنه‌ی نفوذ سیاست بابی‌گری در داخله‌ی روسیه می‌توانست تا قفقاز شیعه گسترش یابد و در آنجا زمینه اخلال در عقیده و از بین بردن اصل مشترك آنها - تشیع - را فراهم سازد و طبعا از این طریق نیز ایران همسایه از آسیب اعتقادی و فرهنگی، بی‌سهم نمی‌ماند. نام آن مركز را هم مخصوصا نامی عربی «مشرق الاذكار» دادند، كه خاطره عجیبی نسبت به آنجا دارم كه به خواست خدا افشا خواهم كرد. [63] . 3. گذشته از آنكه قضیه‌ی پرنس دالگوروكی (سفیر روسیه در ایران عهد ناصری) و مداخلات علنی او راجع به سران مسلك باب و بهاء، اجمالا از مسلمات تاریخ بوده و اشاره‌ی به آن در كتب خود این فرقه‌ی استعماری مورد تصدیق و مایه‌ی افتخار آنها قرار گرفته است [64] ، اینك مطلبی را رسما و خیلی صریح و قاطعانه اعلام می‌كنم كه برای محققین و پژوهشگران، بسیار مهم بوده و می‌تواند زمینه‌ی مطالعات و تحقیقات بیشتر در این زمینه قرار گیرد: ما اولین دولتی در جهان بودیم كه رژیم انقلابی بلشویكی روسیه را به رسمیت شناخته و با آن (در زمان لنین) رابطه برقرار كردیم و پارك اتابك، یعنی همین محل كنونی سفارت روسیه، را با تن دادن سوابقی، به طور دوستانه، به عنوان سفارت‌خانه در اختیار آنها قرار دادیم. البته تسهیلاتی هم از آن طرف نسبت به ایران به عمل آمده بود. 4. اولین سفیر رسمی دولت انقلاب بلشویكی روسیه در ایران (موسوم به روتشتاین) كه به همین محل وارد شد، درهای سفارت (یعنی پارك اتابك پیشین) را كه محیطی باصفا بود به عنوان (به اصطلاح) عملی مردم و خلقی، به روی مردم تهران گشود و رسما اعلان كرد كه مردم می‌توانند روزهای جمعه، به طور رایگان و بدون قید و شرط، از محل سفارت به عنوان گردشگاه، و محل تفرج عمومی، بهره گیرند. پیرو این اعلام، مردم تهران نیز آنجا را تفریحگاه خود ساخته و با زن و فرزند خویش برای گردش و استراحت به آنجا می‌رفتند (بعدها، البته تدریجا ساعات گشایش سفارت به روی مردم تقلیل یافت و سپس به كلی درب سفارت ‌خانه به روی مردم عادی بسته شد). راجع به اوایل آن سفارت، خاطراتی بامزه وجود دارد كه یك قلم رمانتیك باید آن را پیاده كند. علاوه بر این، از طرف روتشتاین، به منظور ابراز (عملی) نفرت رژیم انقلابی جدید روسیه از رژیم پیشین همان كشور، افشاگریهای عجیبی پیرامون سوابق عملكرد روسیه تزاری و خاندان رومانف و تزارها بر ضد ایران (یعنی مظالم و جنایاتی كه از سوی آنان نسبت به ایرانیان صورت گرفته بود) به عمل آمد، كه یكی از آن افشاگریها كه از آرشیوهای سری امپراتوری روس تزاری استخراج و در اختیار ایران قرار داده شد همین كتاب مشهور خاطرات كینیاز دالگوروكی بود كه نقش عمال تزاری را در تأسیس فرقه‌ی بابیه و بهاییه شرح می‌دهد، و اولین بار، متن آن را مأموران خود رژیم انقلابی كمونیست روسیه در اختیار مردم ما گذاشتند. خاطرات مزبور از سوی سفارت ‌خانه روسیه بلشویك (و به قلم عبدالحسین هژیر، منشی و مترجم وقت سفارت روس، و نخست‌ وزیر و وزیر دربار مشهور و مقتول بعدی) ترجمه و منتشر شد و همان موقع، مقادیر زیادی از ترجمه فارسی آن همه جا را پر كرد و در داخله خود سفارت هم بین جماعت مردم (كه جهت تفرج بدانجا می‌رفتند) دست به دست می‌گشت. [65] در بین افشاگریهای سفارت، مطالب دیگری هم غیر از خاطرات دالگوروكی وجود داشت كه موضوع آن در خاطرم نمانده و این یكی هم چون از جهاتی، حساس ‌تر بود و كرارا هم به چاپ رسیده و می‌شود به یادم مانده است. رژیم انقلابی روسیه چنان كه گفتم با این افشاگریها می‌خواست، ضمن اظهار تأسف از مظالم روسهای تزاری در ایران، به اصطلاح برساند كه ما از این گونه دسایس و مداخله‌های استعماری در ایران متنفر و بیزار می‌باشیم و رویه‌ی شیطانی اسلاف خود را تعقیب نمی‌كنیم. آن وقت اینها (مساوی توده‌ایها وابسته به روس كمونیست) از بابیه به عنوان یكی از جنبشهای انقلابی ایران و از قرة العین (با آن افتضاح بدشت‌اش) این گونه تعریف و دفاع می‌كنند! 5. من نمی‌دانم چه علاقه و عشقی است كه این آقایان كمیته‌ی حزب توده به مؤنث و مذكر این انشعاب جاسوسی مخلوق دوران امپراتوری روسیه دارند؟! مثلا آقای تئوریسین حزب توده در فصلی از كتاب خود برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، تیتر می‌زند: «جنبش بابیان، آخرین و بزرگ‌ترین جنبش قرون وسطایی كه بر آن، مهر و نشانی از عصر نوین است.» [66] در همان كتاب می‌گوید: جنبش بابیان «در تاریخ كشور ما دارای قدرتی است والا، و سزا نیست كه بر پایه‌ی ذهنیات مذهبی و غیره آن را ناچیز گرفت...»! [67] و در جای دیگر ادعا می‌كند كه: قرة العین «بی‌شك از اعاظم زنان تاریخ كشور ما است»! [68] همچنین می‌افزاید: «بابیانی مانند باب الباب (مقصود، ملا حسین بشرویه است)، قدوس (ملا محمدعلی بارفروش)، حجت (ملا محمدعلی زنجانی)، دارابی (سید یحیی) و بویژه طاهره از سیماهای شگرف و تابناك جنبشهای انقلابی ایران هستند»! [69] . از مطالبی كه آقای تئوریسین حزب راجع به قضیه‌ی بدشت در این كتاب آورده كاملا برمی‌آید كه منشأ عظمت و محبوبیت قرة العین پیش اینها آن است كه، گستاخانه، خود را «بی‌پرده» و «بی‌حجاب» به جمعیت عرضه داشته است. [70] مطالعه‌ی فصل مربوط به بابیت در كتاب آقای تئوریسین، مخصوصا قسمت مربوط به قضیه‌ی بدشت در آن فصل، به خوبی گویای اسرار پیش‌بینی شده‌ی سران این فرقه (و رمز تعریف و تجلیل ماركسیستها از آنها) است، كه كیاست و سرعت عمل شهید میرزا تقی خان امیركبیر با از بین بردن سید علی محمد باب، فرصت تكمیل دیكته‌های استعمار تزاری را از او گرفته است. می‌خواهیم بدانیم چرا همان فتنه بابیت (كه طبق اسناد منتشره توسط سفارت روسیه‌ی بلشویكی، مخلوق دسایس پرنس دالگوروكی سفیر استعمار روسیه‌ی تزاری بوده است)، مورد حمایت این روشنفكران روسوفیل بومی ما قرار گرفته؟! اگر این دین‌ سازی و فتنه‌انگیزی تزارها به دست عوامل داخلی‌شان در ایران خوب و آزادی خواهانه بوده، چرا سران انقلاب اكتبر روسیه آنها را قتل عام و قلع ماده كردند كه حتی ادعای یك دختر كه ادعای نسبت خود را به خاندان سلطنتی از بین رفته روسیه (سلسله تزاری رومانوف) می‌كرد تا آخر هم ادعایش به جایی نرسید؟! و اگر بد بود این آقایان چرا كتابها و فصلها و نشریه‌ها و خطابه‌ها و تبلیغات و تجلیلها از آن دستگاه جاسوسی روس تزاری حمایت كرده و می‌كنند و كتابها در مدح و و دفاع از بابیت نوشته و منتشر می‌كنند و چه مبالغه‌ها و تجلیلها از ماده و نركنیز و غلامهای روسیه تزاری (یعنی رؤسا و سردمدارهای فتنه‌ی باب) كرده و می‌كنند و به حمایت آنها با مخالفین این دستگاه جاسوسی می‌جنگند... در اوایل دهه‌ی 1360 ش، خاطرات منسوب به كینیاز دالگوروكی را مطالعه كردم. روزی به خدمت لنكرانی رسیدم و در خلال صحبت، قسمتهایی از خاطرات مزبور را برای ایشان بازگو كردم. از جمله بخش مربوط به روابط دالگوروكی با یكی از روحانیون تهران، موسوم به شیخ محمد، كه طبق آنچه در خاطرات مزبور آمده، فردی بود مازندرانی‌الاصل و اصالتا اهل قریه‌ی اسك (از توابع لاریجان) كه در كوچه وقفی نزدیك سفارت‌ خانه وقت روسیه در تهران سكونت داشت. دالگوروكی وی را به عنوان معلم زبان عربی خود برگزید و با او ارتباطی وثیق به هم زد، نزد وی اظهار تشرف به اسلام كرد و حتی برادرزاده‌ی وی (زیور) را به همسری گرفت. [71] . مرحوم لنكرانی، كه قبلا این داستان را در كتاب خاطرات خوانده و از آن مسبوق بود، به طور مستند و نشان دار، مؤیدات تاریخی جالبی را برای وجود روحانیی با همین اسم و مشخصات در محل یاد شده بیان داشت. ایشان به نقل از یكی از پیرمردان تهران در دوران قاجاریه، در محضر پدرشان آیت الله حاج شیخ علی لنكرانی، از شیخی محمد نامی اسم می‌برد كه از روحانیون تهران بود و در همان جا می‌زیست كه كتاب خاطرات ذكر می‌كند و خصوصیات و احوالش نیز تماما با «شیخ محمد» مذكور در كتاب خاطرات دالگوروكی انطباق داشت. مرحوم لنكرانی، با توجه به این گونه قرائن، و بویژه انتشار رسمی خاطرات از سوی سفارت ‌خانه یك دولت معتبر، در كل، معتقد به اصالت تاریخی خاطرات منسوب به پرنس دالگوروكی بود و اعتبار آن را صریحا و كتبا تأیید می‌نمود. در همان جا، از آقای لنكرانی پرسیدم: چگونه و چرا كینیاز دالگوروكی طبق آنچه در یادداشتهای منسوب به او آمده خود را «لنكرانی» قلمداد كرده با نام «شیخ عیسی لنكرانی» در كربلا وارد عمل شده است؟ ایشان پاسخ داد: اینكه دالگوروكی خود را لنكرانی (و در واقع، جزء اهالی قفقاز و روسیه) جا زده، برای آن بوده كه شباهت خود به روسها را توجیه كند. و اما اینكه چرا از میان آن همه شهرها قفقاز، لنكران را برگزیده، علتش می‌تواند این باشد كه شهر لنكران در قفقاز آن روزگار (و حتی تا امروز) مركز عملی و دینی منطقه محسوب می‌شده و حكم «قم» در ایران امروز را داشته است، لذا است كه خود را به عنوان شیخ عیسی لنكرانی معرفی كرده است.

# پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری

 چنانكه مرحوم لنكرانی تأیید كرده، در آثار خود بابیان و بهاییان نكات بسیاری دال بر پیوند سران این دو فرقه با دولت روس تزاری وجود دارد كه به برخی از آنها ذیلا اشاره می‌كنیم: اقدام كنسول روسیه در تبریز توسط نقاش كنسول خانه از جسد باب صبح روز بعد از اعدام [72] ؛ وعده‌ی ملا محمدعلی زنجانی (رئیس بابیان زنجان) به پیروانش هنگام جنگ با قشون امیركبیر، مبنی بر حمایت امپراتوری روس از آنها [73] ؛ اعتراض سفیر روسیه (پرنس دالگوروكی) به امیر بابت سركوب و قلع و قمع بابیان شورشگر در زنجان [74] ، اقدام دالگوروكی (برای نجات حسینعلی بهاء از زندان ناصرالدین شاه) پس از واقعه‌ی ترور نافرجام شاه، و بدرقه‌ی او توسط غلامان سفارت تا مرز عراق [75] ؛ و صدور لوح از سوی حسینعلی بهاء خطاب به امپراتور روس (الكساندر دوم) در تشكر از الطاف امپراتور و سفیر او (دالگوروكی) در ایران. [76] . همچنین می‌توان به نكات در خور تأمل زیر اشاره كرد: عضویت بستگان نزدیك حسینعلی بهاء به عنوان منشی در سفارت روسیه در ایران: میرزا حسین نوری (برادر بزرگ‌تر حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل)، میرزا مجید خان (شوهر خواهر بهاء) و میرزا ابوالقاسم خان آهی (خواهرزاده‌ی بهاء) [77] ؛ پیوند نزدیك اعضای خاندان افنان (خویشاوندان مادری باب و نمایندگان عباس افندی در ایران) با سفارت روسیه و فعالیت حاجی میرزا محمدتقی افنان وكیل الدوله و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد، و نیز عضویت آقا علی حیدر شیروانی (بهایی و از شركای تجاری خاندان افنان) در سفارت روسیه در تهران [78] ؛ عضویت عزیزالله خان ورقاء، از اعاظم بهاییان تهران در بانك استقراضی روس در تهران، و عضویت برادر وی (ولی الله خان) در سفارت روسیه [79] ؛ رهایی میرزا حیدرعلی اسكویی و گروهی از بهاییان از زندان شجاع الدوله حاكم آن شهر با مداخله‌ی كنسولهای روسیه و فرانسه در تبریز، و اقدام غیرمعمول كنسول روسیه به انتقال بهاییان با درشكه‌ی شخصی خود از زندان به كنسولگری و پذیرایی از ایشان [80] ؛ حمایت سفارت روسیه از ورقاء (یكی از سران بهاییت) و میرزا حسین زنجانی، زندانیان علاءالدوله حاكم زنجان [81] ؛ تألیف كتابهای متعدد توسط رزن روسی و كاپیتان تومانسكی راجع به بابیه و بهاییه. [82] . نمونه‌هایی از اعتراف دو تن از سران بهاییت درباره پادرمیانی و وساطت پرنس دالگوروكی برای آزادی و حفظ جان حسینعلی بهاء از گزند دولت ایران بدین قرار است: شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می‌نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره‌ی مبارك كه در خدمت سفیر روس پرنس دالگوركی Dalgoroki Prince سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش كه متصل به خانه‌ی سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی خان حاجب‌الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را كه به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله امتناع ورزید و از هیكل مبارك تقاضا نمود كه به خانه‌ی صدراعظم تشریف ببرند. ضمنا از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را كه دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بكوشد. [83] . عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهایی نیز خاطرنشان می‌سازد: ناصرالدین شاه «فورا مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت كه به منزل صدراعظم بروید و كاغذی به صدراعظم نوشت كه باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرایی كنی و در حفظ این امانت بسیار كوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.» [84] .

# مشرق الاذكار عشق‌آباد، روسیه و بهاییت

لرد كرزن در كتاب مشهور خود ایران و قضیه‌ی ایران، از عشق‌آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد كرده [85] از اهمیت سیاسی - اقتصادی - سوق‌الجیشی مهم آن برای روسها پرده برمی‌دارد. [86] ویلهلم لیتن، كنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می‌كند كه جاده‌ی عشق‌آباد قوچان مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت.» [87] اظهارات این دو كارشناس غربی را، كتابچه‌ی محرمانه‌ای نیز كه كلنل زالاطارف در سال 1360 ق پیرامون جزییات بنیه نظامی و وضعیت سوق الجیشی ایران، و شیوه‌ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این كشور، نوشته، در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت كرده است، كاملا تأیید می‌كند. [88] در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می‌آوردند كه از قوچان و مشهد به سمت عشق‌آباد روسیه جاده بكشد. [89] اما در آستانه آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا (1306 ق) سفیر وقت روسیه در ایران پرنس دالگوروكی (با پرنس دالگوروكی سفیر ایران در زمان علی محمد باب اشتباه نشود) با خشونت تمام، حكومت ایران را برای انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار قرار داد و دولت ایران ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد. یكی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق‌آباد روسیه (مركز تجمع و تبلیغ بهاییها) بود. [90] . در واقع، بنای عشق‌آباد، جزیی از استراتژی تجاوزكارانه روسیه در طول قرن نوزدهم (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است كه با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا، و....) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع بهاییان و تشكیل مشرق الاذكار آنان در آن شهر با حمایت جدی و آشكار روسیه را، باید در چارچوب استراتژی یاد شده تلقی كرد. كسروی می‌نویسد: آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با كاركنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهاییش كوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از كنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشكار هواداری از بهاء و دسته‌ی او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد. [91] . سخن كسروی را خود بهاییان تأیید كرده‌اند. فاضل مازندرانی، به تفصیل تاریخچه‌ی بنای مشرق الاذكار عشق‌آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی‌دریغ روسها از آنان در جریان احداث این بنا، را شرح داده است. [92] بر پایه‌ی این كتاب، در 1304 ق یكی از اقوام علی محمد باب، موسوم به حاجی میرزا محمدعلی افنان شیرازی، طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از اعظم نام، صاحب آن، خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود. تا شانزده سال پس از آن تاریخ، بهاییان از آنجا به عنوان معبد استفاده می‌كردند و مجالس و محافل‌شان در آنجا برگزار می‌شد. در 1311 ق علی‌اكبر معماری یزدی بهایی، از سوی عباس افندی مأموریت یافت كه نقشه مشرق الاذكار را براساس 9 كشیده و به نظر وی برساند. سپس به تدریج وجوهی جمع‌آوری شد و زمینهای دیگری در كنار زمین اعظم خریداری گردید تا اینكه در سال 1317 ق حاجی میرزا محمدتقی افنان (نماینده‌ی تجاری و وكیل الدوله دولت روسیه، [93] ، و برادر میرزا محمدعلی افنان) از جناب عباس افندی مأمور ساختن مشرق الاذكار شد. وكیل الدوله در 1319 ق به عشق‌آباد آمد و با مساعدت محفل بهایی در آن شهر كار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق الاذكار در 28 رجب 1320 آغاز كرد. «در آن وقت تمام بهاییان عشق‌آباد و اطراف به هزار نمی‌رسیدند.» در رمضان 1320 برابر 28 نوامبر 1904، ژنرال «سوبوتیج، والی بلد كه... محبت ابرار [مساوی بهاییان را] در دل داشت با جمعی كثیر از اعضای حكومتی و هم جمعیتی كثیر از بهاییان حاضر شده و در وسط عمارت كه مرتفع‌تر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گستردند و میز و كراسی [94] چیدند و فواكه و حلویات كه در خور حضور جنرال مذكور بود حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا كه به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد و در جعبه‌ی فضه [95] قرار داشت در محلی كه برای دفن مقرر گشت زیرا اولین سنگ بنا نهاد و در حالی كه حاجی وكیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [مساوی عكس دسته‌جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذكور را با سمنت محكم ساختند و و سنگ اول بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سراپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاطفت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بناء معبد كردند و تنی از بهاییان خطابه [ای] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذكر خیر سلاطین عادل و وزراء كامل انشاء و قرائت كردند و آحاد بهاییان به مدح و دعای دولت عادله‌ی [روسیه] رطب اللسان گشتند...» [96] . پس از آن بهاییان با فوریت و سرعت دست به كار شدند و مجموعا در طول پنج سال عملیات احداث مشرق الاذكار را به پایان رسانید. «در اولین سال كه مشرق الاذكار بنیاد شد چون بهاییان از حكومت [روسیه] مهندس كاردانی خواستند... اكنف كه مهندس كامل بود تعیین گردید و مقارن بناء مشرق الاذكار، كلیسای ملی نیز در عشق‌آباد بنا گردید و اكنف، مهندس این هر دو بنا بود و در كمال فعالیت و جدیت كار كرد و در حقیقت به كفایت او بود كه عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...» [97] وكیل الدوله در شوال 1328 با بدرقه‌ی گرم بهاییان، عشق‌آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترك كرد و پس از رفتن او باز هم كار خریداری زمینهای اطراف مشرق الاذكار و توسعه‌ی بنای آن ادامه یافت. [98] . افزون بر آنچه گذشت، در سال 1335 ق/ 1917 م مجله‌ی بهایی خورشید خاور به زبان فارسی و تحت مدیریت سید مهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) در عشق‌آباد تأسیس شد. این مجله، ضمن تبلیغ مسلك بهاییت، به مقالات ضد بهایی مشهد پاسخ داد و این امر سبب شد كه ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می‌گرفت. پس از انقلاب اكتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهاییان دوباره جواز نشر یافت. [99] . نمونه دیگر حمایت آشكار روسها از بهاییان در عشق‌آباد را می‌توان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی مشاهده كرد كه فردی بهایی و مقیم عشق‌آباد بود و در 12 محرم 1307) به علت توهین به مقدسات اسلامی) به دست جمعی از ایرانیان شیعه‌ی ساكن عشق‌آباد به قتل رسید. [100] . به نوشته‌ی آواره در الكواكب الدریه (از تواریخ معتبر بهایی)، پس از قتل محمدرضا اصفهانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) و جمعی از بهاییان با قمروف (كاماروف) «ژنرال روسیه» و حاكم «خوارزم و تركمانیه» در عمارت حكومتی دیدار كردند و كاماروف «با غایت ملاطفت و مهربانی، مستفسر حالات و مقصود از ملاقات» آنها شد و میرزا ابوالفضل با تأكید بر اینكه «قریب نه سال است این طایفه بهاییه در ظل مرحمت دولت بهیه در عشق‌آباد متوقف و به تجارت و زراعت مشغول‌اند» اظهار داشت: «حزب شیعه» یكی از بهاییان (موسوم به حاج محمدرضا اصفهانی) را كشته و باز هم قصد تعرض دارند «و اكنون مقصود از مزاحمت اینكه آنچه اولیای ایالت امر و مقرر فرمایند اطاعت شود و بدون اذن و اطلاع بزرگان بلد حركتی نكنیم.» [101] پس از آن دیدار و گفتگو كه ژنرال روسی «با كمال رأفت» با آنان «معامله» و رفتار می‌كند [102] ، خشانریسكی قاضی عسكر روسیه (سود اعظم) برای تحقیق پیرامون این ترور، و صدور حكم قضایی درباره‌ی عاملین آن، از سوی تزار روس به عشق‌آباد می‌آید و در نهایت به نفع بهاییان داوری كرده، حكم به قتل دو تن از مسلمانان و نفی ابد و طولانی چند تن دیگر می‌دهد و هنگام اجرای حكم اعدام، مجازات آن دو را نیز به تبعید و حبس پانزده ساله در سیبری (كه در واقع مرگ تدریجی با اعمال شاقه بود) تغییر می‌دهند و منت آن را بر سر مسلمانها می‌نهند كه به اصطلاح بهاییان، قاتلان را بخشیده و از مرگ نجات داده‌اند! [103] . میرزا ابوالفضل گلپایگانی، كه در جریان واقعه حضور داشته، خود در نامه به میرزا اسدالله خان می‌نویسد: «وعداتی كه از دولت قویه بهیه‌ی روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب... در این محاكمه ظاهر شد شایسته است ثبت در تواریخ و سزاوار مذاكره‌ی دوستان در جمیع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعاوی دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوكت اعلی حضرت امپراتور اعظم الكساندر سوم و اولیاء دولت قوی شوكتش اشتغال ورزند.» [104] . بعد از واقعه‌ی مزبور، «بهاییان عشق‌آباد رسمیت و اهمیت یافتند» و در «سنه‌ی هزار و سیصد و یازده مدرسه‌ی رسمی افتتاح دادند و در سال هزار و سیصد و بیست هجری مطابق 1902 میلادی معبد جلیل و مشرق الاذكار عظیم برپا كردند.» [105] . به قول آواره «بعد از شهادت حاجی محمدرضا و محاكماتی كه به عمل آمد، دولت روس بهاییان را به رسمیت شناخت و قمراف [مساوی كاماروف]، حاكم تركستان، به معاونت و مساعدت ایشان پرداخت. حتی خودش اظهار كرد كه در اینجا معبد بسازید تا در ظل اقتدار دولت روسیه رسمیت یابید. از آن به بعد بهاییان دم به دم و قدم به قدم رو به سر منزل ترقی ره فرسا شدند تا آنكه پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم افتتاح دادند.» [106] او می‌افزاید: «از نكات نگفته آنكه: شهدالله روسها چه در دوره‌ی تزاری و ایام استبداد و چه بعد از جمهوریت، از هر جهت، بهاییان را راحت گذاشته ابدا ممانعت در مقاصد روحانیه ایشان ننموده بلكه تا حدی كه مرام ایشان مفید به حال عموم و موافق تمدن بوده بر اجرای آن مساعدت كردند.» [107] .

# مبارزه‌ی لنكرانی با مشرق الاذكار

 مرحوم لنكرانی بارها می‌فرمود: «نقشه و برنامه بهاییها در «مشرق الاذكار» عشق‌آباد را من برهم زدم!»، اما متأسفانه هیچ‌گاه پیش نیامد كه از ایشان بپرسیم قضیه چه بوده و چگونه آن را برهم زده‌اند. همین قدر می‌دانیم كه وی (به جرم مبارزه‌ی بی‌پروا با رضاخان، و جمهوری ساختگی و فرمایشی او) از سوی دیكتاتور نوظهور همراه آیت ‌الله حاج سید رضا فیروزآبادی و چند تن دیگر در شب 30 تیر 1303 / 18 ذی‌حجه‌ی 1342 به كلات نادی (در مرز خراسان) سپس شهر مشهد تبعید شد و در پاییز همان سال به وساطت آیت الله شیخ مرتضی آشتیانی از تبعید آزاد گردید. او از طریق قفقاز به تهران بازگشت و در آن میان، با مقامات روس كمونیست به گفتگو نشسته، آنان را در جریان مسائل «واقعی» ایران قرار داد و با افشای ماهیت «استعماری / انگلیسی» رضاخان، اشتباه «استراتژیك» سفیر وقت شوروی در ایران (شومیاتسكی) و عناصر چپ مرتبط با او (به ویژه سلیمان میرزا و یاران او در حزب سوسیالیست) در كمك به رضاخان (به عنوان افسری «خلقی» و آزادیخواه) را برملا ساخت و ثابت كرد كه با این اشتباه، چه كلاه بزرگی بر سر كرملین رفته است. این گفتگوها مؤثر واقع شد و زمینه‌ساز عزل شومیاتسكی، و محاكمه و مجازات او در روسیه شد. دولت اتحاد جماهیر شوروی (زمان ریاست استالین) از سال 1307 ش / 1928 م به بعد (بویژه در آستانه جنگ جهانی دوم (سالهای 1314 و 1317 / 1935 و 1938) دست به تصرف مشرق الاذكار عشق‌آباد زد و آن را تبدیل به موزه كرد. همچنین، در سطحی وسیعی، به دستگیری و تبعید بهاییان به نقاط مختلف روسیه (نظیر سیبری) و بعضا ایران پرداخت، اموال و كتب ایشان را ضبط و محافل و مدارس ایشان را تعطیل كرد و فعالیتهای اجتماعی و تبلیغاتی آنها را در عشق‌آباد و دیگر نقاط روسیه (از تركستان تا قفقاز) ممنوع ساخت. [108] . خان ملك ساسانی (مورخ پراطلاع معاصر، و سفیر ایران در پایتخت عثمانی پس از جنگ جهانی اول) در تحلیل برخورد تند بلشویكها با بهاییان، ضمن اشاره به پیوند اعضای این فرقه با سفارت انگلیس و سازمان اینتلیجنت سرویس بریتانیا در دوران قاجار، می‌نویسد: بعد از جنگ بین‌المللی اول كه حكومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد كه مركز اجتماع و عملیات بهاییها بود. بالشویكها درون مشرق الاذكار شبكه جاسوسی به نفع انگلیسها كشف كرده، قریب یكصد نفر از وجوه بهاییهای آنجا را معدوم ساختند. همچنین جاسوسانی كه در جنگ بین‌المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و به دست آوردن استقلال تبلیغ می‌كردند، همه از بهاییها [بوده] و به دستور انگلیسها این تبلیغات را انجام می‌دادند. از جمله آنها، یكی حسین روحی بود كه پدرش اهل آذربایجان، و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین‌الملل اول پولهایی كه بایستی میان عربها تقسیم شود او می‌برد و می‌رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی كه به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان كه خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می‌دانستند در وقت تشكیل دولت عراق دست‌اندركار كلیه‌ی امور عراق بودند... [109] .

# روتشتاین، هژیر و پارك اتابك

تئودور روتشتاین، اولین وزیر مختار رسمی شوروی در ایران است كه در روز 6 اردیبهشت 26) 1300 آوریل 1921) وارد تهران شد و پس از دیدار با احمد شاه قاجار، ولیعهد (محمدحسن میرزا) و نیز نخست‌وزیر وقت (سید ضیاءالدین طباطبایی) در 8 اردیبهشت كار خویش را آغاز كرد. [110] . وی با سید ضیاء رهبر سیاسی كودتای انگلیسی 1299 میانه‌ی گرمی نداشت و حتی دو منشی ایرانی سفارت (به نامهای میرزا یوسف خان و میرزا عبدالله خان) را كه دریافته بود جاسوسهای سید در سفارت‌اند اخراج كرد. او با احمد شاه (كه دل پری از نخست‌وزیر اجباری و انگلوفیل خود داشت) بر ضد سید وارد گفتگو و مذاكره شد و به عزل وی از نخست‌وزیری كمك كرد. [111] متقابلا كوشید با عناصر و مطبوعات مبارز (بویژه چپ) تماس گرفته، آنان را در مبارزه با رقیب لندنی خویش مدد رساند و در این راه نیز توفیقاتی كسب كرده و توانست به زودی روابط گرمی با ایشان به هم زند. [112] البته از رضاخان نیز (كه كانون قدرت نظامی بود) غافل نبود. چنان كه رضاخان هم با او بازی می‌كرد و در نهایت كارشان به رویارویی كشید. [113] . باری، روتشتاین در 23 اردیبهشت 1300 با صدور اعلامیه‌ای در تهران اشعار داشت كه باغ بزرگ سفارت روسیه (پارك اتابك سابق) به روی عموم برای گردش و هواخوری در روزهای جمعه باز می‌باشد. اعلامیه یاد شده با استقبال مردم روبه‌رو شد.

# امیركبیر؛ نقش بی بدیل در سركوب فتنه باب

قتل باب و قلع و قمع آشوب بابیان در دوران قاجار، توسط شادروان میرزا تقی خان امیركبیر (صدراعظم ناصرالدین شاه) صورت گرفته است. مرحوم لنكرانی در مقدمه خاطرات مستر همفر، صص 5 -6، با اشاره به این نكته كه «علی محمد باب پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با كفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی خان امیركبیر اعدام شد» می‌نویسد: مرحوم میرزا تقی خان امیركبیر زمان واقعه علی محمد باب، عنوان امیر نظام داشت و این فرقه مخلوق اجانب و جاسوس آنها، برای اینكه از عظمت و شرافت و نام نیك بلند آوازه آن بزرگمرد ضرر نبرده باشند كشتن او [باب] را پای ناصرالدین شاه حساب كرده‌اند ولی در نظر عامه نام مرحوم امیر را كه اصیل در قتل او بوده مسكوت گذارده اند، ولی در كتابهای خصوصی آنها كه در دست هست مرحوم امیر را كه اصیل در [از] بین بردن علی محمد جاسوس مخلوق خارجیها بوده صراحتا به باد فحش گرفته‌اند. لازم است ملت ایران متوجه این نكته باشد كه امیركبیر بیدار دل تا چه حد عاقبت‌اندیش بوده است و قضیه قرة العین راجع به ناصرالدین شاه معروف است كه به چه تدبیری قبل از مواجهه آن فتانه با شاه، ناصرالدین شاه را در مقابل امر واقع شده قرار داده و آن زن اباهی عاری از هر قید و بند را سر به نیست كرده است.

# اعتراف مورخان به نقش كلیدی امیر در پایان دادن به آشوب بابیان

مورخان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) همگی اتفاق‌نظر دارند كه عامل اصلی سركوب فتنه‌ی بابیان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیركبیر بوده است. مهدی بامداد، یكی از اقدامات امیر در زمان صدارت را، در كنار «اصلاح امور مالیاتی، ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملكتی»، «قلع و قمع فتنه‌ی» تجزیه‌طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالك خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بابیان» می‌داند [114] و با اشاره به «شورشها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط مختلف كشور می‌نویسد: «اگر عرضه، كفایت، درایت، لیاقت و مدیریت میرزا تقی خان امیركبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودیها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود كه وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید.» [115] دكتر عبدالحسین نوایی نیز، نقش امیر در قلع و قمع بابیه را بسیار تعیین كننده می‌داند و می‌نویسد: «میرزا تقی خان.... با قتل باب در تبریز و سركوب كردن فتنه‌ی زنجان و نیریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت كه ریشه‌ی فساد بیش از این در این سرزمین جای‌گیر گردد.» [116] نورالدین چهاردهی، شخصیت پراطلاع از بابیت و بهاییت، نیز می‌نویسد: «این ناچیز از بزرگان ازلیها و بهاییها شنیده است كه باب و افراد حروف حی [مساوی یاران برجسته‌ی باب] همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حكومت بیان [نموده] بودند و اگر میرزا تقی خان امیركبیر نبود مسلما به مقصود خود می‌رسیدند.» [117] بهاییان سخنان چهاردهی را تأیید كرده‌اند. [118] به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، نویسندگان كتاب دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [مساوی بهاییت] شمرده می‌شود.» [119] . امیركبیر، حسینعلی بهاء را نیز در 1267 به كربلا تبعید كرد [120] و دایی باب (حاجی سید علی تاجر شیرازی) را نیز كه در توطئه ترور امیر با بابیان همدست بود دستگیر و به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند. [121] . افزون بر آن، حواریون و یاران باوفا و پابرجای امیركبیر نظیر آیت ‌الله العظمی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیركبیر)، حاج میرزا محمدهاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیز خان مكری سردار كل (داماد امیركبیر) و میرزا سعید خان مؤتمن الملك (كاتب سر امیر و وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر در سالهای پس از قتل وی) سخت با بابیه و بهاییه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند. بی‌جهت نیست كه، با عزل و قتل امیركبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بابیان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند كه تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز پیش رفتند. عباس امانت می‌نویسد: «بابیان، پس از شكستهای فجیع در مبارزات قلعه‌ی طبرسی و در شهرهای نی ریز و زنجان، و متعاقبا اعدام باب در شعبان 1266 در تبریز، سخت روحیه‌ی خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیركبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبكه خود را بازسازی كنند.» [122] . با این حال، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بابیان باز شد، كه جانشین امیر، میرزا آقاخان نوری (كه تحت الحمایه‌ی انگلیسیها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء كه توسط امیركبیر به عراق تبعید شده بود رسما دعوت كرد كه به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را وسیله برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و دستگیری افراد، در مقام مخفی كردن بهاء (كه متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد، كه البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفت و خود را به خانه فامیل نزدیكش، میرزا مجید آهی، منشی سفارت روسیه، رساند [123] و سفیر روسیه (پرنس دالگوروكی) نیز بهاء را مورد حمایت آشكار و پی‌گیر خویش قرار داد. مرحوم امیر، با اقدام به سركوبی قاطع فتنه‌ی بابیان و اعدام و تبعید سران باب و بهاء همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی اجتماعی در كشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد كرد. این نقش بی‌بدیل، از چشم بابیان و بهاییان مخفی نماند و او را آماج كینه‌توزی و فحاشی خود ساختند به قول نورالدین چهاردهی «بابیها و بهاییان سرسخت دشمن آشتی‌ناپذیرند و میرزا تقی خان امیركبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می‌نگرند.» [124] . برای نمونه، عباس افندی در كتاب مقاله‌ی شخصی سیاح...، می‌نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام... سمند همت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظه‌ی عواقب امور آزاده. سفاك و بی‌باك و در خونریزی چابك و چالاك. حكمت حكومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهوری می‌شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سن عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهامات غریبه افتاد، و... بی‌مشورت وزرای دوراندیش، امر به تعرض بابیان كرد...» [125] . شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) در هتاكی به امیركبیر، راه جد خویش را پیمود و در لوح قرن از امیر با عناوینی چون «اتابك سفاك بی‌باك» و «امیر سفاك» یاد كرده [126] می‌نویسد: «اتابك اعظم، تقی سفاك و بی‌باك كه حكم اعدام سید عالم را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز و زنجان و تهران شربت شهادت بنوشانید دو سال بعد از آن واقعه‌ی هائله به سخط شهریار پر كین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد. برادرش كه در این عمل فظیع شریك و سهم گشت در همان ایام به دار البوار راجع شد.» [127] . نیز در كتاب قرن بدیع، از مرحوم امیر با تعبیر «وزیر بی‌تدبیر» یاد كرده، پس از شرح اعدام باب به اهتمام او و برادرش (وزیر نظام)، می‌نویسد: «امیر نظام سفاك و بی‌باك، محرك اصلی شهادت حضرت اعلی [مساوی باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش [وزیر نظام] كه همدست و معاضد او بود به هلاكت رسید و جزای اعمال سیئه‌ی خویش را به رأی العین مشاهده نمود.» [128] .

# قرة العین، امیر و ناصرالدین شاه

 قرة العین (زرین تاج قزوینی) از پیشگامان بابیت در زمان ناصرالدین شاه است كه عملیات كشف حجاب و رفتن وی با چهره‌ی كاملا بزرگ شده و عریان به میان مردان بابی و همخوانی‌اش با سران بابیه (كه در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود در تاریخ ثبت شده) [129] . است و حتی مورخین بابی و بهایی نیز بدان اشاره دارند. [130] احمد كسروی می‌نویسد: «... داستان قرة العین شگفت‌آور است. ولی دلیل از آن به سود كیشهای بابی و بهایی نتوان درآورد. در كوششها نیز زیان قرةالعین كمتر از سودش نبوده، در جستن [131] او از خانه‌ی شوهر و همراهی‌اش با مردان آن داستان بدشت كه خود بهاییان پوشیده نداشته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در كتابها دیده می‌شود كه خواهر عبدالبهاء كه بهاییان او را [بلندمرتبه] می‌شمارند در نامه‌ی خود به بهاییان تهران چنین نوشته: «قرة العین یك دفعه بی‌حكمتی كرد و هنوز از كله‌ی مردم نمی‌توانیم به درآوریم.» [132] . مرحوم لنكرانی معتقد بود: خدمت بزرگ دیگری كه امیركبیر به اسلام و ایران كرد، تسریع در اعدام قرة العین، و از بین بردن زمینه‌ی دیدار آن زدن فتانه با ناصرالدین شاه جوان بود كه زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممكن بود دلباخته‌ی نز و غمزه‌ی او شده و این امر (همراه با سوسه دوانیهای دول اجنبی ذی نفع در ماجرا) كار پایان دادن به غائله‌ی ایران سوز بابیان را دچار مشكل سازد. نورالدین چهاردهی، «از افراد ثقه‌ی ازلیها» شنیده است «كه طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیركبیر] از ملاقات طاهره بیمناك شده و وهم داشتند كه شاه تحت سیطره‌ی طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود كه شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.» [133] .

# پیشگوییهای وارونه

در بین اوراق به جا مانده از آیت ‌الله لنكرانی، رونوشتی از نامه‌ی سرگشاده شخصی به نام «محمود والانژاد» خطاب به محمدرضا پهلوی (مورخ 19 مرداد 1351) وجود دارد كه در پوشش اظهار احترام و ارادت به شاه، به طور مدبرانه، شاه را شدیدا بر ضد بهاییان (كه در آن روزگار، مقامات حساس و مهم كشوری و لشكری را در ایران قبضه كرده بودند) تحریك كرده است. در این نامه نكات در خور ملاحظه‌ای راجع به فرقه‌ی ضاله مطرح شده است كه اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست: 1. پیشوای بزرگ بهاییان، عباس افندی، پیشگویی كرده بود كه «امر الهی در خاندان ما منقرض نمی‌شود.» ولی به رغم این ادعا، شوقی افندی (نوه‌ی دختری و جانشین وی) مقطوع النسل مرد و ناگزیر اداره‌ی امور این فرقه استعماری به دست هیئتی نه نفره سپرده شد كه با عنوان «بیت العدل» در حیفای اسرائیل به سر می‌برد. 2. در زمان جنگ جهانی دوم، شوقی افندی (جانشین عباس افندی) با مشاهده‌ی پیشرفت سریع آلمانها در خاك روسیه و نیز العلمین، برای آنكه فرصت از دست نرود لوحی به نفع هیتلر صادر كرد و بهاییهای ایران كه اصل آنها كلیمی نبود به اتكاء لوح مزبور به نفع آلمانها تبلیغات می‌كردند و یهودیان بهایی شده در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند و لذا پس از اشغال ناجوانمردانه‌ی ایران به دست قوای روس و انگلیس، اولین پارتی ایرانیانی كه توسط انگلیسیها اسیر و زندانی گردیده، به كرمانشاه برده شدند، بهاییهای ایران بودند. پس از آن، با شكست هیتلر و پیروزی متفقین، شوقی ناچار شد لوحی دیگر، این بار به نفع انگلیس و زیان آلمان صادر كند و پیشگویی سران بهاییت برای چندمین بار غلط از آب درآمد! [134] .

# مبارزات سیاسی - فرهنگی لنكرانی با بهاییت

لنكرانی زمانی كه در هم‌تنیدگی دیرین بهاییت را با استعمار غرب (انگلیس و امریكا) و رژیم وابسته پهلوی می‌دید، نمی‌توانست بر اضلاع سه‌گانه این مثلث شوم (مساوی بهاییت، استبداد پهلوی و استعمار سام / ساكسون و صلیب / صهیون) چشم فروبندد و آن سه را به طور هم‌زمان هدف نگیرد. بی‌راه نیست كه در نطق كوبنده خود در مجلس شورای چهاردهم علیه دكتر میلسپو (مستشار امریكایی مشهور)، از اختلاط و همكاری میلسپو با بهاییان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد كرد و محفل بهاییت نیز طی نامه‌ای به مجلس، سریعا نسبت به لنكرانی واكنش خصمانه نشان داد. [135] . سابقه نبرد فرهنگی و سیاسی آیت ‌الله لنكرانی با بهاییت، به اوایل دوران كودتای رضاخانی می‌رسد، او در این راه، هیچ اقدامی از برگزاری جلسات بحث و مناظره‌ی آزاد شخصی و گروهی با بهاییان گرفته تا كمك به نشر كتب افشاگرانه درباره‌ی این فرقه، نطق در مجلس شورا بر ضد آنها، و بالاخره اقدامات سیاسی در داخل و خارج ایران برای محدود ساختن اقدامات مخرب ایشان دریغ نداشت. حاج هاشم لنكرانی (از معتمدین بازار تهران، و پسرعموی لنكرانی) در گفتگو با نگارنده (در 12 دی 80) اظهار داشت: یادم هست در سالهای نخست پس از شهریور 1320، یك بار آقای لنكرانی را (به خواهش خودشان) با ماشین خودم به جلسه بهاییها بردم كه با مبلغان آنها بحث كند. جلسه در خانه‌ای بود كه آدرس آن را اكنون در یاد ندارم. زمانی كه به آن خانه رسیدیم، گفت اسلحه‌ها نباید پیدا باشد. تشك ماشین را بلند كردیم و دو تا از اسلحه‌ها را در زیر آن جای دادیم. بعد با نشان دادن خانه‌ی مورد نظر، گفت: من می‌روم. چنانچه توقفم بیش از یك ساعت یا یك ساعت و نیم طول كشید تو بیا در خانه را بزن و سراغ من را بگیر. من در ماشین ماندم تا او رفت و برگشت. وقتی برگشت دیدم بسیار ناراحت است و غرغركنان می‌گوید: اینها، اصلا پای‌بند هیچ دین و مرامی نیستند و حتی خود عباس افندی را هم قبول ندارند. یك دكانی باز كرده‌اند برای خودشان؛ كلا همه‌اش بازی و بازیگری است...! از جمله اقدامات مهم مرحوم لنكرانی (و دوستانش) در مبارزه با بهاییت، ایجاد مجلس مناظره میان شیخ محمد خالصی‌زاده با یكی از مبلغان بهایی است كه در پاییز 1305 ش صورت گرفت و یكی از گردانندگان عمده آن مجلس، و تندنویسان گفتگوهای آن، شخص شیخ حسین لنكرانی بود كه به شكست مفتضحانه مبلغ مزبور انجامید و توضیح آن، موضوع گفتار بعدی ما است.

# برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر 1305)

 عصر شنبه 19 آذر 1305 / 5 جمادی‌الثانی 1345 آقای شیخ محمد خالصی‌زاده در حضور جمعی از یاران و هم‌رزمان خویش در آن روزگار (از جمله آقای لنكرانی) در منزل خویش در تهران با یكی از مبلغان مشهور بهایی موسوم به میرزا عبدالله خان تحقیقی (احتمالا همان عبدالله مطلق، مبلغ مشهور بهایی) به مناظره‌ی مذهبی پرداخت. جریان از این قرار بود كه، جمعی از بهاییان درصدد نفوذ به ارتش وقت ایران برآمده، با بعضی از افسران نظیر مرحوم سرتیپ لطفعلی خان تماس گرفته بودند. افسران یاد شده، همراه چند نفر، نزد آقای خالصی‌زاده رفته، همراهان خود را مبلغ بهایی معرفی می‌كنند و می‌گویند: به اتفاق این آقایان، نزد شما آمده‌ایم كه شما با آنها مذاكره و مناظره كنید تا معلوم شود كه اینها چه می‌گویند و حق با كدام طرف است؟ و افزودند كه قرار گذاشته‌ایم مذاكرات نوشته شود و طبع و نشر گردد. با شروع مذاكره، مبلغ بهایی با ثبت و ضبط مطالب مخالفت می‌كنند. مرحوم لطفعلی خان و غلامحسین خان شهباز سلمانی اظهار می‌دارند كه بنای ما بر ثبت مذاكرات بوده است، و با اصرار خویش، مبلغان مزبور را ملزم می‌كنند كه تن به ثبت و ضبط حرفها بدهند. در نتیجه، مناظره‌ی مزبور فی المجلس توسط برخی از مسلمانان (مساوی آقایان شیخ حسین لنكرانی، شیخ حسین افصح المتكلمین و علی‌اكبر اعلم) و بهاییان حاضر در مجلس تندنویسی می‌شود [136] و صورت مذاكرات در پایان جلسه به امضای خالصی‌زاده، تحقیقی، لنكرانی و دیگر حضار (بالغ بر بیش از چهل تن) می‌رسد. [137] . پس از آن خالصی‌زاده نطقی مطنطن در حقانیت توحید اسلامی و رد دعاوی بهاییت ایران می‌كند. صورت مذاكرات و نطق مزبور بزودی با عنوان مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت ‌الله خالصی دامت بركاته، با مقدمه‌ی لنكرانی «از طرف جریده‌ی اتحاد اسلام» به مدیریت لنكرانی در 12 فروردین 1306 چاپ و انتشار می‌یابد. كتاب یاد شده بزودی به چاپ دوم می‌رسد و پس از آن نیز كرارا در تهران و شهرستانها (چاپ سوم در كرمانشاه و چاپ پنجم در یزد) طبع و نشر می‌گردد. در چاپهای نخستین، نام شیخ حسین لنكرانی در پایان مقدمه (برادرها!) ذكر نشده است، ولی به جان آن عنوان جریده‌ی اتحاد اسلام آمده كه مدیر آن، لنكرانی بود و بنابراین حكم امضای خود او را داشت. وانگهی، در پایان كتاب، آقای لنكرانی، ضمن وعده‌ی انتشار برخی از كتب در آینده‌ی نزدیك، و اعلام برگزاری «مجلس ارشاد و بیان فلسفه‌ی احكام» در شبهای یكشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه در منزل آقای خالصی، و اظهار تأسف از تعطیل شدن جریده‌ی اتحاد اسلام به عنوان «ش. حسین لنكرانی» امضا كرده است. [138] . در طبع مجدد كتاب مبلغ بهایی (كه در سال 1367 ق از سوی هواداران خالصی‌زاده و با مؤخره‌ی عبدالحسین آیتی در یزد انتشار یافته است) در صفحه 4 با عبارت زیر تصریح شده كه مقدمه‌ی ابتدای كتاب با عنوان «برادرها!» به قلم فاضل محترم، دانشمند معظم، آقای آقا شیخ حسین لنكرانی طهرانی مدیر مكرم جریده‌ی شریفه اتحاد اسلام، دام فضله» می‌باشد. ضمنا پیش‌نویس مقدمه به خط لنكرانی موجود است كه تصویر آن را همراه با صورت هزینه طبع كتاب مبلغ بهایی... (مطبعه‌ی باقرزاده‌ی تهران، مورخ 12 فروردین 1305، ارسالی برای لنكرانی) مقدمه‌ی لنكرانی بر كتاب چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم برادرها! ما طرفدار وحدت كلمه و اتفاقیم و همیشه برای ایجاد و تصمیم این منظور سعی و مجاهدت كرده‌ایم. دول استعمار برای اجرای نقشه‌های ظالمانه‌ی خود القاء اختلاف كلمه و نفاق و دوئیت را بهترین وسیله می‌دانند و خوب هم فهمیده‌اند، چنانچه گفته‌اند (فرق تسد) جدایی بینداز آقایی كن. به همین منظور است كه هر جا به رنگی و هر نقطه به شكلی اسباب چینی كرده و از هیچ چیز هم فروگذار نمی‌نمایند. اینها همیشه سعی می‌كند كه جنگ داخلی ایجاد كنند. نقشه‌ی اساسی آنها قضیه‌ی شیعه و سنی بود كه بحمدالله در اثر توجه مسلمین مرتفع شده است ولی بعد از این همه خانه‌خرابیها و در هر یك از بلاد و ممالك اسلامی هم مناسب وضعیات آنجا یك چیزی ایجاد می‌كنند. مثلا در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسماعیلی و اخیرا عنوان قادیانی و در ایران به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع و عنوان بابی و بهایی و امثال اینها، القاء اختلاف و ایجاد به بغضاء و نفاق می‌كنند. اینها تدبیری كه برای نیل به مقاصد استعماری خود اجرا می‌نمایند و دسائسی كه به عناوین ملی، وطنی، سیاسی و امثال اینها اجرا شده و می‌شود فعلا از موضوع بحث ما خارج و ان شاء الله در آتیه تعقیب خواهیم كرد. راستی خجلت‌آور است كه در قرن بیستم، عصر علم و اكتشافات، یك دسته از مردمانی كه بیانات یك نفر مبلغ مبرز آنها ترهانی است كه ذیلا می‌خوانید بتوانند در این دوره (آن هم در میان یك ملتی كه بزرگان عالم، خواهی نخواهی در مقابل حقایق دینی آنها تعظیم، و فلاسفه‌ی قرن بیستم به فهمیدن فلسفه دستورات عالیه‌ی دیانت آنها افتخار می‌كنند) موفق به اظهار این گونه مهملات و مزخرفات و دعوت به این گونه اوهام و خرافات شوند. ما برای اینكه بفهمانیم آن عبارات مسلسلی كه با لحن مخصوص از ماشینهای تدلیس این شیاطین اجتماعی و یا آلات سیاسی اجانب برای مشوش كردن فكر مردمان بی‌اطلاع خارج و در كمال عجله ردیف كرده و تحویل مردم می‌دهند وقتی كه به كاغذ آمده و تنظیم می‌شود چه حرفهای بی‌تركیب خنده‌آوری است و مطلب از چه قرار است، عین مذاكراتی را كه خود متكلم و عده‌ی كثیری از حضار آن را امضا كرده‌اند بدون تصرف به معرض افكار عمومی می‌گذاریم. تا بداند مؤمن و گبر و یهود كاندر این صندوق جز لعنت نبود بخوانید و بخندید، بخوانید و گریه كنید، بخوانید و عبرت بگیرید، بخوانید و اعتراف كنید كه بشر چقدر می‌تواند و آنهایی كه مسخر این مسخره‌ها می‌شوند چقدر بیچاره و بدبخت هستند. اینها عنوان عدم آزادی را بهانه‌ی مظلومیت خود قرار داده و در مقابل مردمان ساده قیافه‌ی حق به خود گرفته (ننه [139] من غریبم) در می‌آورند. ولی خوشبختانه این مجلس كه در كمال آزادی مشروع و با نهایت اخلاق خاتمه یافت این عذر مجعول را هم از دست آقایان گرفت. معمول آقایان این است، همین كه كار به جای باریك می‌رسد یك دعوایی راه می‌اندازند كه مطلب از بین بروند، ولی بحمدالله در اثر توجه مردم دیگر موفق به این تدبیر نمی‌شوند. چنانچه ملاحظه می‌كنید و ان شاء الله آتیه هم در سایه‌ی متانت و بردباری كه ملت شعار خود قرار داده‌اند، راه استفاده از هیاهوی جاهلانه بر اینها مسدود است. مقام منیع نابغه‌ی اسلام و شرق، آیت ‌الله العظمی آقا شیخ محمد خالصی دامت بركاته اجل و اوقات ذی قیمت ایشان اهم از این است كه صرف این‌گونه امور بی‌اهمیت و مباحثه با این‌گونه از مردم و مواجهه با این مهملات شود، ولی متأسفانه گاهی اضطرار و تنگی قافیه و وظیفه‌شناسی سایرین، اشخاص بزرگ را مجبور می‌كند كه این گونه زحمات را هم شخصا عهده‌دار شوند. آقای خالصی نظر به اینكه اهمیتی نمی‌دادند راضی به نشر آن نمی‌شدند، ولی ما بنا به مصلحتی اقدام به نشر آن كردیم. ای كاش ملل شرقی، خصوصا امت اسلام، بالاخص ملت ایران متوجه مصلحت شده به این مرگ تدریجی خاتمه داده و بیش از این فدای دسائس اجانب و بازیچه‌ی دست متمدنین (!) آدم‌خوار نشوند. (اتحاد اسلام) انجام مناظره و انتشار متن آن، در جامعه‌ی آن روز ایران تأثیری شایان (به زیان بهاییت) بر جای نهاد و یكی از آثار خجسته‌ی آن، جرئت دادن به كسانی از میان بهاییان (یا منسوب به آنان) بود تا از این فرقه روی گردانند؛ كسانی كه مدتها پیش از آن تاریخ به بی‌بنیادی این مسلك پی برده، اما شهامت یا مجال تبری از آن، و افشای ماهیت آن، را نداشتند. به گفته‌ی خالصی‌زاده انتشار مناظره‌ی مزبور، تأثیرات خوبی روی عناصر دانشمندی كه متهم به بهاییت بودند ولی در واقع، تنها با بهاییان محشور بوده «به خرافات آنها قایل نبودند» گذاشت و به آنها شجاعت تبری از بهاییت «و نشاط و جدیت كامل در اظهار خرافات» آنان بخشید؛ افرادی «مثل دانشمند محترم و فاضل معظم جناب آقای عبدالحسین آیتی یزدی تفتی كه سه مجلد كتاب كشف الحیل با ضمیمه‌ی آن در اظهار خرافات و شیادی و طراری بهاییان نوشته و مانند فاضل ارجمند و فیلسوف نیرومند آقای آقا میرزا حسن نیكوی بروجردی كه چهار جلد كتاب فلسفه نیكو در همین [140] موضوع نوشته و مانند فاضل محترم آقای صبحی [فضل‌الله صبحی مهتدی] مشهور كه در خانه عباس افندی تقریبا تربیت شده و كتابی مبنی بر ناامیدی از آن خانواده به نام [خاطرات] صبحی نوشته و طبع و نشر كرد و مانند بانو قدسی ایران كه زن یاور رحمه‌الله علائی بوده و از شوهر خود جدا و مسلمان گشت و به دیگری ازدواج نموده و كتاب بارقه‌ی حقیقت درباره‌ی فجایع ناموسی بهاییان و اباحی بودن و پیروی از كمونیستها در اعراض و ناموس طبع و نشر نمود و هچنین جوان پاك نهاد آقای صالح اقتصاد كه از اعمده‌ی [141] بهاییان بود كتاب ایقاظ را بر تأیید كشف الحیل تألیف و طبع نمود [142] و مانند آنها خلق كثیری هستند كه از بهاییت منصرف شده اگر سواد داشتند و به نظم و نثر، فساد بهاییت را اعلام می‌نمودند....» [143] و در ادامه نیز به برخی اقدامات دولت رضاخان به ایجاد تضییق برای مدارس بهاییان و بركناری برخی از آنها از دوایر حكومتی اشاره می‌كند. از نوشته‌ی آیتی در كشف الحیل برمی‌آید كه توسط او و طیف همبسته‌اش (خالصی‌زاده و لنكرانی) در آن زمان، تشكیلات گسترده‌ای در ایران درست شده بود كه در میان بهاییان نفوذ داشته، اسرار آنها را به دست می‌آورد: «چه كه الحمدلله در تمام نقاط، وسایلی در دست داریم و تشكیل [ات] ضد بهایی هم مثل تشكیلات خودشان یعنی دارای دو وجهه موجود است...» [144] .

# چاپ و انتشار «كشف الحیل» آیتی (مرداد 1306)

 زمانی كه كتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت ‌الله خالصی، برای دومین بار در حدود بهار 1306 ش از سوی اداره‌ی جریده‌ی اتحاد اسلام (به مدیریت لنكرانی) منتشر شد، خوانندگان در پایان آن كتاب (ص 32) تحت عنوان «كشف الحیل» با آگهی زیر روبه‌رو شدند: اخیرا كتابی به نام فوق از طرف آقای میرزا عبدالحسین آیتی (آواره‌ی سابق) كه از مبلغین مبرز بهاییه بلكه معلم اول دایره تبیلغ آنان شناخته می‌شده تهیه و در تحت طبع است، قریبا منتشر می‌شود. خصوصیات این كتاب آنكه: آواره مدت هجده سال در میان بهاییان بوده، حتی در حل و عقد امور آنها تصرف می‌نموده و پس از هجده سال به واسطه‌ی شنایع اعمال آنان، آن حوزه‌ی پر از فساد را وداع گفته و چنین كتابی نگاشته. البته چنین شخصی بهتر و به طریق اكمل می‌تواند پرده‌ی تزویر از روی شنایع و حیل این شیاطین اجتماعی برداشته و دسایس آنان مكشوف و به معرض افكار عمومی بگذارد. برای اینكه در توصیف این كتاب مهم قصوری نشده باشد، برادران خود را به مطالعه‌ی مضامین مهمه‌ی آن دعوت نموده و تصور می‌كنیم افكار مطالعه‌كنندگان میزان اهمیت كتاب را به خوبی تشخیص دهد. به هر حال ما این حسن تصادف یا استفاده از ذخیره‌ی چندین ساله را به برادران دینی خود تبریك می‌گوییم. (محمدحسین الحسینی الشهشهانی) عبدالحسین آیتی تفتی، ادیب، مورخ، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار و شاعر زبردست معاصر (فرزند حاج شیخ محمد موسوم به حاج آخوند تفتی) در تفت از توابع یزد به دنیا آمد. بر پایه‌ی زندگی‌نامه‌ی خود نوشت وی [145] ، در جوانی لباس روحانیت پوشید و به آموزش علوم حوزوی پرداخت و پس از مرگ پدر وارث محراب و منبر وی شد. بهاییان برای فریب وی دام گسترده، برخی از كتب خویش را به وسایل عدیده به وی دادند تا مطالعه كند و این امر، سبب شد كه برخی از روحانیون و متنفذین محل، وی را متهم به گرایش به بهاییت كنند. با شیوع این اتهام، مردم از وی كناره جستند و او ناگزیر به ترك زادگاه خویش شد. متقابلا بهاییان آغوش گشودند و او را به خود جلب كردند. بدین گونه، آیتی به جرگه بهاییان وارد (یا بهتر بگوییم: سوق داده) شد و به علت بهره‌مندی از قدرت بیان و قلم، بزودی در جرگه‌ی مبلغان مهم آنان قرار گرفت و 22 سال با لقب «آواره» (كه عباس افندی، به وی داده بود) [146] به ایشان خدمت كرد و مورد تحسین و تقدیم كم‌نظیرشان پیشوایان فرقه (عباس و شوقی افندی) قرار گرفت. [147] . نگارش الكواكب الدریه، تاریخ مشهور و معتبر بهاییان، یكی از خدمات آیتی به فرقه‌ی مزبور است. به نوشته‌ی او در این كتاب، وی تا 1342 ق (یعنی تا واپسین ایام حضور در میان بهاییان)، به مدت 22 سال دائما در سفر بوده برای تبلیغ مسلك بهاییت به این سو و آن سوی جهان مسافرت كرده است. چندین بار در ایران و قفقاز، یك بار به تركستان، سه بار به عثمانی و سوریه و فلسطین و شامات، یك بار به مصر و اكثر بلاد عرب و نیز سفری به اروپا رفت و تقریبا 150 شهر و قریه و قصبه از مراكز بهاییان و پنجاه مركز از مراكز بهاییان خارجه را سیر كرده است. طی این سفرها، با تعداد زیادی از بهاییان قدیم و جدید از نزدیك اختلاط و آمیزش داشت و اصل یا رونوشت بسیاری از كتب و الواح این فرقه را مشاهده و مطالعه كرده است، چندان كه در مجموع، «كمتر امری از امور تاریخی و غیرتاریخی» در موضوع بهاییت بر وی «پوشیده مانده باشد». [148] . آواره، یك نوبت نیز به حیفا رفت و با عباس افندی، پیشوای وقت فرقه، دیدار كرد، و در آنجا بود كه به قول خود «به بطلان دعوی او و پدرش» حسینعلی بهاء «از جنبه مذهبی آگاه» گشت و دانست كه این فرقه، جز برخی شعارهای تقلیدی روز، متاعی برای عرضه ندارد. اطلاع بعدیش از مفاسد احوال شوقی (نواده‌ی دختری عباس افندی، و جانشین وی) و آگاهی به فقدان نفوذ بهاییت در مغرب زمین (به رغم تبلیغات پرآب و تاب سران آن) نیز همین دریافت را تأیید و بی‌بنیادی اساس این مسلك را (به لحاظ دینی و آسمانی) بر وی روشن‌تر ساخت و «یقین» كرد «كه این دروغ هم عطف بر دروغهای مذهبی شده، نفوذی در جهان غرب نداشته‌اند و اگر گاهی عده‌ی قلیلی توجهی نموده‌اند از اثر خیانت حضرات و نتیجه‌ی سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر». از این رو خود را در برابر خداوند و وجدان خویش، مسئول و موظف به مبارزه با این فرقه استعماری دید و در طریق ایفای این رسالت، به نگارش كشف الحیل در افشای دسایس و مفاسد و خیانتهای آنان پرداخت: و چون عبدالبهاء را خائن ایران، هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم، دل از مهرشان بپرداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته، چند هزار نفر بهایی متعصب را دشمن خود گردانیدم، برای اینكه وجدانم نگذاشت كه مؤلفات سابقه‌ی خود را الغاء نكرده بگذرم و مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی به سكوت بگذرانم، لذا با الغاء كتب سابقه كه در تاریخ ایشان به نام كواكب الدریه نگاشته بودم و آن هم از تصرفات خودشان مصون نمانده بود بپرداختم و حقایق بی‌شبهه‌ای را كه در مدت بیست سال یافته بودم در دو جلد كتاب كشف الحیل منتشر ساختم. [149] . او در كشف الحیل، در شرح چگونگی گام نهادن خویش در «وادی مخوف بهاییت»، می‌نویسد، بهاییان كرارا به من اعتراض كرده‌اند كه «چرا آمده‌ای و چرا رفتی؟» آن‌گاه با ارجاع خوانندگان به پاسخ مفصلی كه قبلا به این سئوال در مجله نمكدان داده، اجمال قصه را با این بیان خطاب به بهاییان مطرح می‌سازد كه: آنچه شما را یقین بود مرا گمان افتاد، لذا آمدم؛ و هر چه بیشتر را گمان نیست مرا یقین شد، لذا رفتم. یا: بر اثر دیده‌ها آمدم و بر اثر دیده‌ها رفتم! [150] . وی روی جلد كشف الحیل (مجلد دوم، چاپ فروردین 1307) این سروده خویش را درج كرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر روشنی از باب بها جویی و باب  |  | زین باب نه روشنی برآید نه جواب  |
| بی‌خانه اگر بمانی ای خانه خراب  |  | زآن به كه به سیل خانه‌سازی و بر آب  |

عبدالحسین تفتی، پس از بازگشت به اسلام، نام خود را از آواره به آیتی برگرداند و هم زمان با نگارش كشف الحیل، به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران [151] و انتشار مجلدات نمكدان در نظم و نثر پرداخت. [152] . عدول وی از بهاییت، بویژه افشاگریهای صریح و مستندش بر ضد این مسلك و بانیان و عاملان، خشم سران و فعالان این فرقه را به شدت برانگیخت و مایه‌ی كینه‌توزی، تهمت پراكنی و فحاشی آنان به او شد كه نمونه‌اش را در كلام شوقی افندی (جانشین عباس افندی، و مادح پیشین آیتی) درباره وی می‌بینیم. [153] . برگشت آواره از بهاییت، و شورش بر ضد آن، جلوه‌ای بارز از بحران عظیمی بود كه با مرگ عباس افندی (1342 ق) و وقوع اختلافات و كشمكشهای تازه (افزون بر اختلافات پیشین) بر سر جانشینی وی میان بزرگان بهاییت، همچون دملی چركین سرباز كرد و به سرعت فرصتی برای پاره‌ای از بهاییان یا بهایی نمایان فراهم آورد تا از این مسلك فاصله گیرند یا حتی به جنگ با تباهیهای آن برآیند. نكته‌ای كه به جا است در مورد آواره (آیتی بعدی) اشاره كرد «گرایش نسبی وی به حق‌گویی»، و شجاعت در بیان حقایق است كه در جای جای همان تاریخ فرمایشی و رتوش شده‌ی وی در زمان همكاری با بهاییان یعنی الكواكب الدریه آشكار است و در نهایت نیز همین گرایش نیك و پسندیده بود كه، در فرصت مناسب، وی را به عدول از مسلك خرافی و استعماری بهاییت، و افشاگری بر ضد سران آن واداشت. نمونه‌ای از این گرایش در الكواكب الدریه، اظهارات او در بخش مربوط به قرة العین است كه ضمن برخی از غزلهای منسوب به قرة العین (مثل «جذبات شوقك الجمت» و «گر به تو افتدم نظر») [154] می‌نویسد: اما غزل معروفی كه مطلع آن این است «لعمات وجهك اشرقت بشعاع طلعتك اعتلا» هر چند در السنه و افواه مشهور و به جناب طاهر، منسوب گشته، ولی محققا از او نیست، بلكه از صحبت لاری است و او یكی از شعرای خوش قریحه‌ی این قرن است كه كتاب دیوان او جدیدا به طبع رسیده. [155] . آیتی، مطالب مربوط به ماجرای بدشت در الكواكب الدریه را نیز حاوی نكاتی روشنگر از نارواییها و تباهیهای فرقه می‌داند. البته كتاب الكواكب، همچون دیگر تواریخ و آثار فرمایشی باب و بهاییه، آكنده از جعل و تحریف واقعیات است، اما باید توجه داشت كه اولا به گفته خود آیتی خیلی از مطالب كتاب وی را بهاییان (عباس افندی و...) هنگام چاپ، از صورت نخستین آن تغییر داده یا حذف كرده‌اند. ثانیا همین مقدار گرایش به حق‌گویی در یك كتاب كاملا باسمه‌ای و فرمایشی، قابل توجه بوده، كشف از صراحت لهجه و گرایش نسبی نویسنده به بیان حقایق می‌كند. خود وی، در كشف الحیل خاطرنشان می‌سازد: بدیهی است در آن موقع اگر بی‌عقیده به بهاییت هم می‌شدم، ممكن نمی‌شد كه لكه‌های تاریخی برایشان در كتاب بگذارم و اگر می‌گذارم ناچار آنها به شستشوی آن مبادرت می‌كردند، چنان كه كردند، یعنی هزاران قضیه‌ی مسلمه تاریخی را كه محل تردید نبود از تألیف من (كواكب الدریه) برداشتند به عنوان اینكه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش گذاشتند به عنوان اینكه حكمت اقتضا دارد كه اینها نوشته شود، مع ذلك كله اینك با مراجعه و نظر می‌بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده و در همان كتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینكه چندین دفعه آن كتاب را خواند و قلم اصلاح در آن نهاد با آن برخورد نكرده و آن مسائل برای استدلال كنونی ما باقی مانده، و اینجا است كه باید گفت یا آواره در نگارش آن كتاب بیدار بوده یا خدای بهاییان در آن موقع خوابش برده بوده است. و ان هذا لشی‌ء عجاب، و از جمله‌ی آنها قضیه بدشت است كه اینك عینا از كواكب الدریه نقل می‌شود... [156] . به هر روی، به دلیل دروغها و تحریفات بسیاری كه در كتاب الكواكب الدریه رخ داده، آیتی این كتاب را فاقد ارزش و اعتبار تاریخی شمرده، اعلام می‌دارد: «دو جلد كواكب الدریه كه انشاء بنده است و موارد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تصرف و تقلب رؤسای بهاییه داده‌اند، لهذا خودم آن را معتبر نمی‌دانم و قطعا استفاده‌ی تاریخی از آن نمی‌توان كرد. چه، مسائل مسلمه‌ای كه حتی مانند ادوارد براون در كتب خود نوشته و من هم كامل‌ترش را نوشته بودم از كتابم در موقع طبع آن در مصر حذف كرده‌اند زیرا به ضررشان تمام می‌شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده‌اند.» [157] . مرحوم لنكرانی در حفظ جان آیتی از دست تروریستهای بهایی نقش مؤثر داشت و به چاپ و انتشار كتاب مشهور او كشف الحیل، كمك اساسی داد. وی پس از جدایی و تبری از بهاییت، به علت كتابی كه علیه آنها در دست تألیف داشت، از سوی فرقه ضاله تهدید به قتل شده بود و به همین علت به آقای لنكرانی پناهنده شد. لنكرانی ماجرا را چنین تعریف می‌كرد: روزی، در اوایل دوران رضاخان، در خانه‌ام نشسته بودم كه فرد ناشناسی وارد شد و پس از اظهار سلام و ادب گفت: من عبدالحسین آیتی، «آواره‌ی» مشهور سابقم كه سالیان دراز از مبلغان فرقه بهاییت بودم و اینك مدتی است از این مسلك برگشته‌ام. من كتابی بر ضد بهاییان به رشته‌ی تألیف درآورده‌ام كه مفاسد و جنایات آنها را كاملا برمی‌سازد به همین علت، آنان سخت در تعقیب من می‌باشند و حتی قصد جانم را دارند و شخصی به نام «افروخته» را مأمور ترور من كرده‌اند [158] . سپس افزود: همه‌ی تلاش آنها معطوف به ربودن و نابود ساختن كتابی است كه در رد آنها نوشته‌ام، تا در جامعه‌ی ایران طبع و منتشر نشود و اسرارشان برملا نگردد. چنانچه آنها بدانند این كتاب از دست من خارج شده و در جایی امن و دور از دستبرد آنان قرار دارد. بویژه اگر متن آن چاپ و بین مردم منتشر گردد، قاعدتا دست از تعقیب من برمی‌دارند و دیگر خطری جانم را تهدید نخواهد كرد. لذا به محضر شما پناهنده شده‌ام كه این كتاب را از من گرفته به چاپ برسانید و جان مرا از دست آدمكشان این فرقه نجات دهید. مرحوم لنكرانی می‌افزاید:«كتاب را از او گرفتم و با وسایلی كه در اختیار داشتم، مقدمات چاپ و نشر آن رابرای اولین بار فراهم ساختم. ضمنا در همان روزها هنگام گذر از چهارراه گلوبندك تهران، افروخته‌ی بهایی را (كه از سوی محفل بهایی، مأمور ترور آیتی شده بود) دیدم و در حالی كه غافل ایستاده بود جلو رفته، سینه به سینه‌ی او ایستادم و در حالی كه از زیر عبا، دهانه‌ی نوغان [159] را بر سینه‌ی او گذاشته، فشار می‌دادم آرام به وی گفتم: «تو را مأمور كشتن آیتی كرده‌اند؟» دستپاچه شد و من من كرد. به او گفتم: بدون معطلی از تهران بیرون رفته كاملا گم و گور می‌شوی و تا سه ماه به هیچ وجه این طرفها پیدایت نمی‌شود. چنانچه در این مدت در تهران دیده شدی، هر چه دیدی از چشم خودت دیده‌ای! آیتی و كتابش نزد من‌اند و از این به بعد، با شخص من طرفید! گفت: چشم! و تا چند وقت كسی او را در تهران ندید. در این مدت ما جلد اول كشف الحیل را چاپ و منتشر ساختیم، و چون با انتشار كتاب، مرغ از قفس پریده بود و از آن پس، ترور آیتی، بهاییان را در مظابن اتهام به قتل می‌افكند، دیگر متعرض او نشدند و او از مرگ نجات یافت.» [160] . چاپ كشف الحیل (جلد اول) در مرداد 1306 منتشر شد و تا پایان همان سال دو بار دیگر تجدید چاپ شد و در سال 1307 نیز چهارمین چاپ آن به بازار آمد. جلد دوم كشف الحیل هم در فروردین 1307 توسط مؤسسه خاور (ناشر معتبر و مشهور آن روز تهران) چاپ و انتشار یافت.

# چاپ و انتشار «فلسفه نیكو» نوشته‌ی حسن نیكو (آذر 1306)

حاج میرزا نیكو بروجردی الاصل (1259 -1342 ش) فردی آشنا به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و اردو بود كه به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران در رشته‌ی تعلیمات دینی و ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌كرد. [161] . نیكو نیز همچون آیتی از مبلغان و نویسندگان شاخص بهاییت بود كه تقریبا هم‌زمان با آیتی به دامن تشیع بازگشت و با نگارش ردیه‌ای بر آن مسلك استعماری به نام فلسفه‌ی نیكو، بی‌بنیادی و سیه‌كاری آن حزب استعماری را برملا ساخت. میرزا حسن نیكو بر كتاب الكواكب الدریه آیتی (آواره) نیز تقریظ دارد كه متن آن در پایان جلد دوم الكواكب (صفحات 336 - 338) آمده است. تقدیر چنین بود كه آن دو، پس از استبصار و بازگشت به دامن اسلام نیز یار یكدیگر باشند و در افشای ماهیت مسلك بهایی و سران آن، معاضد و پشتیبان هم گردند. ضمنا همان «شجاعت و گرایش به حق‌گویی» در آیتی را در حسن نیكو نیز زمان حضور او در بین بهاییان مشاهده می‌كنیم. نمونه‌ای از این گرایش به حق‌گویی را در داستان زیر (كه خود نیكو روایت كرده است) می‌توان دید: وقتی كه [در دوران حشر و نشر با بهاییان، و تبلیغ آیین آنان] از بمبئی حركت كرده و وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، برادر سید جنابعالی رئیس محفل روحانی [بهایی] آنجا با یك نفر بهایی دیگر كه عكا را دیده در این قضیه اختلاف می‌كنند. این گفته بود میرزا [حسینعلی نوری] و میرزا عباس [مساوی عباس افندی]... در عكا و حیفا به نماز جماعت و ادای فریضه‌ی جمعه‌ی [مسلمانها] حاضر می‌شدند و به امام عكا و حیفا اقتدا می‌نمودند. آن گفته بود معاذالله، این چه افترایی است كه می‌زنی، كسی كه جمعه و جماعت را در كتاب اقدس خود نسخ فرموده و نمازی دیگر آورده چگونه می‌رود نماز نسخ شده را، آن هم به جماعت، به جای بیاورد؛ همانا این اغراء به جهل است، می‌باید امام جماعت عكا را هم از این عمل باز بدارد و او را به كیش خود دعوت كند. اگر محمد مصطفی در خانه كعبه می‌رفت كه بت‌ پرستی كند، او هم می‌رفت مسجد كه به جماعت نماز بگذارد. بالاخره نذری می‌بندند و طرفین بدین قرار رضا می‌دهند كه تلگراف حركت نیكو از بمبئی رسیده و دو روز دیگر وارد رنگون می‌شود، هر چه او در این باب بر علیه هر كه گفت باید نذر را ادا كند. چون وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، طرفین متعاهدین نزدم آمدند. این با چهره‌ی افروخته گفت: آقای نیكو، افترای عجیب را بشنو. این می‌گوید جمال مبارك و سركار آقا [مساوی بهاء و عباس افندی] به مسجد اسلام می‌رفتند و نماز منسوخ شده‌ی جماعت را به جای می‌آورده‌اند. آیا چنین است؟ مرا تبسمی فراگرفت و گفتم: آری، علاوه بر آن، تمام ماه رمضان را هم روزه می‌گرفتند (این طور تبلیغ می‌كرده‌ام). آن شخص با حرارت رنگش پرید و آنچه باید بفهمد فهمید. سپس اضافه كردم: بلكه در سنین اخیره كه میرزا پیر و ناتوان شده بود بهاییان عكا قبل از حلول ماه رمضان جمع شدند و عریضه به میرزا نوشتند (میرزا احباب را به خود راه نمی‌داد و باید مطالب خود را به عریضه عرض كنند) كه ما می‌دانیم جمال مبارك برای رعایت این قوم خود را به رنج و مشقت صوم وامی‌دارد، نكند ما افطار كنیم و به اعتراض اغیار و اخل انكار دچار شویم، كه چون بدانند طریقه‌ی دیگر غیر از اسلام داریم خونمان هدر شود و خدایمان دربه‌در گردد. اكنون ما بندگان به موی مبارك قسم می‌خوریم و به خوی مبارك سوگند یاد می‌كنیم كه تمام ماه رمضان را روزه بگیریم، مشروط به آنكه هیكل مبارزك روزه نگیرند و خود را بدین مشقت دچار نفرمایند. روز بعد میرزا حضرات را به حضور می‌طلبد و می‌گوید: ما عریضه‌ی شما را به ملأ اعلی فرستادیم، پانزده روز می‌رود و پانزده روز بعد جوابش می‌آید. كنایه از آنكه می‌ترسم افطار كنم و شما نیز جسارت بورزید و روزه نگیرید و مسلمین به كیش ما واقف شوند و خون ما بریزند. چون مسئول احباب و اجابت نرسید مشگین قلم، كه یكی از اعمده‌ی [162] بهایی بود، عین واقع را به طور مزاح گفت: حكایت ما حكایت آن پسر شد كه دعایش وارونه گردید. از خدا می‌خواست مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد، باشد كه از آن جوان متمتع شود، قضا را پدرش مرد و مادرش به گردن كلفتی شوهر كرد كه هر دو را زحمت می‌داد؛ ما هم بهایی شدم كه از تعب سی روز ماه رمضان برهیم، اكنون می‌باید سی روزه‌ی رمضان را بگیریم و روز شهر جلال را. این را خوفا للقتال و آن را حبا للجمال (میرزا در اقدس می‌گوید: اطیعوا اوامری حبا لجمالی). نیكو می‌افزاید: این قسمت را نیز بشنوید كه چون آن آدم از صراحت لهجه و صدق گفتارم از امر بهایی برگشت، سایر بهاییان آنجا به من اعتراض كردند كه چرا شما این راست را گفتید تا او از دین بهایی برگردد؟ در جواب گفتم: شما به فاعل فعل كه میرزا و پسرش باشد اعتراض ندارید كه چرا نماز منسوخ شده را به جای آورده‌اند، و به من تعرض می‌كنید كه چرا راست گفته‌ام. چرا نزد شما نفاق منافقی معقول است، و صدق صادقی نامقبول. علاوه، دینی كه بنایش بر روی دروغ گفتن و كجی باشد معلوم است چه حالی پیدا می‌كند... [163] . لنكرانی در چاپ و انتشار فلسفه نیكو شركت داشت، و وجود تعداد زیادی از «بلیط پیش فروش» كتاب فلسفه‌ی نیكو در اسناد به جا مانده از لنكرانی، حكایت از اقدام و كمك وی به طبع و نشر این كتاب دارد. جلد اول كتاب فلسفه نیكو، در آذر 1306 در چاپخانه‌ی خاور تهران، به چاپ رسید و جلد دوم آن در تیر 1307) در همان چاپخانه)، جلد سوم در مهر 1310 (چاپخانه‌ی فرهومند تهران) و جلد چهارم نیز در فروردین 1325) چاپخانه‌ی تابان تهران) زیور طبع یافت و ضمنا جلد اول به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید. [164] مرحوم سید حسین قزوینی حائری (نجل آیت الله صاحب ضوابط)، ناظر شرعیات وقت و از دوستان لنكرانی و از اعضای حزب مخفی ض. الف (ضد انگلیس) بر كتاب فلسفه‌ی نیكو تقریظی نگاشت كه در پایان جلد اول آن چاپ شده است. مبارزه‌ی لنكرانی و هم‌رزمان او با بهاییت در دهه‌ی 1300 شمسی، علاوه بر پاسخ‌گویی به شبهات بهاییت در سطح جامعه، ضمنا حركتی سیاسی در جهت مقابله با نفوذ عوامل این مسلك در دستگاه حكومت و ارتش رضاخانی، و تلاش برای پاكسازی رژیم حاكم از آنان بود كه بازوی صهیونیسم و استعمار بریتانیا محسوب شده، در قرارداد 1919 و كودتای سوم اسفند ذی نقش بودند. اسناد و مدارك تاریخی، حكایت از تكاپوی گسترده و روزافزون بهاییان در برهه‌ی كودتای اسفند 1299 و سالهای پیش و پس از آن دارد، كه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌كنیم: 13 دی 1300 (در اواخر نخست‌وزیری قوام‌السلطنه) میرزا بدیع‌الله خان بهایی (كفیل انبار غله‌ی دولتی) به ساحت پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقیحانه توهین می‌كند و بدین علت مورد پرخاش و سیلی شدید اعظام الوزاره (كارمند اداره و از مشروطه‌خواهان قدیمی) واقع می‌شود. بدیع‌الله خان از مسیر موریتور (رئیس امریكایی انبار غله) خواستار انفصال اعظام الوزاره از خدمت دولتی می‌گردد، و این امر به شورش مسلمانان شاغل در انبار و اداره‌ی ارزاق (كه تعداد زیادی از كارمندان آن بهایی بودند) می‌انجامد. [165] تاخت و تاز بهاییان در اداره غله، اختصاص به بدیع‌الله خان و آن دوران نداشت و فی‌المثل در سالهای پس از شهریور 20، نعمت ‌الله علایی رئیس اداره سیلو (در زمان میلسپو) كه گندم تهران در دست او بود و نیز سمندریان مدیر قند و شكر و چای، بهایی بودند. لذا اعتراض لنكرانی در مجلس چهاردهم به دكتر میلسپو، از جمله، این بود كه چرا با گماردن پستهای مهم به عناصر این حزب ساختگی، میدان را برای فعالیت آنان بر ضد اسلام باز كرده است؟ [166] . نفوذ و حضور مخرب بهاییها همچنین، محدود به انبار غله نبود بلكه آنها در تمام اركان حكومت، از وزارت فرهنگ و شهربانی گرفته تا دیگر ادارات نفوذ كرده، مشغول پیشبرد مقاصد شوم خویش بودند. در مورد نفوذ آنها در وزارت مهم فرهنگ، سخن سید محمد كمره‌ای (لیدر دمكراتهای ضد تشكیلی و مخالف قرارداد وثوق‌الدوله) شنیدنی است. وی در خاطرات مربوط به دوران كابینه قرارداد، مورخ 3 جمادی الثانی 1337، می‌نویسد: ...منتصرالدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: كاسپار ایپكیان، مقاله‌نویس [روزنامه‌ی] رعد [167] ، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق‌الدوله] مثل نوكر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهایی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، منجمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق [168] یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بابیها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان می‌گویند كه كاسپار ایپكیان بابی و از دین ما خارج است. [169] . پس از كودتای انگلیسی سوم اسفند 1299، و روی كار آمدن دولت انگلوفیل سید ضیاءالدین طباطبایی، نفوذ عناصر یاد شده شدت بسیار یافت. [170] برخی از آنها حتی به هیئت دولت نیز راه یافتند. علی‌محمد خان موقرالدوله، عضو كابینه سیاه سید ضیاءالدین از افنان یعنی از جانب مادر اقوام علی محمد باب بود. [171] میرزا حسن نیكو، مبلغ بهایی مستبصر شده، در كتاب خویش، پس از شرحی راجع به ضدیت ارامنه‌ی داشناك و... با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سید ضیاءالدین مصدر كار شد و خواست بلدیه تأسیس كند ایپكیان كه مصدر كار شد فوری بهاییانی كه از معارف اخراج شده بودند به روی كار آورد و به علاوه چندین نفر دیگر را هم در بلدیه وارد نمود، در صورتی كه هزاران نفر با لیاقت ‌تر بودند و حق تقدم داشتند. [172] . عجیب است كه در كشف و معرفی رضاخان به انگلیسیها نیز عنصر بهاییت فعال بود و در این زمینه تاریخ مشخصا نام و نقش كلیدی حبیب ‌الله خان عین‌الملك (پدر امیر عباس هویدا) را ثبت كرده است. [173] گفتنی است عین‌الملك كه زمان نخست ‌وزیری سید ضیاء (رهبر سیاسی كودتای سوم اسفند) جنرال قنسول ایران در شامات بود، روز ششم فروردین 1300 (یعنی 12 روز پس از كودتا) در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی لسان‌العرب (شامات، 16 رجب 1339) ضمن ستایش كودتا، از سید ضیاء به عنوان یكی از «رجال بزرگ و كاری» ایران یاد كرد كه «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت كفایت را دارا می‌باشد» و افزود كه با وی سابقه‌ی رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد [174] (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سید ضیاء دوست و معاشر است). حتی در مورد خود رضاخان شایعاتی وجود داشت كه حاكی از بستگی وی به بهاییان بود. در چنین شرایط حساسی، لنكرانی و یارانش با ارتباطات و اقدامات سیاسی خود تلاش كردند (تا می‌شود) بهاییان را در دستگاه رضاخان به عقب رانند و تا حدودی نیز در این كار موفق شدند. مرحوم سید عبدالله سیار قائم‌مقامی، دوست دیرین مرحوم لنكرانی، در گفتگو با نویسنده (مورخ 14 اردیبهشت 1373) اظهار داشتند: عبدالحسین آیتی معلم ادبیات بود و مجله‌ای نیز به نام نمكدان درمی‌آورد كه در آن، از حیله‌ها و حقه‌های بهاییان سخن می‌گفت. وی بعدا در زمان محمدرضا پهلوی به یزد منتقل گردید (و ظاهرا بهاییها در انتقال وی از تهران به یزد بی‌نقش و بی‌تأثیر نبودند)، اما در فصل تابستان كه مدارس تعطیل می‌شد، به تهران می‌آمد و با مرحوم نیكو و صبحی بهایی مستبصر دیگر و دیگران جلسات هفتگی برگزار می‌كرد. با وساطت آقای لنكرانی، كتاب كشف الحیل آیتی را به رضاخان داده و از آن تعریف كرده بودند و شاه او را مورد تفقد قرار داده بود. شاهد این امر، نامه‌ی سرهنگ درگاهی رئیس كل تشكیلات نظمیه مملكتی به آیتی (مورخ 18 مرداد (1306) [175] است كه متن آن در ابتدای جلد اول كشف الحیل چاپ شده است و درگاهی در آن، ضمن اعلام وصول كتاب به دست شاه، تشكر وی را به آیتی ابلاغ می‌كند. مؤید دیگر آنكه حدود یك ماه پس از انتشار كتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت ‌الله خالصی یعنی در اردیبهشت 1306، یدالله خان بیگدلو (اسلحه دارباشی رضا شاه) تعدادی از آن كتاب را خواستار شده است. آقای علی‌اكبر اعلم (دوست لنكرانی و خالصی‌زاده) در نامه‌ی مورخ 17 اردیبهشت 1306 به لنكرانی می‌نویسد: «یدالله خان بیگدلو، اسحله‌دار باشی اعلی حضرت... ده بیست جلد از كتاب مبلغ بهایی لازم دارد، توسط بنده خواسته است برای ایشان بفرستید.»

# اعتراض به میلسپو به علت روی كار آوردن بهاییان (دی ماه 1323)

 دكتر میلسپو (1883 - 1955 م) [176] مستشار مشهور امریكایی كه در عصر پهلوی، مدتی به عنوان «رئیس كل دارایی ایران»، حق نظارت بر امور دارایی، خزانه، خواربار، گمرك و بانك ملی را برعهده داشت و طبق تصویب مجلس، دولت ایران بدون جلب موافقت و تصویب او، اجازه‌ی نقل و انتقال اموال دولتی، الغاء یا كاهش مالیتها و عوارض، استخدام كارشناسان خارجی، و.... را نداشت و او حق داشت مانند وزیر دارایی، بلكه بالاتر از او، لوایح مالی و اقتصادی را تهیه و برای تصویب به دولت ارائه دهد، اما به اختیارات وسیع فوق بسنده نكرد و طی لایحه‌ای كه در اردیبهشت 1323) زمان نخست‌وزیری سهیلی) از تصویب مجلس گذرانید حق قانون‌گذاری را نیز (برخلاف قانون اساسی) به دست آورد. طبق این قانون، وی می‌توانست برای ورود و صدور اجناس غیر خوارباری و كلیه‌ی مواد خام و مصنوعات، انبار كردن، حمل و نقل و توزیع آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال الاجاره و دستمزد كلیه كارها و خدمات، قانون وضع كند. [177] میلسپو دو بار در زمان رژیم پهلوی به ایران آمد و ریاست كل دارایی را برعهده گرفت: بار نخست در سالهای 1301 - 1306 شمسی یعنی پس از كودتای اسفند 1299 و مقارن با دوران سردار سپهی، نخست‌وزیری و سلطنت رضاخان بود، و بار دیگر در زمان سلطنت محمدرضا و در فاصله دی 1321 تا بهمن 1323. لنكرانی، كه در دوره‌ی اول مأموریت میلسپو با وی، به دلیل اصطكاك میان او و رضاخان و انگلیسیها (به نحو مشروط) موافقت داشت، دربار دوم مأموریتش، به علت سازش وی با استعمار بریتانیا شدیدا با او درافتاد و در 16 دی 1323 نطق شدید اللحنی بر ضد وی در مجلس چهاردهم ایراد كرد كه در بركناری او تأثیر شایانی داشت. وی در این نطق، ضمن حمله به عملكرد یك طرفه‌ی میلسپو (به نفع انگلستان) و همدستی وی با جناح انگلوفیل (به رهبری سید ضیاء)، از اختلاط و همكاری او با بهاییان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد كرد و خواستار الغای اختیارات وی توسط مجلس شد. او با طرح این نكته كه در نتیجه‌ی عملكرد میلسپو «اصطلاحات اقتصادی، درست تبدیل به اخلالهای اقتصادی شد. بی‌طرفیهای منتظر از مستشاران امریكایی، مبدل به طرفداریها و تقویت از سیاستهای خاصی» یعنی سیاست انگلیس گردید، افزود: من از میان تمام عملیات صریح دكتر میلسپو، كه به فعالیتهای یك مأمور سیاسی شبیه‌تر است، برخورد به قضیه عجیبی كردم و آن این است كه یكی از اعضای كودتا كه در عین حال بهایی و مبلغ لجوج همان بهاییتی است كه تقریبا یك قرن است به نام مذهب در ایران مسلمان، برای مقصودهای سیاسی و تجزیه‌ی وحدت ملی ما جعل شده و این عمال خیانت هر روز ارباب عوض می‌كنند، تحت عنوان تصدی امور پخش یكی از بلوك خارج شرقی تهران، در واقع برای انجام مقاصد سیاسی با سبك مخصوصی گماشته شده و او هم این موقعیت را درست برای مقصودی كه به دست آورده به كار می‌بندد، یعنی تبلیغات ضد اسلام به نام بهاییت می‌كند و ضمنا حلقه‌های فساد سیاسی را هم توسعه می‌دهد. یعنی دیدم كه از طرف مستشاران امریكایی حساس‌ترین نقطه‌های مورد احتیاج عمومی مخصوصا در اختیار این قبیل اشخاص گذارده می‌شود تا از این راه اجرای مقاصد سوء سیاسی دیگران بشود. و آنچه را هم كه به شكل تبلیغات مذهبی بر ضد اسلام اجرا می‌كنند آن هم از نقطه‌نظر اجرای مقاصد سیاسی مستعمراتی دیگران است و كسروی تراشیهایی كه شده و می‌شود و ایجاد و تأیید هر انشعابی به صورت حق یا باطل روی منظورهای استعماری (گفته شد: همه‌شان بر باطل‌اند. آقای لنكرانی جواب دادند كه گفتم به صورت حق یا باطل. بلی، همه بر باطل‌اند. آقای لنكرانی جواب دادند كه گفتم به صورت حق یا باطل. بلی، همه بر باطل‌اند فرضی است برای تأكید مقصود). كاش بتوانم در آتیه فرصتی برای بحث مشروحی در این باب به دست بیاورم... [178] . چنان كه انتظار می‌رفت، نطق لنكرانی، خشم میلسپو و جناح انگلوفیل همبسته با او را به شدت برانگیخت و آنان در روزنامه‌ی رعد امروز (كه ارگان سید ضیاء و هواداران او محسوب می‌شد) وی را مورد حمله قرار دادند. [179] محل بهاییت ایران نیز خاموش نماند و (آن‌گونه كه بعدها، روزنامه‌ی وجدان فاش ساخت) طی نامه‌ای به مجلس، سریعا نسبت به لنكرانی واكنش خصمانه نشان داد. توضیح مطلب از قرار زیر است: پیرو تحركات و تبلیغات ضد اسلامی بهاییان در شاهرود، بین مسلمانان و عوامل فرقه ضاله در آن شهر نزاعی عمیق رخ داد كه در 17 مرداد 1323 به قتل سه تن از آنان انجامید. بهاییان علیه مسلمانان در دادگستری اقامه‌ی دعوا كردند و پس از گذشت نزدیك به دو سال از ماجرا، با اعمال نفوذهایی كه به طور نهان و آشكار صورت گرفت، پرونده‌ی امر به دیوان جنایی تهران ارجاع گردید. هم‌زمان با این امر، مخالفان بهاییت (از جمله لنكرانی و خالصی‌زاده) در پایتخت دست به افشاگری زده با در جریان گذاشتن مردم، مانع پیشرفت امر مطابق خواست فرقه‌ی ضاله گردیدند. سنگر لنكرانی در این مبارزه، اوراق روزنامه وجدان بود كه اولین شماره آن (با صاحب امتیازی و مدیریت: دكتر محمود مصاحب، دوست دیرین لنكرانی) در 29 خرداد 1325 انتشار یافت و خود را به عنوان روزنامه‌ای مستقل از روس و انگلیس و راست و چپ، حامی منافع ایران و طرفدار عدالت اجتماعی، معرفی كرد. روزنامه‌ی مزبور در همان نخستین شماره، به انتقاد از قوام، میلسپو و نیز كسروی‌گری و بهاییت پرداخته طی مقاله‌ای با عنوان «خانه لنكرانی یا یك مكتب ملی» به قول خود قسمتهایی از «افكار بزرگ آقای شیخ حسین لنكرانی، قهرمان ملی ایران» را به چاپ رساند [180] كه نشان از آشنایی و ارادت مدیر روزنامه به لنكرانی داشت. روزنامه یاد شده با تذكار سخنان لنكرانی بر ضد بهاییت (در ضمن نطق علیه میلسپو در مجلس چهاردهم) به عكس‌العمل منفی محفل بهایی نسبت به سخنان مزبور اشاره كرد. [181] . وجدان تحت عنوان «در هر لباس و به هر شكل؛ پریروز بابی و بهایی - دیروز كسروی باز امروز بهایی» چنین نوشت: همین كه سیاستهای استعماری از پیشرفت دسائسی كه به دست كسروی شروع كرده بودند مأیوس شدند ناچار سراغ سرمایه پوسیده‌ی خودشان (بهاییت) رفته و در مقام احیای آن جسد سرد شده بلكه خاك شده برآمدند كه فساد جدیدی را به فساد شكاف یافته كسروی متصل نمایند. ایرانیها، متوجه باشید كه این گونه تدابیر در قرن بیستم درست دلیل عجز و ضعف حریف است. ای كاش آزادیخواهان ما پشت ظواهر را هم می‌توانستند ببینند. اگر خوب متوجه باشید امروز به غیر از یك مشت مردم ساده‌لوح بی‌غرض متدین كه حركات آنها روی غریزه است دیگران كمتر در مقام مبارزه با این گونه دسائس هستند. جای تأسف است كه الفاظ و عناوینی كه برای به دام انداختن جوانان بی‌تجربه به كار می‌رود احیانا تأثیراتی هم می‌كند. ما قسمتهای ذیل را از نشریات بهاییها و الواح آنها كه در پرونده محاكمه‌ی قضایای شاهرود موجود است نقل می‌نماییم. «باید زمام امور به دست سلطه‌ی عادلانه‌ی انگلیس افتاده شود... لیس الفخر بحب الوطن (حب وطن مذموم است). در ایران باید دو انفصال واقع شود: یكی انفصال سیاست از شرع و یكی انفصال دیانت بهایی از شرع اسلام. باید اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری از بین برود... خود را مستعد و مهیای حمله و تظاهر و فداكاری به جان و مال نمایید... امریكا و انگلستان كاملا مساعد و همراه با پیشرفت مقاصد حقه‌ی ما است... رسمیت یافتن محافل روحانی مركزی آمریكا و انگلستان نزد حكومت عادله‌ی آن سامان و نیز اعلان استقلال و انفصال آیین بهایی در مصر و سایر نقاط بشارت داده می‌شود... احباء آمریكا و انگلیس با تمام قوا در تشیید مؤسسات امریه و اتساع دایره تبلیغ مهیا و ساعی و جاهدند... در عالم شهود رویه‌ی نامحدود ملت روسیه جلوه نموده و مقرر می‌دارد كه با تمام قوی در ازله‌ی و ازاحه‌ی این شبهات بكوشید و مملكت منحوص بالشویك را از بین ببرید... احدی خود را مسلمان، مسیحی، كلیمی، زردشتی معرفی ننماید. مسامحه و مساهله مورد تبری امرالله [182] است. این روزنامه پس از افشاء مطلب فوق می‌افزاید: ما نمی‌توانستیم بفهمیم كه چرا یك مرتبه محاكمه در محكمه مسخ شد و قضیه طوری به راه افتاد، كه به نفع بهاییان تمام شد. حال كه این الواح و منشورات را خواندیم. دانستیم و فهمیدیم. ملت ایران، شما هم بیدار شوید. بدبختانه حمیتهای مذهبی مقدس مردمان صالح را به طرف خلاف مقصودشان از جاده مقصودشان سوق می‌دهد. مگر متوجه نیستند كه امروز همانهایی كه برای یك مكروه یا خلاف عادت هزاران بلوی ایجاد می‌كردند، نشسته و تماشا می‌كنند كه یك مشت مزدور خارجی و هم قطارانشان تحت عنوان بهاییت بتوانند حتی قوانین را برخلاف حق و حقیقت بر علیه ملت ایران به كار برند؟ چه خبر است؟ ما را چه می‌شود؟ شما در چه حالی هستید؟ آیا آنهایی كه كوركورانه روی ظواهر فریبنده، سنگ كسرویها را به سینه می‌زدند، امروز سرافكنده و پیش وجدان خودشان خجل نیستند؟ ما از خدا می‌خواهیم كه در اولین فرصت رونوشت رسمی مصدق الواح و نشریات بهاییه را، كه قسمتی از آن را به طور التقاط در بالا درج نموده‌ایم مشروحا از پرونده محكمه استخراج و در اختیار ملت ایران قرار دهیم. این اوراق مخفی در ضمن تحقیقات به دست آمده و در پرونده قرار گرفته است. این چه زندگانی مرموزی است؟ بیچاره آنهایی كه می‌دانند و می‌فهمند. كاش ما جوانها، به افكار آنهایی كه عمر خود را در راه آزادی و استقلال ملت ایران خرج كرده‌اند احترام بیشتری می‌گذاشتیم. ما بیانات آقای حسین لنكرانی خدمتگزار صمیمی ملت ایران و رهبر آزادی را در مجلس چهاردهم در ضمن قضیه‌ی میلسپو راجع به بهاییت و كسروی فراموش نمی‌كنیم. و مراسله[ای] را كه به مناسبت آن نطق تاریخی از طرف محفل روحانی بهاییها بر علیه بیانات آقای لنكرانی به مجلس و وكلای مجلس داده شده خوب به خاطر داریم. فراموش نشود كه كسروی عضو جمعیت آسیای همایونی لندن بوده و پشت كتابش به آن افتخار می‌كند و نشریات آن را هم خان بهادر، حاكم سیاسی انگلیس در بصره، به السنه‌ی مختلف منتشر می‌ساخته. ماییم، حاضریم، می‌گوییم، ثابت می‌كنیم؛ بیایید، بپرسید، ببینید آیا ایرانی هوشیار باید این اندازه به خواب بی‌هوش رود؟ تمام چرخه را یك انگشت و یك شستی به حركت می‌آورد، كاش آن انگشت و آن شستی خورد شود. آیا خودمان را گول می‌زنیم؟ آیا جای شبهه باقی مانده است؟ ما نظر آقای نخست‌وزیر را به این جریان جلب و انتظار داریم شخصا در این كار نظارت كنند و به این دسائس ننگین كه خیلی زیر جلی به نام آزادی و حمایت از آزادی برای كشتن آزادی و محو آزادی و مسلط كردن استعمارچیان بر ایران به كار می‌رود خاتمه دهند. آیا چه شد كه یك مرتبه نظر محكمه و هیئت حاكمه عوض شد و جریان به نفع یك دسته جاسوسی كه به نام بابی و بهایی در مملكت ما ایجاد شده و به ضرر ملت ایران و ملت اسلام جریان پیدا كرد؟ ما اخطار می‌كنیم كه این گونه نشریات بهاییه در حكم قیام بر علیه حكومت ملی و مبارزه با اصول اساسی ملت ما است. ما اعلام جرم می‌كنیم و تقاضا می‌كنیم كه نشر دهندگان آن را به عنوان قیام كنندگان بر علیه حكومت ملی تسلیم محكمه نمایند و اگر در خارج ایران هم هستند آنها را جلب كنند. ایرانیها، برای خدا دقت كنید، مطالعه كنید. آزادی‌خواهان، شما را به مصلحت ملی قسم می‌دهم چشمان خود را باز كنید و از عقب پرت نشوید. این است آنچه كه از پرونده عجالتا به دست ما آمده. اگر غیر از این است دولت تكذیب كند. وجدان، در شماره‌های بعد، با گشودن ستونی به عنوان «استخراج از دوسیه‌ی شاهرود»، به درج اخبار مربوط به پرونده‌ی شاهرود، و شفاف‌سازی آن، پرداخت. قاضی پرونده نیز متهمان را در رویداد خونین شاهرود بی‌تقصیر یافت و با حكم به برائت آنان، تیر خلاص را به پیكر فرقه وارد ساخت. مجموعه‌ی این رخدادها، محفل بهاییت در ایران را سخت خشمگین كرد و به واكنش واداشت. علی‌اكبر فروتن [183] ، منشی محفل بهاییان ایران، در دهم تیر 1325 در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، با اشاره به حادثه‌ی شاهرود در مرداد 23، و حوادث متعاقب آن، خواستار همراهی و كمك دولت به فرقه شد. وی در آن نامه، از آقای خالصی‌زاده و نیز روزنامه وجدان (كه ماجرای شاهرود را به گونه‌ای مخالف با خواست بهاییان گزارش كرده بود) به شدت انتقاد كرد. [184] . نكته جالب توجه آنكه در آن كشمكش، آیت ‌الله لنكرانی هم فعال (بلكه جلودار) بود و روزنامه وجدان عملا بلندگوی افكار لنكرانی محسوب می‌شد. اما فروتن، به علت موقعیت بسیار مهم لنكرانی در پایتخت و نزد دولت قوام [185] ، در شكواییه خود به نخست‌وزیر، به رغم تصریح به نام خالصی‌زاده، هیچ اسمی از لنكرانی نمی‌برد.

# حمایت از محاكمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (1328 -1334)

نیمه شب 13 دی ماه 1328 چند تن بهایی، به تحریك محفل بهاییان یزد و حومه، در روستای رباط (از توابع ابرقوی یزد) به خانه‌ی پیرزنی فقیر و متدین مرسوم به صغرا خانم (كه علیه بهاییان فعالیتهایی داشت) حمله بردند و با سنگدلی تمام، او و تمامی پنج فرزندش (معصومه پانزده ساله، خدیجه یازده ساله، بی‌بی هشت ساله و علی‌اكبر شش ساله و...) را در بستر خواب، با ضربات بیل و كلنگ، به قتل رساندند. طبق كیفر خواستی كه پیرو این فاجعه توسط دادستان شهرستان یزد (سید محمد جلالی) علیه متهمین به قتلهای مزبور تنظیم شد [186] ، ضربات وارد شده به مقتولان نوعا به لب و دهان و فكین آنان اصابت كرده بود. پخش خبر این جنایات فجیع در بین ملت مسلمان ایران غوغایی عظیم بر ضد فرقه ضاله برپا كرد، خاصه آنكه، موج بیداری و نهضت اسلامی (بر ضد استبداد و استعمار حاكم) به تازگی در كشورمان سربرداشته بود، و اطلاع و افشاگری رهبران نهضت (همچون آیت‌الله كاشانی) از نفوذ مخرب بهاییان پستهای كلیدی دولت، خشم مردم را نسبت به این فرقه (به عنوان همدست رژیم استبدادی پهلوی و پشتیبانان خارجی آن) شدت بخشیده بود. این نكته بیش از هر چیز در اظهارات آیت‌ الله كاشانی در آن سالها (بویژه زمستان 1329 به بعد) نمایان است. [187] . ابرقو، پیش از آن تاریخ، از جمله مراكز فعالیت بهاییان بر ضد اسلام بود و اخیرا با آمدن مبلغان متعدد بهایی از سوی محفل بهایی یزد به آن سامان، تبلیغات ضد اسلامی فرقه‌ی مزبور در منطقه شدت گرفته بود. این امر، همراه با هتاكی برخی از بهاییان منطقه به مقدسات اسلامی (همچون سوزانیدن قرآن كریم)، سبب شده بود كه احساسات دینی مردم مسلمان به شدت علیه آنان تحریك شود، و صغرا خانم، از جمله بانوان مسلمان و غیوری بود كه علیه فرقه‌ی ضاله فعالیتهایی داشت. لذا قتل وحشیانه وی و فرزندانش طرح‌ریزی شد تا ضمنا چشم‌زهری نیز به دیگران نشان داده شود. كیفر خواست دادستان شهرستان یزد (سید محمد جلالی)، شرحی مبسوط از هویت و عملكرد محركان و عاملان فاجعه را دربردارد. آن زمان، بهاییان در پستهای كلیدی كشور نفوذ كرده و قدرت خارجی نیز به اشكال گوناگون، از آنان حمایت می‌كرد. اینان، با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خویش در دولت و دربار، و نیز دادن رشوه به این و آن، در مقام تهدید و تطمیع مسئولان پرونده یا مقامات مافوق آنها برآمدند و مانع محاكمه و مجازات سریع و قاطع متهمان شدند. متقابلا علما و مردم نیز ساكت ننشسته، می‌كوشیدند با فشار به مسئولان امر، مانع از اعمال نفوذ و حق‌كشی فرقه شوند. این بود كه رسیدگی به پرونده مدتها به طول انجامید و حتی از این شهر به شهر دیگر منتقل گردید. اواسط مهر 29، هفت تن از بهاییان به اتهام شركت در كشتار فوق، دستگیر شدند و در آغاز 29 نخست‌وزیر وقت (رزم‌آرا) دستور رسیدگی و اقدام به پرونده‌ی ابرقو از سوی دادگستری را صادر كرد و در اواخر دی ماه همان سال پرونده از یزد به دادگاه كرمان احاله و انتقال یافت. دی ماه همان سال، پیرو شكایت مسلمانان ابرقو از تعلل در محاكمه بهاییان متهم به قتل صغری خانم و فرزندان وی، مرحوم كاشانی اظهار داشت كه اقداماتی برای تغییر «منشی‌زاده» متصدی پرونده صورت داده، در گفتگو با مسئولان امر قرار است پرونده به دادسرای تهران ارجاع گردد. [188] شامگاهی در اسفند 29 افصح المتكلمین (محمدحسین افصح، قاضی دادگستری، و دوست و همرزم دیرین لنكرانی) به منزل كاشانی رفته خصوصی با او گفتگو كرد. پس از آن كاشانی به اندرونی رفت و «چند نفر از اطرافیان او ضمن صحبت اظهار می‌كردند باید چند روز بازار را تعطیل كنند تا پرونده‌ی قاتل را به دادگستری ارجاع نمایند و آن وقت مانند محاكمه قاتلین دكتر برجیس» - پزشك مبلغ بهایی مقیم كاشان كه به دست مسلمانان آن شهر به قتل رسید - «كسبه بازار و اهالی در دادگستری اجتماع نموده نگذارند حكم اعدام درباره قاتل صادر شود.» [189] . فروردین 30، پرونده همراه پانزده تن از متهمان فاجعه‌ی ابرقو، از كرمان به تهران انتقال یافت و مقرر گردید محاكمه‌ی آنها در شعبه اول دیوان عالی جنایی صورت گیرد. و بالاخره در بهار 1333 محاكمه‌ی بهاییان آغاز شد و در اردیبهشت، قاضی حكم به مجازات مجرمین، از جمله: اعدام یكی از آنان در محل وقوع جنایت داد. در آن میان شهرت یافت كه بهاییان درصدد تطمیع قضات برآمده، حاضر شده‌اند برای لغو حكم اعدام، حدود یك میلیون ر یال به آنان بپردازند. بیم آن نیز می‌رفت كه در میانه راه تهران - ابرقو، محكوم را فراری بدهند. طبعا علما مراقب بودند و تذكرات لازم را به مسئولین امر دادند. به گزارش مأمور مخفی دستگاه، شب اول خرداد 1333 آقای مصطفوی (داماد آیت‌الله كاشانی) همراه مستشار دیوان عالی كشور با كاشانی در خانه‌ی وی دیدار و پیرامون محاكمه‌ی بهاییان متهم به قتل مسلمانان ابرقو گفتگو كردند. كاشانی توصیه كرد «در صدور حكم محكومیت بهاییان تسریع لازم به عمل آید. به قرار معلوم چون به كاشانی اطلاع رسیده بود كه بهاییان به وسایلی درصدد تطمیع قضات دادگستری برآمده، حاضر شده‌اند مبلغی معادل یك میلیون ر یال بپردازند تا حكم اعدام یكی از مجرمین لغو گردد، كاشانی مستشار مزبور را به منزل خود دعوت كرده، او را از این امر برحذر داشته است و گویا نامبرده نیز نیز با تأیید مطالب فوق اضافه كرده حكم صادره تأیید و محكوم را به اتفاق یك نفر افسر و مأمورین كافی برای اجرای حكم به محل اعزام خواهد داشت. ضمنا درباره احتمال فرار محكوم در بین راه هم، كاشانی تذكراتی داده است.» [190] در جریان محاكمه بهاییان ابرقو در تهران، حاج خداداد صابر لنكرانی (وكیل مبرز دادگستری و رئیس اسبق صلحیه مشهد) وكالت خانواده‌ی مقتولین را (كه ظاهرا خالی از خطر نبود) [191] شجاعانه به عهده گرفت و از آنان دفاع كرد. مرحوم صابر، در مراحل دفاع، از مشاوره و همدلی و هم‌فكری لنكرانی و یاران وی برخوردار بود. حاج هاشم لنكرانی (پسرعموی لنكرانی) اظهار داشت: «مرحوم خداداد صابر، جزء مریدان درجه اول شیخ حسین لنكرانی بود و اصالتا هم اهل لنكران بوده و از قفقاز به عنوان مهاجر به ایران آمده بود». داماد صابر، سرهنگ سید جعفر (نورالدین) پورسجادی، از افسران متدین و مبارز عصر پهلوی، نیز از دوستان صمیمی و پابرجای لنكرانی بود. [192] . حجت‌الاسلام و المسلمین علیمی (از علمای وارسته و فاضل غرب تهران، و دوستان دیرین لنكرانی) در 22 فروردین 73 با اشاره به مقامات علمی مرحوم حاج شیخ حسین لنكرانی اظهار داشتند: خدا می‌داند آیت ‌الله لنكرانی، خیلی فوق‌العاده بود و آنچه خوانده بود قشنگ به یاد داشت... مخصوصا مرحوم حاج خداداد خان صابر كه به محضر ایشان می‌آمد، مباحث سیاسی تعطیل می‌شد و بحث علمی مطرح می‌گشت. مرحوم صابر، در مشهد، رئیس صلحیه و عدلیه بود و از وكلای مبرز دادگستری به شمار می‌رفت. وی، كه با كتابهای مهم فقهی و فلسفی نظیر كفایه و اسفار كاملا آشنا بوده و در محاكمات دادگستری خبرویت نام داشت، به خانه‌ی لنكرانی می‌آمد و از محضر وی استفاده‌ی علمی می‌برد. صابر حتی به قم می‌آمد و در آن شهر، پس از زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه عليها‌السلام ، قدری سوهان و سیگار می‌خرید و یك ساعت یا یك ساعت و نیم به غروب به مدرسه‌ی فیضیه می‌رفت و می‌نشست و آقایان فضلا گرد او جمع می‌شدند و بحث علمی درمی‌گرفت. آن وقت می‌گفت: ای كاش، یك حوزه‌ی فیضیه هم كنار دادگستری تهران تشكیل می‌شد و مشكلات را این چنین حل می‌كرد و ما را راحت می‌ساخت. آه...! یك روز چشمش به علامه طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان افتاد. از من پرسید: او كیست؟ گفتم: علامه طباطبایی است. با علامه نشستیم و صابر بعضی از مسائل غامض فلسفی را با ایشان در میان گذاشت. علامه، به طور مختصر و خیلی مفید، به سئوالات وی پاسخ گفت. صابر خواست دست ایشان را ببوسد و به من گفت: من ندیده بودم این مرد را. آیا نظیر این مرد در جهان پیدا می‌شود؟! من ندیده بودم ایشان را، این از بركت شما بود كه من به خدمت ایشان برسم و زیارتشان كنم. آمدن صابر به محضر لنكرانی، زمان حیات مرحوم آیت ‌الله بروجردی و در دورانی بود كه بهاییها در ابرقوی یزد، شش تن از مسلمانها را به قتل رسانده بودند و آقای فلسفی هم در منبر بر ضد آنان صحبت می‌كرد. پرونده‌ی مقتولین به دادسرای تهران آمده بود و آقای صابر، وكالت خانواده‌ی مقتولین را بر ضد بهاییها برعهده داشت. به درخواست صابر، و اشاره آقای لنكرانی، ما و جمعی از آقایان در جلسات دادگاه شركت می‌كردیم و بهاییها هم آن طرف می‌نشستند. صابر یك روز پیش از شروع دادگاه، به محضر آقای لنكرانی آمد و از ایشان رهنمود گرفت. كتابهای بیان و قدس (نوشته علی محمد باب و حسینعلی بهاء، پیشوایان بابیت و بهاییت) را نیز از مشهد همراه خود آورده بود. روز محاكمه، این قهرمان، به میدان آمد. آخ، آخ، آخ! وقتی به عنوان وكیل مدافع صغرا خانم و بچه‌های وی كه به طرز فجیعی توسط بهاییان كشته شده بودند شروع به سخن كرد، معركه‌ای برپا كرد! در اثنای نطق، ناگهان فریاد كشید: لئلا یحذرون عن دماء المسلمین؟! و افزود: به خون پاك صغرا و بچه‌هایش، من زنده باشم، ستمكاران خون آنها را بریزند؟! 2 ساعت و 10 دقیقه، جلسه را اداره كرد. تنفس دادند، پس از پایان تنفس، دوباره آمد و شروع به سخن كرد. بهاییها، مثل شخص افعی گزیده، به خود می‌پیچیدند! گفت: من تا انتقام صغرا را نكشم نمی‌خوابم، قول داده‌ام. به من گفتند وكالت اینها را قبول كن، من هم پذیرفتم. شام آن روز كه خدمت آقای لنكرانی رسیدم، آقای صابر نیز آمد و قضایا را نقل كرد و دفاعیات خود را شرح داد. زمانی كه صابر دفاعیاتش را می‌خواند، مرحوم لنكرانی از شور و احساس شدید وی در دفاع از حقیقت، بسیار لذت می‌برد و حال عجیبی داشت. صابر گفت: آقا، بعضی آقایان به من دستور دادند نزد ما بیا، من قبول نكردم و نرفتم. این وكالت را نیز فقط طلبا لمرضات الله و لاحترام الرسول پذیرفته‌ام. پولی هم نمی‌خواهم. مرا بكشند هم، باید این دفاع را به آخر برسانم و ان شاء الله هم موفق می‌شوم. آقای لنكرانی هم رهنمودهای خاصی به او می‌داد و صابر فورا جملات ایشان را برای فردا یادداشت می‌كرد و در محكمه مطرح می‌ساخت.

# درگیری با وزیر بهایی هویدا

 لنكرانی، عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی دوم، را فردی بهایی تبار و كابینه وی را شامل تعدادی وزیر بهایی می‌دانست، اما در مورد شخص وی معتقد بود كه فردی لامذهب و فاقد ایمان به مسلك بهاییت است. برابر گزارش ساواك، فردی به نام نقاش‌زاده، صبح روز 30 / 7 / 50 در خانه‌ی لنكرانی از ایشان «سئوال نمود آیا صحت دارد كه هویدا بهایی است؟ لنكرانی جواب داد: پدر او بهایی بوده ولی خودش هیچ مذهبی ندارد... لنكرانی ضمن حمله به امریكا و انگلیس اضافه كرد در ایران هم فعلا جهودها بر ما حكومت می‌كنند.... از هیئت دولت چند وزیر باطنا یهودی ولی ظاهرا بهایی هستند.» [193] . در گزارش «خیلی محرمانه» ساواك (مورخ 24 / 3 / 44) می‌خوانیم كه: «برابر اطلاع، اخیرا افراد روحانی در منزل آقای لنكرانی تماسهای مشكوك می‌گیرند و شیخ ربانی [194] كه تازه از زندان آزاد شده از طرف لنكرانی مأموریت پیدا نموده جزوه‌ای را كه از طرف اهورهوش راجع به عملیات مرحوم حسنعلی منصور و همچنین آقای هویدا نخست‌وزیر در دورانی كه در خارج بودند نوشته به دست بیاورد و در دسترس عامه قرار دهد.» [195] در همین زمینه باید به درگیری لنكرانی با یكی از وزیران بهایی كابینه هویدا (منصور روحانی) اشاره كرد. جد و پدر مرحوم حاج شیخ حسین لنكرانی، آقایان شیخ حسین فاضل و حاج شیخ علی، در مسجدی نماز می‌گزاردند كه به مسجد لنكرانی موسوم بود و پس از مرگ حاج شیخ علی، تصدی آن به فرزند ارشدش حاج شیخ حسین، رسید. مسجد مزبور، در شرق پاركینگ موزه‌ی ایران باستان و ضلع شمالی كاخ ورزش (سنگلج)، پشت سازمان تربیت بدنی و نیز اداره‌ی برق شعبه خیام قرار دارد. در زمان شاه مخلوع، از سوی برخی مقامات دولتی وقت تعرضها و تجاوزهایی به مسجد صورت گرفت كه همه جا با واكنش لنكرانی روبه‌رو گردید. از جمله، در سال 1345 سازمان تربیت بدنی به ریاست سرلشكر دكتر ایزدپناه، در غیاب لنكرانی از تهران، تجاوزاتی به حریم مسجد نمود ولی بعدا در اثر مراجعات و گفتگوهایی كه بین لنكرانی و اولیای سازمان انجام گرفت، سازمان مذكور برای جبران این امر، در مقام گرفتن زمینی از شهردار وقت تهران (مهندس سرلك) در جنب مسجد برای توسعه‌ی فضای آن و استفاده‌ی نمازگزاران و ورزشكاران از آن برآمد. تجاوز بعدی، كه درگیری حاد میان لنكرانی و مقامات دولتی را در پی داشت، توسط منصور روحانی وزیر آب و برق هویدا انجام گرفت كه فردی فراماسون و عضو روتاری تهران مركزی بود [196] و افزون بر آن، به بهاییت شهرت داشت. وی زمانی نیز در كابینه‌ی هویدا، به وزارت كشاورزی منصوب شد و اهل نظر، عملكرد وی در این سمت را حركتی در راستای تخریب كشاورزی ایران ارزیابی می‌كنند. [197] . موضوع از این قرار بود كه، مأموران برق منطقه‌ای تهران در دی ماه 49 زمان وزارت مهندس روحانی به عنوان نصب ترانسفورموتور برق روی زمینی كه قرار بود شهرداری برای تجدید ساختمان مسجد واگذار كند، دست گذاشتند و درصدد گرفتن كوچه و تجاوز به حریم مسجد برآمدند و غافلگیرانه آن را خراب كردند. مدتها پیش از این یورش نیز اقدام به قطع برق مسجد كردند. آقای لنكرانی، پس از اطلاع از این امر، به فوریت دست به كار شد و برای جلوگیری از این اقدام ضد اسلامی و غیرقانونی، با ادارات مختلف وقت (وزارت برق، اوقاف، دادگستری و شهربانی تهران) تماس گرفت و حتی رسما به كلانتری ناحیه 12 و دادستانی تهران برای متوقف ساختن این تصرف عدوانی، و مجازات مسببان آن، شكایت برد. [198] و در این میان، در مراجعه به اداره برق اعتراض شدید خویش به منصور روحانی (وزیر بهایی هویدا) را بابت این تجاوز، با صدای بلند ابراز داشت. آقای محسن غنیان (داماد مرحوم مهرداد اوستا، و دوست و همسایه دیرین مرحوم لنكرانی در خانه گلوبندك) از كسانی است كه شاهد اعتراض لنكرانی به وزیر بهایی بوده است. وی در گفتگو با نگارنده (مورخ 23 مرداد 1381) اظهار داشت: آقای لنكرانی بر سر مسجد با منصور روحانی وزیر هویدا سخت درگیر بود. مسجد ایشان در مجاورت اداره برق قرار داشت و روحانی می‌خواست مسجد را تخریب كرده، جزء اداره برق قرار دهد. هم مسجد، به تدریج حالت نیمه مخروبه پیدا كرده بود و هم شخص وزیر با اسلام عناد داشت و می‌خواست در آن حدود، مسجدی وجود نداشته باشد. در حدود سالهای 51 و 52 شمسی، در یك روز آقا و من و چند تن دیگر از دوستان، پیاده از منزل ایشان به راه افتادیم و از سمت پارك شهر به اداره‌ی برق رفتیم. در آنجا به آقا گفتند: جناب وزیر در طبقه بالا تشریف دارند و شما نزد ایشان بروید. آقا با عصبانیت زیاد گفت: «من نمی‌آیم» و افزود: اگر هم این آقا را ببینم، با این عصا او را داغون می‌كنم! من این مسجد را از اینها می‌گیرم و پدرشان را هم درمی‌آورم! سر و صدای آقا كه بالا گرفت، سه چهار نفر از مسئولان اداره نزد ایشان آمدند و قول دادند كه وزیر دست از سر مسجد برداشته، آن را به آقا پس خواهد داد. خلاصه، آبی آوردند و آقا نوشیدند و مقداری استراحت كردند، تا عصبانیتشان كاهش یافت. سپس ایشان را دعوت كردند كه: «بیایید مسجد را ببینید.» به اتفاق آنها به مسجد رفتیم. در مسجد را باز كردند و آقا از آن بازدید كرد و نهایتا به منزل بازگشتیم.

# سرهنگ لطیف بیگلری، هم رزم لنكرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهاییت

سرهنگ لطیف بیگلری، از افسران شجاع و مبارز و پارسای عصر پهلوی است كه اعمالش تحت كنترل دقیق ساواك قرار داشت [199] و به علت افشاگریهای مكرر علیه مقامات بلندپایه رژیم در دولت و ارتش، به زندان افتاد و نهایتا خلع درجه و از ارتش اخراج شد. وی نسخه‌ای از نامه مفصل و كوبنده‌ی خود به شاه، مورخ اردیبهشت 1342، مبنی بر گزارش اختلاس و سوءاستفاده هنگفت سرلشکر صنیعی بهایی (معاون وقت وزارت جنگ) را در همان ایام به امام امت داد، كه بعدا در یورش مأموران دستگاه به خانه امام در قم، به دست ساواك افتاد (متن نامه را می‌توان در كتاب سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت اسناد ساواك، جلد هفتم، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص 557 به بعد، مشاهده كرد). بیگلری، با آیت ‌الله لنكرانی از نزدیك دوستی و همكاری داشت و چشمان حساس ساواك، روابط آن دو را تعقیب می‌كرد. [200] . بیگلری علیه سپهبد اسدالله خان صنیعی (وزیر جنگ بهایی هویدا) و سپهبد علی‌خان شجاعی و سایرین در مورد دهها میلیون تومان سوءاستفاده از اراضی عباس‌آباد و غیره، اعلام جرم كرد و گام مهم‌تر وی در انتقاد از مظالم رژیم، نامه‌ی سرگشاده‌ی وی به شاه در پنجم تیر 1350 بود كه ضمن آن راجع به عدم آزادی انتخابات و نقض مواد قانون اساسی توسط احزاب ایران نوین (به رهبری امیر عباس هویدا) و مردم (به رهبری علم) هشدار داد و همچنین ضمن انتقاد از بهایی بودن امیر عباس هویدا (رهبران ایران نوین) و تصرف او در بیت‌المال به نفع اهداف حزبی و تبدیل انتخابات به انتصابات، اعلام رسمی آزادی انتخابات از سوی شاه و عدم تضییق دولت برای فعالیتهای انتخاباتی مردم را خواستار گشت. بیگلری نامه‌ی مزبور را جهت اقدام قانونی، برای نخست‌وزیر و وزیر كشور ارسال نمود. بخشی از نامه‌ی وی را - كه با توجه به اختناق شدید حاكم بر كشور در آن زمان، و نظامی بودن نویسنده، گامی بسیار تند و متهورانه بوده است با هم می‌خوانیم: چنانچه [اعلی حضرت] با مراتب پیشنهادی بالا موافقت نفرمایند و در مقابل، همان برنامه‌ی (انتصابات حزبی) با قبای (انتصابات حزبی) ادامه یافته و انجام پذیرفته، در این صورت اولا چنین انتخابات مبتذل مورد قبول ملت ایران نبوده و آن را تحریم می‌نماید. ثالثا چون هر دو حزب، سر و ته یك كرباس هستند و از یك منبع الهام می‌گیرند و انتخابات هم به مفهوم واقعی و وسیع كلمه وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت، بنابراین پیشنهاد می‌گردد كه امر فرمایند به این خیمه شب‌بازی خاتمه داده و این برنامه‌ی مبتذل را تعطیل و در مقابل جنابان آقایان هویدا و علم، با شركت سازمان امنیت كماكان كمیسیونی تشكیل و عناصر مورد نظرشان را تعیین و طبق اعلامیه‌ای به نام نماینده احزاب معرفی و بدین وسیله از اتلاف و ایجاد سر و صدا و مخصوصا از انجام هزینه‌های بی‌مورد جلوگیری و آن هزینه‌ها را هم برای گرسنگان منطقه بلوچستان و سیستان - زابل - شیراز و غیره اختصاص دهند.. واكنش رژیم در برابر این اقدام، پیشاپیش معلوم بود: درست در همان روز ارسال نامه، یعنی پنجم تیر 1350، سرهنگ بیگلری توسط دادگاههای نظامی ارتش (تحت امر امرای بهایی) از ارتش اخراج شد.

# پاورقی

 [1] تعبیر مرحوم ابراهیم فخرایی (یار و وزیر فرهنگ میرزا كوچك خان) در كتاب سردار جنگل؛ میرزا كوچك خان (چ 9، انتشارات جاویدان، تهران، 57) از لنكرانی.

[2] وی فقیه برجسته و مبارز تهران در عصر قاجار و پهلوی، و برادر مرحومان آقا نجفی و حاج آقا نورالله اصفهانی است كه در زمان رضا خان به اصفهان تبعید و در آن شهر به نحوی مشكوك درگذشت.

[3] برای آشنایی با شرح حال كوتاه از مرحوم لنكرانی ر. ك: «یك قرن مبارزه؛ به مناسبت دومین سالگرد درگذشت آیت‌الله حاج شیخ حسین لنكرانی»، روزنامه‌ی رسالت، شم 19،1559 خرداد 1370، ص 4. هفته‌نامه ندای قومس، شم 23، 7 مرداد 1370، ص 4 افزون بر این، یك مصاحبه و چندین مقاله از راقم سطور راجع به مبارزات سیاسی آن مرحوم و روابط وی با امام خمینی در مجله‌ی تاریخی معاصر ایران، فصل‌نامه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، شم 13 به بعد، درج شده است.

[4] ر. ك: فتحی (آتشباك)، نصرت‌الله، «خدا مردی وارسته»، مجلد امید ایران، شم 670، س 1346؛ برگ عیش، تهران، اسفند 47، ص 17 به بعد.

[5] خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در كشورهای اسلامی، ترجمه علی كاظمی، مقدمه و تعلیقات حاج شیخ حسین لنكرانی، چ سوم، بی‌نا (مراكز پخش: مكتبه النجاح، انتشارات فراهانی و...)، تهران، شهریور 1361، صص 83 -84.

[6] اظهارات لنكرانی در منزل خویش برای خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی و شاغل در اداره‌ی امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش، 13 مرداد 1361.

[7] گنجینه‌ی معرفت یا گوشه‌هایی از خاطرات سیاسی و اندیشه‌های مرجع و اندیشمند بزرگ دنیای تشیع... حاج شیخ حسین لنكرانی، تهیه و تنظیم از: محمود رامیان، مخطوط، دفتر اول، تهران، 19 خرداد 1360، ص 274.

[8] جالب این است كه عباس افندی (برادرزاده‌ی ازل، و پیشوای مشهور بهاییان) در لوحی كه «به واسطه‌ی عبدالحسین تفتی» («آواره‌ی» سابق، «آیتی» لاحق)بر ضد عموی خویش (یحیی صبح ازل، پیشوای ازلیان) صادر كرده تصریح می‌كند كه وی در حال حاضر، «در جزیره‌ی قبرس... تحت حمایت انگلیس است...» (اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 129 بدیع، 5 / 359)- ع. منذر.

[9] خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در كشورهای اسلامی، صص 4 -7. [

[10] انشعاب در بهاییت، ص 291.

[11] بی‌تأثیر.

[12] از زمان عباس افندی (جانشین میرزا حسینعلی بهاء)، مركز بهاییت از عكا به حیفا (هر دو، واقع در اسرائیل كنونی) انتقال یافت - ع. منذر.

[13] كسروی، احمد، بهایی‌گری، كتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، صص 121 -122.

[14] عین این نامه فعلا در یكی از كتابخانه‌های بزرگ اروپا موجود می‌باشد - آدمیت.

[15] این كتاب از مآخذ تاریخی كهن بابیه است كه مشخصات كامل كتابشناسی آن از قرار زیر است: نقطه الكاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، حاجی میرزا جانی كاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لندن 1328 ق/ 1910 م. ضمنا مرحوم استاد محیط طباطبایی در انتساب نسخه‌ی یاد شده به شخص میرزا جانی كاشانی، تأملات محققانه‌ای داشته، آن را مربوط به فرد دیگری از قدمای بابیه می‌داند، كه می‌توان آن را از مقالات ایشان در ماه‌نامه گوهر، نشریه‌ی بنیاد نیكوكاری نوریانی، تابستان و پاییز 1355 ش بازجست - ع. منذر.

[16] در اصل، همه جا: تومانكی بود كه همراه با قرائت خارجی آن اصلاح شد - ع. منذر.

[17] امیركبیر و ایران، با مقدمه‌ی محمود محمود، چ اول، انتشارات بنگاه آذر، تهران 1323، قسمت اول، صص 256 - 258. نیز ر.ك: همان، متن كامل، چ دوم، مؤسسه مطبوعاتی امیركبیر، تهران 1334، صص 207 -208. در مورد براون، و روابط با ازلیها، البته عبدالحسین آیتی نظر دیگری دارد. وی در كشف الحیل (ج 2، چ چهارم، صص 43 -45) اقدام براون به طبع آثار قدیم بابیان (به نفع ازلیها) را ناشی از ضدیت با بهاییت، و نه جانبداری از ازلیان، می‌شمارد. به نوشته او - كه با براون مكاتبه داشته - براون «می‌گفت: چه كنم، من بهاییت را این طور شناخته‌ام كه اگر اندكی بیش از این ترقی كند اصلا آزادی و اخلاق و درستی و راستی از دنیا معدوم خواهد شد!» (همان، ص 45).

[18] شركت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن 1355، ص 457. توجه: همه‌ی مواردی كه در مقاله حاضر، به كتاب امیركبیر و ایران ارجاع شده - به استثنای پاورقی پیشین - همگی به چاپ پنجم این كتاب (انتشارات خوارزمی، تهران 1355) بازمی‌گردد.

[19] عبدالله بهرامی، از صاحب منصبان مطلع نظمیه در مشروطه‌ی دوم، به طنز و تعریض می‌نویسد: عباس افندی «تنها پیغمبری بود كه اجر خود را در این دنیا دریافت نموده و سیلی نقد را به حلوای نسیه ترجیح داده است!» (خاطرات عبدالله بهرامی، ص 35).

[20] ر. ك: سوابق رضاخان و كودتای سوم حوت 1299، گفتگو با محمدرضا آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، كتاب سوم، زمستان 1370، صص 106 به بعد. درباره عین‌الملك و پیوند او با رژیم كودتا، باز هم در طول مقاله توضیحاتی خواهیم داد.

[21] ر.ك: مقدمه‌ی اسماعیل رائین بر ترجمه‌ی كتاب اختناق ایران، نوشته‌ی مستر شوستر، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی شوشتری، صص 10 -11.

[22] درباره‌ی وی ر. ك: سلطنت علم و دولت فقر، علی ابوالحسنی (منذر)، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1374 - 365/1،360.

[23] سخن‌رانی در جمع اعضای حزب جمهوری اسلامی م، 13 / 5 / 63.

[24] تعلیم دیده.

[25] همچون: برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، شركت سهامی خاص انتشارات توده، تهران 1358، ص 515 به بعد. چاپ اول این كتاب، توسط حزب توده در سال 1347 ش (و ظاهرا در لایپزیك) منتشر شد. نمونه‌هایی از كلام احسان‌الله طبری در تعریف از بابیه در كتاب مزبور آمده است. ضمنا باید توجه داشت كه مطالب مزبور، مربوط به زمانی است كه احسان طبری تئوریسین ماركسیستها محسوب شده، هنوز توبه نكرده بود.

[26] مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء، میرزا محمد مهدی خان زعیم‌الدوله‌ی تبریزی، ترجمه‌ی حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه‌ی حاج میرزا عباسقلی چرندابی، كتابخانه‌ی شمس، تهران 1340، ص 125. به توضیح این مأخذ، بیت در اصطلاح خطاطان فارسی، برابر پنجاه حرف است.

[27] فتنه‌ی باب، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، مقالات و تعلیقات عبدالحسین نوایی، چ 2، انتشارات بابك، تهران 1351، ص 13.

[28] همان، ص 28.

[29] ر. ك: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب، ابوالقاسم افنان، ویرایش هما تاج بازیار، Oxford Oneworld، ص 303، البته اینكه گفته است «احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی» نوشته‌ها و منشآت وی نیستند از جهاتی درست است! اما معلوم نیست اگر علما و عرفا مناجاتهای ساخته‌ی وی را نمی‌فهمیدند، چگونه بین آنها و ادعیه‌ی اهل بیت عليه‌السلام فرقی نمی‌گذارده‌اند؟!.

[30] منظومه‌ای شعری با پانصد بیت و هزار مصرع.

[31] تباه. به احسن خطوط و اسهل وجوه به تمام آورده.» مؤلف مجمع الفصحاء هم (در ص 345 از جلد دوم آن كتاب) این مطلب را ذكر نموده است. (یادگار، س 4، شم 8، ص 32)، چنان كه هدایت الله لسان‌الملك سپهر نیز در تذكره‌ی خود تصریح می‌كند: میرزا مهدی «شكسته را چون اساتید سلف نگاشته و در سرعت تحریر معروف آفاق گشت.» (تذكره‌ی خوش‌نویسان، افست انتشارات یساولی «فرهنگسرا»، تهران، بی‌تا، ص 139).

[32] منابع بهایی، شخص نظامی كتك زننده باب (پس از پیدا شدن وی) را فردی به نام «قوچعلی سلطان»، و فرمانده فوج تیراندازی كننده به سوی باب در شلیك آخر را نیز آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه (یا آقاجان بیك خمسه‌ای) معرفی می‌كنند. محمدعلی فیضی، مبلغ و مورخ بهایی، می‌نویسد: «پس از شلیك دور اول و گسیخته شدن طناب باب و پیدا كردن باب «قوچعلی سلطان» گریبان آن حضرت را گرفته و به شدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقاجان بیك خمسه‌ای، فرمانده فوج ناصری، به میدان آمده با عده سربازان تحت فرمان، خود حاضر برای تنفیذ حكم گردید.» حضرت نقطه اولی 1235 - 1266 هجری / 1819 - 1850 میلادی، محمدعلی فیضی، آذر 1352، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 136 بدیع، ص 342. نیز ر. ك: مطالع الانوار - BREAKERS THE DAWN تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات، امری، 134 بدیع، ص 502؛ ظهور الحق، 3 / 17؛ قرن بدیع، شوقی افندی، 258 - 1 / 247. جالب این است كه به نوشته‌ی همین‌گونه منابع، فرماندهان مسلمان در شلیك اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این كار به سام خان ارمنی واگذار شد، اما در باب آخر، «فوجی دیگر از عساكر مسلم آذربایجان» باب را هدف تیر قرار دادند

(تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص 13).

عبدالحمید اشراق خاوری می‌نویسد:

سام خان مسیحی در بار آخر شلیك به باب، از اعدام باب امتناع جست و پس از امتناع او، «فی‌الفور آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را كه به فوج خاصه‌ی ناصری موسوم بود حركت داد كه این كار را من می‌كنم و این ثواب را من می‌برم. پس به همان ترتیب و تفصیل اول بستند و حكم به شلیك دادند. برعكس اول كه فقط یك تیر به طناب خورده هر دو بدون آسیب به زمین آمده بودند این دفعه دیدند كه آن دو هیكل از شدت ضرب یك هیكل شده به یكدیگر ملصق گردیدند...»

(مطالع‌الانوار...، ص 502؛ ظهور الحق، 3 / 17).

بر این اساس، جای این سئوال وجود دارد كه در میانه شلیك بار اول و دوم چه اتفاق رخ داد كه فوج مسلمان و فرمانده عالی آن، از امتناع اولیه خویش دست شسته، داوطلبانه تیراندازی به سوی باب را پذیرفت؟.

[33] روزگاری كه گذشت، اتوبیوگرافی، صنعتی‌زاده كرمانی، انتشارات ابن‌سینا، تهران 1346، ص 237.

[34] آقای لنكرانی، تعبیر تند و عامیانه‌ی این لفظ را از دولت‌آبادی شنیده، نقل می‌كرد، كه ما در بازگویی، معادل محترمانه‌تر آن را در متن ذكر كردیم.

[35] حیات یحیی، 4 / 444.

[36] ر. ك: خاطرات احتشام السلطنه، ص 529.

[37] ر.ك: خاطرات عبدالله بهرامی، صص 15 -16.

[38] اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، 5 / 362 -363.

[39] ر.ك: اسناد و مدارك درباره بهایی‌گری، صبحی، چ سید هادی خسروشاهی، ص 203.

[40] اسرارالآثار، 5 / 362. و نیز ر. ك: باب كیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، ص 157.

[41] ر. ك: اسرار الآثار، همان، صص 252 -253. برای تقبیح شدید و مكرر میرزا هادی دولت‌آبادی در آثار حسینعلی بهاء همچنین ر. ك: اشرافات: الواح مباركه‌ی حضرت بهاءالله جل ذكره الاعلی، شامل: اشرافات و چند لوح دیگر، بی‌نا بی‌تا، خط نستعلق، صص 157،19،7 و 163 -164.

[42] ر.ك: خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادی، انتشارات فردوسی باضافه اسلام و ایران، تهران 1362، ص 11.

[43] عهد اعلی...، ص 505.

[44] صبح ازل، در 11 جمادی‌الاول 1330 ق (29 آوریل 1912) به سن 82 سالگی در شهر فاماگوستا «ماغوسا» ی قبرس درگذشت و در یك مایلی آن شهر به خاك رفت (ر.ك: تعلیقات عبدالحسین نوایی بر كتاب «فتنه‌ی باب»، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، چ 2، انتشارات بابك، تهران 1351، صص 227 -228؛ اسرارالآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 129 بدیع، 5 / 309 -310).

[45] سخنان آقای آگاه، در مورد عدول میرزا یحیی دولت‌آبادی از بابیت، كاملا درست، و مطابق با شواهد و قرائن متقن تاریخی است. تبلیغ وی (در اواخر عمر) به نفع اسلام در اروپا را نیز می‌توان پذیرفت. اما اینكه میرزا یحیی را «مسلمان به تمام معنی» شمرده، خالی از مبالغه و اغراق نیست. زیرا، یحیی دولت‌آبادی (آن گونه كه به وضوح از مندرجات خاطرات وی در كتاب حیات یحیی برمی‌آید) به هر حال گرفتار برخی غربزدگیها و انحرافات فكری از مندرجات خاطرات وی در كتاب حیات یحیی برمی‌آید) به هرحال گرفتار برخی غربزدگیها و انحرافات فردی بوده و برای نمونه، خود و خواهرش از كشف حجاب رضاخانی در ایران هواداری می‌كرده‌اند.

[46] بدشت ناحیه‌ای سرسبز و خرم در حوالی شاهرود است كه بابیان در سال 1264 ق در آنجا اردو زدند و قره‌العین روزی (با نقشه قبلی) بی‌حجاب و آرایش كرده در جمع مردان ظاهر شد و اعلام كرد با ظهور باب، دوران اسلام به پایان رسیده، احكام و مقررات آن لغو شده است! و حسینعلی بهاء نیز با خواندن آیات مربوط به قیامت، از نظریات وی طرفداری كرد. شرح این ماجرا در تواریخ مختلف - اعم از بابی و بهایی و مسلمان - آمده است.

[47] تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص 33. البته جناب گلپایگانی، مدعی شده «كبار علمای ایران» به باب گرویدند، كه پیداست جنبه اغراق دارد.

[48]، اصفهان 1324) صص 214 -215.

[49] همان، ص 216.

[50] اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، شم 154 / 60، مورخ 23 نوامبر 1850.

[51] ر. ك: ظهور الحق، 3 / 173 - 174؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، ص 34.

[52] الكواكب الدریه فی مآثر البهاییه، عبدالحسین آواره،مطبعه سعادت، مصر 1342 ق، 1 / 130. نیز ر. ك، مطالع الانوار...، ص 272.

[53] ظهور الحق، 3 / 109 - 110.

[54] زیرا، خاطرات یاد شده به صراحت ریشه مسلك باب و بهاء، را استعماری معرفی می‌كند.

[55] حتی گفته می‌شود كه سید عباس علوی، مبلغ مشهور بهایی، در كتاب خود به كلی منكر وجود شخصی به نام كینیاز دالگوروكی شده است! (ر. ك: پرنس دالگوروكی، مرتضی احمد، آ، چ سوم، انتشارات دارالكتب الاسلامیه، تهران 1346، ص 39) وجود فردی به نام پرنس دالگوروكی به عنوان سفیر روسیه در ایران زمان امیركبیر، از مسلمات تاریخ است.

[56] در این باره علاوه بر كتاب بهایی‌گری نوشته‌ی كسروی، ر. ك: راهنمای كتاب، س 6، شم 1 و 2، فروردین و اردیبهشت 1342، صص 25 -26، مقاله‌ی مجتبی مینوی در انتقاد از كتاب شرح زندگانی من، نوشته‌ی عبدالله مستوفی؛ یادگار، س 5، شم 8 و 9، ص 148؛ امیركبیر و ایران، آدمیت، ص 456.

[57] ر.ك: پرنس دالگوروكی، مرتضی احمد. آ، همان؛ روحانی، ضیاءالدین، مزدوران استعمار در لباس مذهب، با مقدمه‌ی آیت‌الله ناصر مكارم شیرازی، چ 3، انتشارات فراهانی، تهران 1348، صص 34 و 86 به بعد.

[58] ر.ك: خادمی (شیرازی)، محمدعلی، بهاییان دیگر چه می‌گویند؟ بی‌بهایی باب و بهاء، چاپخانه‌ی نور شیراز، فروردین 1327 ش، ص 103 به بعد؛ هاشمی رفسنجانی، علی‌اكبر، امیركبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چ 2، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم)، 1362، صص 209 - 214؛ كاظم مراد، عباس، البابیه و البهاییه و مصادر دراستهما، مطبعه‌ی الارشاد، بغداد 1402 ق / 1982 م، صص 55 -60.

[59] چهاردهی، نورالدین، باب كیست و سخن او چیست؟، صص 171،77 و 245.

[60] شرح زندگانی من، 1 / 42.

[61] میمندی‌نژاد، محمدحسن، نعل وارونه، كلاه بزرگ، تهران، ص 41.

[62] هنگام ایراد این سخنان، هنوز فروپاشی شوروی آغاز نشده، جمهوریهای مستقل آسیای مركزی نظیر تركمنستان، جزیی از شوروی محسوب می‌شدند.

[63] مرحوم لنكرانی در 31 مرداد 61 نیز در سخن‌رانی برای جمعی از خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی (و شاغل در اداره‌ی امور تربیتی آموزش و پرورش) اظهار داشته بود: «روسیه تزاری، از قفقاز شیعه كه مدت زیادی از اشغال آن نگذشته بود، نگران بود و برای رفع این نگرانی، تدابیری به كار می‌برد. یكی از مهم‌ترین این تدابیر، آن بود كه به انحاء مختلف می‌كوشید عقاید شیعی را (كه مایه‌ی اتحاد و پایداری آنها در برابر اجنبی اشغالگر بود) در اهالی قفقاز سست و متزلزل كند. لذا به منظور اخلال در اعتقاد قفقاز شیعه‌اش به مهدویت، اولین سازمان مهم جاسوسی به اسم «مشرق الاذكار» بهاییان را در عشق‌آباد واقع در تركمنستان خطه‌ی خراسان تازه شكارش (كه اهالی آن سنی و نسبت به باب و بهاء، بی‌تفاوت بودند) بنا می‌كند.» به گفته‌ی آن مرحوم: «روس تزاری برای مبارزه با اسلام و اخلال در افكار و عقاید مذهبی مسلمانان، از این گونه فعالیتهای شیطانی و مخرب، زیاد داشته است كه به عنوان یكی از مهم‌ترین آنها، می‌توان به القائات سوء بالگونیك فتحعلی آخوندوف (رئیس دفتر نایب السلطنه روسیه در قفقاز) بر ضد (عقاید) و نیز «خط» و «الفباء» رایج اسلامی اشاره كرد كه توضیح آن فرصت دیگری می‌طلبد.».

[64] در صفحات آینده پیرامون دم خروسهای متعدد ارتباط با سران بابیت و بهاییت با روس تزاری، و نقش سفیر روسیه در حمایت از بهاء، به طور مستند توضیح خواهیم داد.

[65] با توجه به تاریخ مأموریت روتشتاین در ایران (فاصله فوریه 1921 تا مه 1922 یعنی حدود اسفند 1299 تا اواخر اردیبهشت 1300) زمان انتشار خاطرات منسوب به دالگوروكی (برای نخستین بار) در ایران معلوم می‌شود - ع. منذر.

[66] برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، احسان طبری، چاپ شركت سهامی خاص انتشارات توده، تهران 1358، ص 515.

[67] همان، ص 516.

[68] همان، ص 521.

[69] همان، ص 525.

[70] باب در مورد زنان و به قصد افشاء نیات واقعی باب، مكشوف و بی‌پرده در مقابل مردان ظاهر شد..» (همان، ص 523 و نیز ر.ك: ص 521).

[71] گوشه‌های فاش نشده‌ای از تاریخ، چند چشمه از عملیات حیرت‌انگیز كینیاز دالگوروكی جاسوس اسرارآمیز روسیه تزاری...، با مقدمه‌ی ابوالقاسم مرعشی، چ سوم: كتابفروشی حافظ، تهران، بی‌تا، ص 6.

[72]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال 119 بدیع ص 49؛ قرن بدیع، شوقی افندی، 1 / 247 - 258.

[73] آدمیت، فریدون، امیركبیر و ایران، صص 449 -450.

[74] نقطة الكاف، به اهتمام ادوارد براون، صص 233 -234.

[75] قرن بدیع، شوقی افندی، 2 / 33، 83 و 86؛ مطالع الانوار...، صص 593 -594 و 611 -612 و 618؛ الكواكب الدریه، آواره، 1 / 336؛ بهاءالله و عصر جدید، دكتر اسلمونت، ص 44؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص 498 - 499،496 و 500؛ قبله‌ی عالم؛ ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، عباس امانت، ترجمه حسن كامشاد، نشر كارنامه، تهران 1383، صص 297 -298؛ الواح مباركه‌ی حضرت بهاءالله جل ذكره الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌نا، بی‌تا، خط نستعلیق، صص 103 -104 و 155؛ لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بهاء، لجنه‌ی نشر آثار آمری، لانگنهاین، 138 بدیع، صص 14 -16.

[76] ر. ك، كتاب مبین، حسینعلی بهاء، چ 1308، ص 76. نسخه خطی، ص 78؛ قرن بدیع، شوقی افندی، 2 / 86.

[77] ر. ك: كشف الحیل، آیتی، چ 7، 1 / 62 و 2 / 87، چ 4؛ فلسفه‌ی نیكو، میرزا حسن نیكو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران 1342، با مقدمه‌ی دكتر احسان‌الله نیكو، 4 / 86؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص 194؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س 7، شم 27، پاییز 1382، ص 20.

[78] تاریخ ظهور الحق، ج 8، قسمت اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 132 بدیع، ص 431؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، ص 20.

[79] تاریخ ظهور الحق، ج 8، قسمت 1، صص 491 -496. تقی‌زاده هم تصریح دارد كه: میرزا عزیزالله خان ورقاء، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانك استقراضی روسیه در تهران بود (یادگار، س 5، شم 6 و 7، ص 130).

[80] مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، 5 / 213 -218؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، همان، ص 21.

[81] مصابیح هدایت، تهران، 1 /181، 1326.

[82] ر. ك: مفتاح باب الابواب، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، ص 71.

[83] قرن بدیع، 2 / 33.

[84] مطالع الانوار...، ص 593. توجه شود به تعبیر جناب سفیر، كه از حسینعلی نوری به عنوان «امانت» سفارت روسیه یاد و صدراعظم ایران را در صورت وارد شدن هرگونه آسیب به وی، شدیدا تهدید كرده، «مسئول سفارت روس» شناخته است! سخنانی كه به وضوح، بوی تحمت الحمایگی بهاء به روسیه، و بهره‌گیری سفیر از امتیاز كاپیتولاسیون (مفاد قرارداد تركمانچای) برای حفظ جان وی، می‌دهد.

[85] ایران و قضیه‌ی ایران، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، 1 / 83.

[86] همان، 1 / 139 به بعد.

[87] ایران از نفوذ مسالمیت‌آمیز تا تحت الحمایگی (1860 - 1919)، ترجمه مریم میراحمدی، مؤسسه انتشارات معین، تهران 1367، ص 107.

[88] كتابچه‌ی فوق را وزیر مختار وقت ایران در پطرزبورگ (میرزا محمود خان علاءالملك) توسط جاسوسهای مخفی خویش جسته و ترجمه‌ی آن را همراه نامه‌ای در توضیح ماجرا، در جمادی الثانی 1306 برای امین السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن كتابچه و نامه‌ی علاءالملك ر. ك: گزارشهای سیاسی علاءالملك، صص 36 - 74. فصلی از این كتابچه، به راه شوسه‌ی عشق‌آباد - خراسان، و موقعیت استراتژیك آن منطقه اختصاص دارد. ر. ك: همان: ص 68 به بعد.

[89] ر. ك: ایران و قضیه‌ی ایران، لردكرزن، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، 1 / 139 -142.

[90] ر. ك: گزارشهای سیاسی علاءالملك، گردآوری ابراهیم صفایی، صص 169 -176.

[91] بهایی‌گری، كتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، ص 121.

[92] ظهور الحق، ج 8، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 132 بدیع، ص 995 به بعد.

[93] وی پسر دوم حاجی میرزا تاجر شیرازی بود كه دایی بزرگ میرزا علی محمد باب قلمداد می‌شد. ر. ك: عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص 129.

[94] كرسیها.

[95] نقره.

[96] اسدالله علیزاد، از بهاییان مقیم عشق‌آباد، ضمن اشاره به حضور «ژنرال سوبوتیج به نمایندگی از طرف شخص امپراتور روسیه در سال 1902 در مراسم گذاشتن اولین سنگ بنا»ی مشرق الاذكار، تصویر وكیل‌الدوله، بهاییان و ژنرال روسی را آورده است. ر. ك: سالهای سكوت، بهاییان روسیه 1938 - 1946، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات 9991، Century Press Australia، ص ص 21 و 23.

[97] تاریخ ظهور الحق، ج 8، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 132 بدیع، صص 995 - 998.

[98] همان، صص 1000 و 1001. درباره‌ی عشق‌آباد، بهاییها و روسها. ر. ك: خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، چ دوم، كتابفروشی سروش، تبریز 1343، با مقدمه‌ی سید هادی خسروشاهی، ص 71 به بعد؛ اسناد و مدارك درباره‌ی بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، با مقدمه‌ی ابورشاد (سید هادی خسروشاهی)، نشر عصر جدید، ص 47 و نیز صص 56 و 60، 57 و 70 به بعد.

[99] تاریخ ظهور الحق، صص 1003 و 1004، نیز ر. ك، مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، 3 / 25. [

[100] ر. ك: الكواكب الدریه، آواره، 1 / 495 و 497. درباره‌ی ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی و رویدادهای متعاقب آن، ر. ك: خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، ص 87 به بعد.

[101] ر. ك: الكواكب الدریه، 1 / 496 - 497.

[102] همان. 1 / 499.

[103] ر. ك: همان. 1 / 499 - 502.

[104] مصابیح هدایت، تهران، 1326، 2 / 232.

[105] ر. ك: الكواكب الدریه، 1 / 503.

[106] همان. 2 / 95 و 96.

[107] همان. 2 / 58.

[108] ر.ك: قرن بدیع، شوقی افندی، 4 / 122 - 125؛ سالهای سكوت، خاطرات اسدالله علیزاد، همان، صص 89،83،82،74،70،37، 27 - 34 و 240. متأسفانه، پس از فروپاشی شوروی، مشرق الاذكار توسط بهاییان مجددا تصرف و بازگشایی شد.

[109] دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص 102 و 103.

[110] تاریخ روابط خارجی ایران 1، دوره اول مشروطه، دكتر علی‌اكبر ولایتی، صص 109 و 110؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس، دكتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صص 96 -98. مأخذ اخیر، در فصل مربوط به «مأموریت روتشتاین در دربار ایران» (صص 93 - 128)، اطلاعات خوبی راجع به روتشتاین و سوابق و اعمال وی به دست داده است.

[111] افزایش نفوذ روس و انگلیس، ص 105.

[112] همان. صص 100 - 105.

[113] همان. صص 106 - 117.

[114] بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، 1 / 213.

[115] همان. 2 / 481 - 482. نیز ر. ك: 1 / 213.

[116] فتنه‌ی باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص 200. درباره‌ی جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» امیركبیر در سركوب غائله‌ی بابیه و اعدام باب، همچنین، ر. ك: باب كیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص 84؛ تاریخ جامع بهاییت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، چ 4، انتشارات سخن، تهران 1371، ص 230 به بعد.

[117] باب كیست و سخن او چیست، صص 84 و 85.

[118] ر. ك: مطالع الانوار...، صص 589 و 590. نیز 493 - 497 و 512 - 513.

[119] صص 34 - 37 و 44 - 48؛ ظهور الحق، بخش سوم، بی‌نا، بی‌تا، چ سربی، قطع وزیری، در 532 صفحه، به اضافه‌ی فهرست و غلطنامه، صص 210 - 212؛ حضرت نقطه‌ی اولی...، محمدعلی فیضی، صص 315 و 316 و بعد.

[120] ر. ك: مطالع الانوار...، همان، صص 584 و 585.

[121] ر. ك: ظهور الحق، 3 / 222؛ عهد اعلی... ص 381. برای شرح ماجرای دستگیری بابیان ر. ك: اظهارات مفصل اعتضاد السلطنه در: فتنه‌ی باب، مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص 95 به بعد.

[122] قبله‌ی عالم، ص 287.

[123] ر. ك: قبله‌ی عالم، صص 288 و 289؛ عهد اعلی...، صص 493 و 494. نیز ر.ك: توضیحات و تعلیقات دكتر عبدالحسین نوایی در كتاب فتنه‌ی باب، صص 200 و 201.

[124] زنجان پیروان باب جرئت نكردند كه صلح و امنیت عمومی را برهم بزنند». اما بی‌كار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی كه اختلالی ایجاد نمی‌كردند، كسی با آنان چندان كاری نبود، البته كینه‌ی امیر را در دل داشتند، كینه‌ای كه در نوشته‌های هم‌كیشان آنان، و بهایی و بهایی‌زادگان در ایران و آمریكا، هنوز منعكس است. بابیان توطئه‌ی كشتن شاه و امیر و امام جمعه‌ی تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه كرد، كه شرح آن در «المتنبئین» نوشته‌ی علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آمده است. ر. ك، امیركبیر و ایران، ص 451. كتاب المتنبئین، با عنوان «فتنه‌ی باب»، با مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، توسط انتشارات بابك، چاپ شده است.

[125] مقاله شخصی سیاح...، صص 35. 34.

[126] ر.ك: توقیعات مباركه‌ی حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق (نوروز 101 بدیع)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 123 بدیع، صص 49 و 51.

[127] همان، صص 181 و 182.

[128] ر. ك: قرن بدیع، 1 / 247 - 258. به همین نمط، مورخان مشهور بهایی نظیر نظیر عبدالحمید اشراق خاوری و فاضل مازندرانی و محمدعلی فیضی در آثار خویش از امیر با اوصافی چون وزیر نادان و شریر، دشمن ستمكار و خونخوار، امیر مغرور، تقی سفاك، یاد كرده و قتل وی در حمام فین را انتقام الهی و «عذاب الیم» وی در حق او شمرده‌اند! (مطالع الانوار...، صص 589، 513،512،493 و 590؛ رحیق مختوم، 1 /326؛ ظهور الحق، 3 / 212؛ حضرت نقطه‌ی اولی...، ص 316).

[129] برای شرح ماجرا ر. ك: ناسخ‌ا لتواریخ، بخش قاجاریه، لسان‌الملك سپهر 3 / 219، 220 و 239؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص 178 - 187؛ قرةالعین، درآمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران، سینا واحد، ص 13 به بعد.

[130] ر. ك: الكواكب الدریه، آواره، 1 / 127، به بعد؛ طاهره قرةالعین، حسام بقایی (به نقل از: عباس افندی)؛ مطالع الانوار....، عبدالحمید اشراق خاوری، صص 249 و 301؛ حضرت بهاءالله، محمدعلی فیضی، صص 41 - 42.

[131] بیرون رفتن.

[132] بهایی‌گری، ص 85. در مورد قرةالعین و بهاییها، همچنین ر. ك: فلسفه‌ی نیكو، حسن نیكو،3 / 107 به بعد.

[133] باب كیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، صص 86 و 87. درباره‌ی خوش آمدن شاه جوان از قرةالعین، ر. ك: قبله‌ی عالم، عباس امانت، ص 296.

[134] برای نمونه‌های دیگر از پیشگوییهای سران بهاییت كه وارونه از آب درآمد ر.ك: فلسفه‌ی نیكو، میرزا حسن نیكو، 2 / 164 و 165.

[135] وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، س 1، شم 29، 1 خرداد 25. برای مشخصات این روزنامه ر. ك: مطبوعات ایران، دكتر حسین ابوترابیان، ص 162.

[136] مبلغ بهایی در محضر آیت‌الله آقای آقا شیخ محمد خالصی‌زاده، با مقدمه‌ی شیخ حسین لنكرانی و عبدالحسین حائری، چ پنجم، یزد 1367 ق، ص 3.

[137] همچون: سید مهدی موسوی خراسانی واعظ، غلامحسین خان شهباز، عبدالحسین خالصی، محمدحسین افصح المتكلمین لنگرودی، جواد لنكرانی (برادر شیخ حسین)، علی‌اكبر اعلم، سید محمدحسین شهشهانی، سید مرتضی شهشهانی، محمدحسین خراسانی و... برای كل اسامی ر. ك: همان: 25 و 26.

[138] ر. ك: مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت بركاته، از طرف جریده‌ی (اتحاد اسلام)، مطبعه‌ی باقرزاده، طبع دوم، قیمت یك قران، بی‌نا، بی‌تا، چ دوم كتاب قاعدتا پس از بازگشت لنكرانی و خالصی‌زاده از تبعید مشهد، و در حدود زمستان 1305 به بعد صورت گرفته است.

[139] در اصل: نه نه.

[140] در اصل: عین.

[141] اركان.

[142] میرزا صالح مراغه‌ای عكاس (یعنی همان صالح اقتصاد)، مبلغ سابق بهایی و مسلمان افشاگر بعدی، در نامه‌ای كه در تاریخ 30 آذر 1306 به آیتی دارد ضمن تبری از فرقه، به تأثیر كتابهای كشف‌الحیل و مبلغ بهایی... اشاره كرده است.

[143] مبلغ بهایی...، با مقدمه‌ی عبدالحسین حائری، از انتشارات دفتر نشریات دینی در یزد، 1367 ق، صص 41 و 42.

[144] كشف الحیل، ج 2، چ 4، صص 143. ضمنا در همین ایام توسط آقا سید ابوالحسن طالقانی (پدر آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی) و محتشم‌السلطنه و فروغی و حاج عباسقلی بازرگان (پدر مهندس بازرگان) نیز جلساتی جهت بحث و مناظره با مبلغین ادیان در مدرسه‌ی مروی و منزل حاج عباسقلی تشكیل می‌شد، كه به گفته‌ی آیت‌الله طالقانی «توافق و حمایت رضاخان» به آن جلب شده بود.

[145] ر. ك: «شرح احوالی از مردم مرحوم آیتی»، یغما، س 20، شم 4) شماره مسلسل 228)، تیر 1346، صص 213 - 216.

[146] دستخط عباس افندی خطاب به «حضرت آواره علیه بهاءالله الابهی» و در تجلیل از او ر. ك: كشف الحیل، ج 3، چ 4، ص 199؛ خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، همان، ص 152.

[147] در كتاب مكاتیب عبدالبهاء لوحی است كه عباس افندی، خطاب به آواره و در تجلیل از او صادر كرده و حكایت از علو مقام وی - در آن روزگار - نزد پیشوای بهاییت دارد. در این لوح می‌خوانیم: «هو الله. ای آواره‌ی سبیل الهی، پریشانی و بی‌سر و سامانی در راه عشق، كامرانی و شادمانی است. نظر به پایان كار نما، زیرا عاقبت این پریشانی، جمعیت است و نهایت این آوارگی پناه حضرت احدیت. اگر از قطره محروم شدی الحمدلله بحر بی‌پایان در مقابل داری، و اگر از ذره محجوب شدی آفتابی روشن در پیش داری. از حق طلبم كه آنچه نهایت آمال و آرزوی تست میسر گردد و علیك التحیه و الثناء. ع ع» (مكاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، 134 بدیع، 8 / 8). نكته جالب در این لوح، آرزوی پیشگویی عباس افندی مبنی بر عاقبت به خیری آواره و رسیدن وی به نهایت آمال خویش در پایان است، كه (از دیدگاه بهاییان) كاملا وارونه درآمد و (به زعم آنان) به جای روشنایی به تاریكی مطلق! رسید. برای مكتوبات و اظهارات عباس و نیز شوقی افندی در تجلیل و توثیق آواره ر. ك: كشف الحیل،1 / 137، 138، 142 و 143، چ 7، و 2 / 50، چ 4.

[148] الكواكب الدریه، 2 / 335.

[149] «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، صص 213 - 214.

[150] كشف الحیل، ج 3، چ 4، ص 61.

[151] وی درسالهای 1308 - 1309 در مدرسه‌ی علمیه و امیركبیر تهران تدریس می‌كرد (سفرنامه سدیدالسلطنه، ص 380).

[152] «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، ص 215.

[153] ر. ك: توقیعات مباركه‌ی حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق...، صص 138 و 160.

[154] الكواكب الدریه،1 / 308.

[155] الكواكب الدریه، 1 / 309.

[156] كشف الحیل، چ 4، ص 2 / 58.

[157] شرح احوالی از مرحوم آیتی، همان، ص 215.

[158] آیتی، خود در جای جای كتابش كشف الحیل در رد بهاییت، از تلاش مكرر (اما نافرجام) بهاییان برای ترور وی سخن گفته، از فشارها، توهینها و حتی خسارتهایی كه آن گروه پس از عدول وی از بهاییت و افشای ماهیت سران این مسلك به او زده‌اند پرده برداشته است. ر. ك: كشف الحیل، ج 1، چ 7، ص 65؛ ج 2، چ 4، صص 146 - 163؛ ج 3، چ 4، ص 125.

[159] نوعی اسلحه.

[160] بر پایه‌ی گزارش مأمور ساواك: آقای لنكرانی در روز 24 فروردین 1352 در منزل خویش با اشاره به كتاب كشف الحیل، نوشته‌ی آیتی «مدعی شد كه كتاب فوق به دستیاری او نوشته شده است و مدتی نیز بحث درباره‌ی سران بهاییها نمود و ادامه داد: «مادامی كه كلیمیها بهایی می‌شوند دلیل و قرینه‌ی عدم قطعیت حكومت اسرائیل می‌باشد». ر. ك: شیخ حسین لنكرانی به روایت اسناد ساواك، مركز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، 1383، ص 467.

[161] نیكو، حسن، فلسفه نیكو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران، 1342، ج 1، مقدمه‌ی دكتر احسان‌الله نیكو، ص «و». پسری وی، دكتر احسان‌الله نیكو، نیز از قضات و وكلای دادگستری بود و بر فلسفه نیكو مقدمه دارد.

[162] اركان و رجال عمده.

[163] فلسفه نیكو، 4 / 279 - 281.

[164] همان، ج 1، مقدمه‌ی دكتر احسان‌الله نیكو، ص «و».

[165]، پریروز میرزا بدیع‌الله خان، كفیل انبار غله‌ی دولتی، كه بهایی معروف است، با اعظام الوزارة عضو انبار غله در اتاق خودش مشغول صحبت بوده. اعظام الوزاره در ضمن صحبت به اسم مبارك محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قسم یاد می‌كند. میرزا بدیع‌الله خان می‌گوید: برو این حرفها كهنه شد، یك نفر عرب برهنه آمد یك حرفی زد، این قدر حرفش را دنبال می‌كنند. اعظام الوزاره به محض شنیدن این لفظ فورا كشیده به صورت و دهن میرزا بدیع‌الله خان زده و او را به زمین می‌زند. میرزا بدیع‌الله خان فریاد می‌كند پیش‌خدمت و ژاندارمری وارد اتاق شده و او را از دست اعظام الوزاره خلاص می‌كند. میرزا بدیع‌الله خان فورا سوار درشكه شد، برای شكایت به نزد مسیو موریتور رفته و تقاضا می‌نماید كه باید اعظام الوزاره منفصل بشود. و یك عده از اجزاء هم حاضر شده‌اند كه هرگاه اعظام الوزاره را منفصل نمایند دست از كار كشیده و گرو نمایند. فعلا قسمت عمده اجزای انبار و اداره‌ی ارزاق از بهاییها تشكیل شده و علنا از مذهب اسلام بدگویی می‌نمایند.» ر. ك: بیست سال با رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و...، بخش اسناد آخر كتاب، ص 525. درباره‌ی حضور بهاییها در انبار غله دولتی از زبان خود اعظام الوزاره، ر. ك: خاطرات من...، اعظام الوزاره، 1 / 620 به بعد.

[166] عبارت لنكرانی در آینده خواهد آمد.

[167] متعلق به سید ضیاءالدین طباطبایی، عامل كودتای انگلیسی سوم اسفند 1299 شمسی.

[168] ابن اصدق، از ایادی چهارگانه‌ی عباس افندی در تهران بود.

[169] روزنامه خاطرات سید محمد كمره‌ای، به كوشش محمدجواد مرادی‌نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران 1382، 2 / 847. نیز برای حضور بهاییان در اداره‌ی نظمیه تهران زمان یفرم‌خان، ر. ك: یپرم خان سردار، اسماعیل رائین، انتشارات زرین، تهران 1350، ص 277.

[170] عین‌السلطنه سالور، از بهایی شدن یهودیها در دوایر دولتی ایران در مقطع كودتای 1299 خبر می‌دهد. ر. ك: روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، 8 / 6019.

[171] سفرنامه‌ی سدیدالسلطنه، ص 399. علی‌محمد خان موقرالدوله، سر كنسول ایران در بمبئی در سال 1898، نماینده‌ی وزارت امور خارجه در فارس در سال 1900، و حاكم بوشهر در سالهای 1911 - 1915 بود. وی اندكی پس از كودتای سوم اسفند 1299 درگذشت. موقرالدوله علاوه بر اینكه از اعضای خاندان افنان، یعنی از خویشاوندان علی‌محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسردایی موقرالدوله بود. ر. ك، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س 7، شم 27، پاییز 1382، ص 18.

[172] فلسفه نیكو، چاپ مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، 2 / 198.

[173] در این زمینه ر. ك: اظهارات تكان‌دهنده محمدرضا آشتیانی‌زاده، نماینده مشهور و پراطلاع مجلس شورا در عصر پهلوی، تاریخ معاصر ایران، كتاب سوم، زمستان 1370، صص 106 به بعد.

[174] اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش 24 تا 139 - 1 - 28 ك.

[175] 1304 كه در كتاب آیتی آمده نادرست، و صحیح آن 1306 است.

[176] برای شرح حال گزیده‌ای از زندگی میلسپو ر. ك: مقدمه‌ی كتاب امریكاییها در ایران، نوشته‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی.

[177] ر. ك: خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، نشر گفتار، تهران 72، صص 363 و 364؛ چهل سال در صحنه، خاطرات دكتر جلال عبده، 1 / 202.

[178] نقل از: متن كامل خطابه‌ی تاریخی آقای آقا شیخ حسین لنكرانی در هشتاد و هشتمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، قبل از ظهر روز شنبه شانزدهم دی ماه 1323، چاپ شركتهای سهامی چاپ فرهنگ ایران و تهران، قطع جیبی، ناشر: روزنامه آزادگان، صص 12 و 13.

[179] ر. ك: رعد امروز، ش 347، دی 1324، ص 4 و شم 24،353 دی 1323، ص 4.

[180] وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، شم 29،1 خرداد 25، صص 1 و 2.

[181] همان. ص 6.

[182] در اصل: اله.

[183] وی دانشجوی دانشكده پسیكولوژی مسكو بود كه در جریان اقدام روسیه‌ی شوروی به تعطیل مشرق الاذكار بهاییها (واقع در عشق‌آباد)، و تبعید فعالان بهایی از عشق‌آباد به سیبری و ایران (1928 - 1929 م)، به ایران تبعید گردید. ر. ك: سالهای سكوت...، همان، صص 27 و 28.

[184] برای مشاهده سند ر. ك: احمدی، علی، شیخ محمد خالصی‌زاده - روحانیت در مصاف با انگلیس، مركز اسناد انقلاب اسلامی، تهران 1383، صص 143 - 145.

[185] لنكرانی در بهار 1325 نماینده‌ی دولت قوام در مذاكره با پیشه‌وری و هیئت همراه وی پیرامون بحران آذربایجان بود و علاوه بر این، مطبوعات مبارز و آزادیخواه پایتخت، از وی به عنوان چهره‌ای محبوب و ملی یاد می‌كردند آقای خالصی‌زاده از این ویژگی محروم بود، بلكه به عكس، به علت حمایتش از سید ضیاءالدین طباطبایی در سالهای پس از شهریور 1320، آماج حملات مطبوعات یاد شده نیز قرار داشت.

[186] برای كیفرخواست مزبور، ر. ك: روزنامه‌ی اتحاد ملی، س 1328 ش، شم 24 و 25. روزنامه كیهان نیز اخیرا متن كیفرخواست را در شماره‌های 18439 و 18443 (مورخ 5 و 10 بهمن 1384، ص 8) منتشر كرد.

[187] مرحوم كاشانی در دی ماه 29، ضمن تنقید شدید از انگلیسیها، مقاصد اجتماعی موجود (نظیر بی‌حجابی خانمها، رشوه‌خواری در ادارات و نیز تحرك بهاییها در كشور) را ناشی از سیاست آنها در ایران دانسته، اظهار داشت: انگلیسیها نفت ما را به غارت برده «و در مقابل، این همه فساد كه یكی از آنها بی‌حجابی است در كشور ما رواج داده‌اند و بهاییها را تقویت می‌كنند. من قسم می‌خورم كه دین بهایی را انگلیسیها درست كرده‌اند. ای مردم، شما غافل هستید. بیایید تلگرافاتی را كه از شهرستانها به من می‌رسد، بخوانید و ببینید بهاییها در شهرستانها چه بلاهایی بر سر مسلمین می‌آورند. اینها اگر كمی تقویت شوند، تمام مسلمانها را از بین خواهند برد. زیرا نقشه‌ی انگلیسیها مخالفت با دین اسلام است و به این وسیله می‌خواهند اسلام را از بین ببرند...» طبعا اگر نفت ایران از دستشان «گرفته شود شر آنها از سر اسلام و ایرانی كوتاه خواهد شد...» (روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم كاشانی به روایت اسناد، 1 / 1 /312 -313 و 316. نیز در 7 اسفند 29، به مناسبت شایعه‌ی آزادی جلال بینش (یكی از افراد متهم به قتل مسلمانان ابرقو) از زندان، و اقدامات خویش در این زمینه، گفت: «امروز بهاییها در همه جا اسباب اذیت مسلمانها را فراهم نموده‌اند و اغلب پستهای حساس این مملكت را در دست دارند و الآن معاون نخست‌وزیر بهایی است... در قریه‌ی عبدل‌آباد كهریزك، زن یك نفر حاج حسین نام را بهاییها تبلیغ و وارد دین بهاییت نموده‌اند و آورده‌اند در حظیره القدس بهاییها طلاق او را داده‌اند و آن زن فعلا با یك نفر بهایی ازدواج نموده و آن حاج آمده به كلانتری 10 شكایت نموده و یك نفر از مجاهدین ما كه به نام سید علی است گویا در كلانتری رفته كه به آن حاجی مساعدت نماید. سرهنگ ابدی كه رئیس كلانتری 10 می‌باشد، گویا مقداری پول از بهاییها گرفته و پرونده بر علیه سید علی تشكیل داده‌اند. این خبر به من رسید خیلی عصبانی شدم و به آن سرهنگ تلفن كرده، مقداری فحش دادم و بعد هم چون من خودم با دولت طرفم و شخصا به اینها مراجعه نمی‌كنم به كسی سفارش نموده‌ام كه این سرهنگ را در همین چند روزه عوض می‌كنند...» (همان: صص 332 -334 و نیز 341 -343). حتی در گفتگوی مردم در منزل كاشانی (7 شهریور 1330) از قول ایشان نقل شد كه گفته‌اند: «بعد از تمام شدن كار نفت، اول اقدام ما، خراب كردن حظیرة القدس بهاییها خواهد بود!» (همان: ص 479، همچنین ر. ك: همان روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم كاشانی به روایت اسناد، صص 1 / 335، 355 - 354، 359 - 358، 387، 387 - 386، 389، 479،و...).

[188] همان. ص 1 / 316.

[189] همان. ص 1 / 359.

[190] همان. ص 2 / 701.

[191] آیت‌الله حاج میر سید جعفر موسوی اردبیلی، از دانش‌آموختگان و مدرسان عالی مقام قم، و بعدا از مدرسان و خطیبان و شاعران پایتخت، در گفتگو با نگارنده (30 مرداد 81) اظهار داشت: خداداد صابر، بسیار مرد بزرگواری بود، معروف بود كه، در ابرقو، بهاییها مشكلاتی برای عده‌ای از مسلمانها به وجود آورده بودند و وكالت آنان بر ضد بهاییها را كسی قبول نكرده بود؛ آقای صابر پذیرفته بود و خیلی خوب هم از عهده‌ی این كار برآمده بود.

[192] برای روابط سرهنگ سجادی با لنكرانی (و امام خمینی) ر. ك: مقاله‌ی ما در: مجله‌ی تاریخ معاصر ایران، س 6، شم 21 -22، صص 70 -74.

[193] شیخ حسین لنكرانی به روایت اسناد ساواك، ص 371. در سالهای نخست ریاست هویدا بر دولت، لنكرانی سخت مقروض و از حیث اقتصادی در نهایت شدت به سر می‌برد و هویدا، به تحریك و تشویق مرحوم مورخ الدوله‌ی سپهر (نویسنده و سیاستمدار مشهور، و دوست دیرین لنكرانی)، در سال 1346 مقداری وسایل خوراكی (برنج و روغن و...) توسط سپهر برای لنكرانی ارسال كرد. اما لنكرانی (كه از ابتدا از هویت فرستنده‌ی اصلی اجناس یاد شده بی‌خبر بود) از مصرف آنها پرهیز جست و پس از مدتی، كه بیم فاسد شدن آنها می‌رفت، اجناس مزبور را در 27 اسفند 46 به بیمارستان فیروزآبادی (كه با مؤسس عالی‌قدر و منسوبین وی از دیرباز دوست بود) تحویل داد و در 7 فروردین 47 از رئیس وقت بیمارستان (دكتر شكرایی) رسید دریافت كرد و همراه نامه‌ای برای نخست‌وزیر ارسال داشت. اسناد این امر در اوراق به جا مانده از لنكرانی موجود است.

[194] مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، از اركان نهضت اسلامی در دهه‌ی 40 و 50 شمسی.

[195] شیخ حسین لنكرانی به روایت اسناد ساواك، ص 65.

[196] فراماسونرها، روتارین‌ها...، ص 641.

[197] ر. ك: «منصور روحانی مجری طرح تخریب كشاورزی در ایران»، معماران تباهی، 4 / 103، سازمان انتشارات كیهان.

[198] در جریان آن پیگیریها، لنكرانی از پشتیبانی آقای نصیر عصار، رئیس وقت اوقاف، برخوردار بود. پدر عصار، مرحوم سید محمدكاظم عصار، استاد مشهور و فاضل دانشگاه بود كه با لنكرانی نیز از دیرباز دوستی و صمیمیت داشت. آقای عصار، در بهمن 49 به عنوان تجاوز به موقوفه (مساوی مسجد لنكرانی) توسط نماینده‌ی حقوقی خویش آقای سید حسین كبیر (وكیل پایه یك دادگستری) از اداره‌ی برق به دادسرای تهران شكایت كرد.

[199] پرونده لنكرانی در ساواك، موجود در مركز اسناد انقلاب اسلامی، ج 2، كد 2 / 103، گزارش مورخ 6 / 12 / 1348، صص 78 -80.

[200] اصولا رژیم پهلوی. روی افسرانی كه با لنكرانی در ارتباط بودند حساس بود. برای نمونه ر. ك: شیخ حسین لنكرانی به روایت اسناد ساواك، ص 308.

.

فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc55769473)

[مهدویت، باور «امید بخش» و اصل «كلیدی» در اسلام و تشیع 4](#_Toc55769474)

[اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است 9](#_Toc55769475)

[بهاییت، ستون پنجم استعمار 11](#_Toc55769476)

[من نوكر سیدالشهدایم 20](#_Toc55769477)

[علی محمد باب و چند نكته 23](#_Toc55769478)

[فرازگاه باب در آستانه اعدام 26](#_Toc55769479)

[نهج‌البلاغه كجا، ترهات باب كجا؟ 29](#_Toc55769480)

[بابیان جانفشان اولیه، بابی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند 35](#_Toc55769481)

[خاطرات كینیاز دالگوروكی را چه كسی در ایران منتشر كرد؟ 42](#_Toc55769482)

[پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری 53](#_Toc55769483)

[مشرق الاذكار عشق‌آباد، روسیه و بهاییت 56](#_Toc55769484)

[مبارزه‌ی لنكرانی با مشرق الاذكار 63](#_Toc55769485)

[روتشتاین، هژیر و پارك اتابك 66](#_Toc55769486)

[امیركبیر؛ نقش بی بدیل در سركوب فتنه باب 67](#_Toc55769487)

[اعتراف مورخان به نقش كلیدی امیر در پایان دادن به آشوب بابیان 68](#_Toc55769488)

[قرة العین، امیر و ناصرالدین شاه 72](#_Toc55769489)

[پیشگوییهای وارونه 74](#_Toc55769490)

[مبارزات سیاسی - فرهنگی لنكرانی با بهاییت 76](#_Toc55769491)

[برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر 1305) 78](#_Toc55769492)

[چاپ و انتشار «كشف الحیل» آیتی (مرداد 1306) 84](#_Toc55769493)

[چاپ و انتشار «فلسفه نیكو» نوشته‌ی حسن نیكو (آذر 1306) 93](#_Toc55769494)

[اعتراض به میلسپو به علت روی كار آوردن بهاییان (دی ماه 1323) 101](#_Toc55769495)

[حمایت از محاكمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (1328 -1334) 109](#_Toc55769496)

[درگیری با وزیر بهایی هویدا 116](#_Toc55769497)

[سرهنگ لطیف بیگلری، هم رزم لنكرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهاییت 120](#_Toc55769498)

[پاورقی 123](#_Toc55769499)

[فهرست مطالب 143](#_Toc55769500)